

P. Cal.
122

Cal. Cal. 122

Card



المنه لله تعالى شانه و اعظم برهانه

که رساله معروف و مجیزه خوش اسلوب المسمی به

تنویر القلوب

از احسن تصانیف عالم ے مفل فاضل ے ددل والا مذاقب عالی مذاعب کاشف دقایق سلوک

و عرفان و اتف حقائق کشف و ابقان — سالک — سالک — متیم صاحب رائے سلیم

جناب مولانا شیخ عبد الکریم خان بہادر

مستخلص بخاکي دیوگی بمحشریت فریدپور

صانه الله عن شرور الزمان والدهور



در مطبع مظهر المجانب المعروف به اردو ٹائیپ پریس

مبارک

مولوی کبیر الدین احمدی

بہارنہ دیوانی اقل آباد

مولوی بخش غفرلہ (برادرانہ) منیجر و مہتمم مطبع

طبع ہوئید



۱۲۹۴ ھ ۱۲۰۰ قمری — ۱۲۰۰ قمری ۱۲۷۷ ھ

Cal C. 122

المنة لله تعالى شانه و اعظم برهاده

ده رساله مرغوب و حذره خوش اسلوب المسمى به

تنوير القلوب

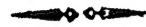
ار احسن تصانيف عالم به مثل فاضل به بدل ولا مدقوب على مداسب كاشف دقایق مساوی

و عرفان و نف حقائق كشف و بیان — سالک مسالك مستقیم صاحب راسه سليم

جناب مولانا شيخ عبد الكريم خان بهادر

منخلص بخاکی ديهوتی بمجستريت فریدپور

صانه الله عن شرور الزمان والدهور



در مطبع مظهر العجائب المعروف به اردر تائيد پريس

مملوکه

مولوی کبیر الدین احمد

ناہتمام و نگہبانی افل العباد

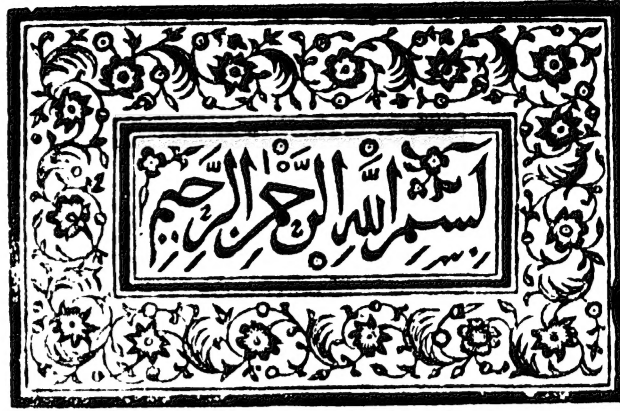
مولی بخش غفرله الله بردوانی منیجر و مهتم مطبع

حاه طبع پوشید

کلکته ۶ ذی الحجه سنه ۱۲۹۴ هجری — ۱۲ دسمبر سنه ۱۸۷۷ ع

514.079342





الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ - وَالْمَحْمُودُ بِالْمَحَامِدِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا
يَوْمَ الدِّينِ - وَفِي كُلِّ حَالٍ وَمَالٍ يَا كَ تَعْبُدُ يَا كَ تَسْتَعِينُ ، شعور
فَرِيحِ الْقَلْبِ مِنْ وَجَعِ الذُّنُوبِ * نَحِيلُ الْجِسْمَ يَشْهَقُ بِالْحَزَنِ
وغيرَ لَوْنِهِ خَوْفٌ شَدِيدٌ * لَمَّا بَلَّغَهُ مِنْ طَوْلِ الْكَرُوبِ
يَنَادِي بِالنُّضْرَةِ يَا أَلَهِي * أَقْلَنِي عِسْرَتِي وَاسْتَرْحِمْنِي
فَزَعَتْ إِلَى الْخَلَائِقِ مُسْتَعِينًا * وَلَمْ أَرَفِ الْخَلَائِقَ مِنْ حَبِيبٍ
وَأَنْتَ تُجِيبُ مِنْ يَدِهِ وَكَرْبِي * وَتَشْكُو ضَرْعِيكَ يَا حَبِيبِي
وَنُصَلِّي عَلَى خَاتَمِ الرُّسُلِ الْهَادِي الْمَهْدِي الَّذِي هَدَانَا إِلَى خَيْرِ
الدُّعَاءِ إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ - وَالْمَعْرُوفِ فِي حَظِيرَةِ الْقُدُسِ مِنْ
خَائِنَتِكَ بِخَلْقِ عَظِيمٍ - وَالْمُتَفَضِّلِ فِي جَلَابِيبِ الشُّهُودِ مِنْ مَا أَرْسَلْنَاكَ
إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ - وَالْوَاهِبِ لَامَنَهُ بِلا فِرَاضٍ وَعِوضٍ صِرَاطِ الَّذِينَ
أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ فَيَرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ ، شعور
حَبِيبٌ لَيْسَ بِعَدْلِهِ حَبِيبٌ * وَمَا لِسْوَاهُ فِي قَلْبِي نَصِيبُ

حبیب غاب من عینی و جسمی * و من قلبی حبیب لا یغیب
و الصلوٰۃ علی آلہ و اصحابہ الذین بہم تلا' لا' غرۃ الحق و اشرق
وجہ الدین - و اضمحل دجی الباطل و لمع نور البقین - و السلام علیہم
الاطہار - و خلفائہ من الاختان و الاصہار - و جمیع المهاجرین و
الانصار - اللهم امطر علیہم شائبہ رضوانک و جازہم احسن الجزاء
بיום الدین ،

بعد هذا

دائستی است - کہ بہ فحوای کلام مجر نظام نص قرآنی و آیہ سبع
سنانی و نظم واجب التعظیم و التکریم - لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ
تَقْوِيمٍ - نوع انسان مخلوق با حسن صورت و مجسم بہ جمیع کمالات صوری
و معنویست - و مظهر اتم و اکمل فیض ماستناہی - و بیش محققین حقیقت
حسن تقویم انسانی آن است - کہ او تعالی جل شانہ انسان را بصورت
اوصاف کائنات آراستہ گردانیدہ بخلاصہ خصائص مبدعات شرف
اختصاص بخشیدہ - تا نمودار جمیع موجودات باشد در عالمی و سفلی
و ملکی و ملکوتی - مخلوقات ارضی و سماوی مظهر نور و ذرہ انوار ہر تو
سید الابرار عم اند - و ذات بابرکات آن معاشر بشر بشکل نوع
انسانی موجود و ہوا لکون گردیدہ بفیوض وجود متبرک خویش بر ادنی
و اعلای انواع دیگر کمال انسان را شرف و کرامت بخشیدہ -
لا کلام فیہ ،

* شعر *

* بدرون نست مصری کہ نونی شکر ستانش *

- * چه غم است اگر ز بیرون مددِ شکر نداری *
- * شده ام غلامِ صورتِ برمال بت پرستان *
- * تو چه بوسنی و لیکن سومی خود نظر نداری *
- * بخرا جمال خود را جو در آینه بر بینی *
- * بت خویش هم تو باشی یکسی گذر نداری *

خصوصاً شرافت و کرامتی که انسانِ مکن ظلوما جهولا را
 فیما بین انواع دیگر حاصلِ دقت است - بر حسب قولِ تعالی - خَلَقَ
 الْإِنْسَانَ وَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ - از هر نوع علم درست و علم وراثت حاصل است -
 سیدنا آدم علمِ مسجود ما' که 'محکم الطاعات و مخلق العبادات' گردیده -
 سبیش - وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا بود - تفضل علم است که انسان را
 بر مخلوقات شتی تفضل نموده - و انسانیکه از علوم رسمی در است -
 و علوم حقیقت و وراثت مبر است از نصیب این فضیلت تھی داسی با
 نصیب است - و آن انسان بر مثال دیگر حیوانات است - لاریب فیه ،
 پوشیده مباد - که شرف شی' اما بذاته است یا بغیره - و نزد غفلامی
 بر مایل و نخل علم ذوات شرفین است - چه خود بذاته علم مشرف و
 عزیز است و عالم را مشرف و معزز الکا'نات میگرداند - علم غذای
 روح است و لذت روحانی - بخلاف لذت د' دیگر که دافع آلام و اقعه
 الحال است و میسر قوت ایمانی ،

فقم بعلم لا ینفسی له بدلا * فالناس موتی' و اهل العلم احياء
 گو از طبائع بعضی نا اهل علم ضائع میگردد - که آن قصور نا اهل
 است نه نقص علم ،
 بیت

گرنه بیند بروز شبیره چشم . چتر آفتاب را به گناه
 لقول عم - واضع العلم صندغبراهله كمقلا الخنازیر الجوهر واللؤلؤ والذهب
 ولما فی شرح القانون للشیخ الرئيس - وما احسن قول
 افلاطون ان الفضيلة تستحیل فی نفس الرذیلة رذیلة كما تستحیل الغذاء
 الصالح فی نفس السقیم الی الفساد - و نظائر شریده تذقیق
 اهل تحقیق روشن و مبرهن بوده است - علم حبیبی است نفس
 انسانی را و طانی و جسمانی لقولهم - العلم حبیب فی العزوبة و رفیق
 فی الغربة و انیس فی الكربة و صدیق فی العربة و رافع لاحلام النجود
 و الرحشة و مؤید الی ان یوصل الی الحق تحقیقا - علمای شریعت
 وارث انبیاء اند - چرا که ارث و ترک ' نبوت ' در اہم و دانا نیست و
 'تواند شدن - جز علم و حکمت - از ان است که علمای دین و حکمای
 شرع متین وارث انبیاء علیہم السلام اند و مستحق ترک ' نبوت -
 لقول عم - ان العلماء ورثة الانبیاء و ان الانبیاء لم یورثوا دینارا ولا درهما
 و انما ورثوا العلم فمن اخذه اخذ بحظ وافر - الحديث - و لقولهم - العلم
 دواء القلوب و شفاء الذنوب و نعم الحارس و الفارس - اگر در ای رتبه
 نبوت رتبه ' ذی شرف ' دیگر می بود لاکلام آن رتبه رتبه ' علم ' میشد -
 چرا که - لا شرف فوق الشرف

و در منقبت علم آیات کثیره و احادیث لاتعد ولا تحصی وارد است -
 چون قوله تعالی - رَبِّ زِدْنِيْ عِلْمًا - آه - و - اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَاٰيَاتٍ لِّلْعٰلَمِیْنَ -
 و قوله عم - من جاء الموت و هو یطلب العلم لیُحیی به الاسلام فبینة و
 بین النبیین درجة واحدة فی الجنة - الحديث - و - تدارس العلم ساعة

من اللیل خبر من احمائها - و قوله عم - قليل العلم خير من كثير العبادة -
 وقال النووي في شرح صحيح المسلم - الاشتغال بالعلم من افضل
 القرب واجل الطامات والوام الخیر وكذا العبادات وادنى ما انقضت
 فيه نفائس الاوقات ،

در تعریف و تعیین علم فرض فیما بین شرذمه علما و جماعه بر حکما اختلاف
 کثیره واقع است - علما شریعت علم ظاهر شریعت را از علم تعلیم الفرض
 مراد گرفته اند - لقوله عم - العلم ثلثة آیه محکمہ او صدقہ قائمہ او فریضہ
 حادله و ما کان موالی ذلک فهو فضول - و علما صوفیه علم قلب و معرفه
 الخواطر - و اهل حق علم مکاشفه - تجویز ساخته اند ،

علما شریعت می فرمایند - که فضل عالم بر عابد چون فضل قمر لیله البدر
 است بر سائر کواکب - و روز قیامت عابد را بدخول جنت اجازت
 خواهد گشت و عالم را حکم توقف از دخول جنت خواهد شد برای شفاعت
 خالق - لقوله عم فضل العالم علی العابد کفضل القمر لیلۃ البدر علی
 سائر الکواکب - و قوله عم - یجاء بالعالم و العابد فیقال للعابد ادخل الجنة
 و یقال للعالم قف حتی تشفع للناس - و مراد از قمر در حدیث
 ماسبق نور عالم است مستفاض از انوار ذات رحالت مآب -
 چون ذات شریفش شمع است مستفاض از نور الانوار کبریائی -
 و نور زاهد نور کواکب است مستجلی بذات خویش - و هم نور عالم علم
 فیض شخص ذات دیگران است - سعدی فرموده -

* بیت *

* گفت این گاهم خویشتن بدری برد زوج *

* دان معنی میکند که بگیرد غریق را *

و از عالم کسی مراد است - که بعد از تحصیل علم اکتفا به عبادت
 ضروری از فراغ و سخن موکده ننموده صرف اوقات با اشتغال علم
 به تعلیم و تعقیف و جز آن نماید - و کار دمی نشر علم و ترویج دین است -
 و مراد عابد آنکه - بعد از تحصیل علم اشتغال دمی به عبادت است
 و اوقات دمی ممتور بدان - چرا که به منشأ - من نَزَّهْدَ بِلَا عِلْمٍ فَقَدْ نَزَّذَقَ
 عمل جاهل رو و باطل است - لِمَا فِي الْقِسْطِ لِمَانِي - وَالْعَمَلُ بِلَا عِلْمٍ لَا يَسْمُو
 حَمَلًا بَلْ هُوَ رَدٌّ وَبَاطِلٌ ،

بالجماعه خداوند کریم هرگاه انسان را بوساوسات علم مشرف کائنات
 فرموده باید که انسان ادای شکر این عطیه 'منعم حقیقی کند - ورنه
 ضرور به تحت الشرای رَدِّ ذَنَاءَةِ أَشْفَلِ السَّافِلِينَ افتاد نیست - إِلَّا
 الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ که به نتیجه 'شکر گذاریها بحر ایمی - فَلَهُمْ
 أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ مسمود و محمود ماوین اند - وَلَهُمْ مَا قِيلَ - که غایت
 نتیجه 'علم عمل است - و نَزَّذَقَ آن زاد الاخرت - لَقَوْلِهِمْ - فَمَنْ ظَفَرَهُ سَعْدٌ
 وَمَنْ فَانَهُ خَسْرٌ ،

علم منقسم بدو قسم است - اولاً - علم شرعی و مقاصد دینی - چون علم
 فقه - و اصول فقه - و علم قرآن - و علم هدیث - و علم توحید - و علوم مبادی آن -
 چون لغت - و صرف و نحو - و بلاغت - که این علم به مجموعه و با فاسمه مقرون
 با اعمال و اخلاق است - و ازین است که این علم را علم دراشت نامند ،
 ثانیاً - علوم باطن - چون تهذیب نفس که باقلاع اخلاق مذمومه 'شارع مثل
 عجب - و ریاضیه - و غیبت - و جز آن نفس مرکبی گردد - و منصف باخلاق محموده 'مَرْضِیّه
 محمدیه عم شود - و نیز انواع علم مکاشفه - و این علم را علم حقیقت و علم وراثت نامند -

و در شرح مکاشفه علماء گفتگو نموده اند - فی القسطانی فی شرح
المکاشفه - و هی نور یظهر فی القلب عند تزکیته فتظهر به المعانی
المجمله فینحصل له المعرفة بالله تعالی و اسمائه وصفاته و کتبه و رسله
و تنکشف له الاسرار من مخبات الامرار - و قال بعض العارفين -
من لم یکن له من هذا العلم شیء أخشى علیه سوء الخاتمة و ادلی
النصیب منه التصدیق به و تسلیمه للأهل - و ذاک سر لاهل العلم
ینکشف - و غرض از حصول علم بمبحث عنه نزد فریقین (یعنی ارباب
علم در اینست) صاحب علم و راشت (معرفت او تعالی است سبحانه
کما قال مدر الشهید - انما المقصود من العلم والتعلیم و التعلیم معرفه
الله تعالی و سبحانه و هی غایة الغایات و رأس انواع السعادات - و هو
الکمال المطلوب من علم الثابت بالادلة - و تازمانیکه نصیب علم نصیب
نفس انسانی نیست نصیب خشیه الله نیز (که اعظم رکن شرعی
است) غیر ممکن الحصول بوده است - ازینجا خداوند کریم فرموده -
إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ - آه - و در حدیث شریف آمده -
اهلکم اخشاکم بالله - و شرح آن مولوی موصوفی فرموده ، نظم
لا تخافوا مرده ترسیده است * هر که ترسد مبارک بنده است
خوف و خشیت خاص دانیان بود * هر که دانان نیست کی ترسان بود
ترسگامی رستگاری آورد * هر که در دآرد عوض درمان برد
ماور و مکلف شرعی تا از کیفیت مامورات و منهیات و رفعت
و عظمت آمرکما لا بدله من العلم آگاهی ندارد - از خوف و رجاستی
نخواهد داشت - و علم با سرار او امر خشوع و خضوع پیدا میکند بدل

مکلف - کما لا یخفی عند ذوق سلیم - علما صوفیه می فرمایند که آگاهی از آمد
حالی آمر نخستین از ایتان امر ضروریست - که بیست و رجب آمر و خواهش
در غایت به ایتان امر از ان حاصل شود - و مرانی معنی لا تقریوا الصلوة الا
بعضور القلب - بقایوب مؤمنین به نیکوترین صورتها صورت بیست
کرد - پس بمحصل محصول این قضیه 'موجبه' بکلیه واجب ترین افتاده که
مسلمانان نخستین با سرار مرموزه ادا امر و نکات مخصوصه نواهی
و اقلیتی شایسته پیدا کند - تا بخشوع و خضوع و هول و ترسگاری باتیان
و اجتناب مرتکب باشند - و سماعت ابدی بخود حاصل کنند -
و خود را داران از نکال ایزدی سازند - لحاظ برین تعلیم و تعلم
علوم مادی الغیر و مانع الشر عموم مؤمنین و کاذب مسلمانان را ضروری
و لابدیست - و ظاهر است - که بسیاری از اخوان دین از بهره اعمدی
بی بهره گیها میدارند - و بزبان فارسی این گونه کتب این فن قلیل
الوجود و کثیر الضرورت است ،

لاجرم بنده ضعیف خاکبای علما حرمی و حنفی - عبد الکریم خاکبی - این
شیخ عبد العظیم ابن شیخ محمد فائق ابن شیخ محمد صادق البروجین
المعروفین رضي الله عنهم ورضوا عنه الایحیی پوری مسائل مفتی به
عبادات محضه با حکمت خامنه آن از کتب مستداوله علما این فن حکایت
و نالیافراهم ساخته و مستنبط نموده خالصه لوجه الله تعالی و تقدس
درج این ادراک چند نمود - و این مولفه را مضمیه لله عزوجل -
تنویر القلوب موسوم ساخت - و این تنویر مشتمل است
بر پرتوها که عبارت از ابواب این کتاب است - و درین از جمله

صرف دلائل بحث‌های فقه‌ارضی الله عنهم مذکور است - در اینجا
از ضروریات مبادی عالم به مسائل عبادات است بیشتر به چیز
تسطیر در آمده - و خانمه این کتاب مجمع است بشرح اسماء
حسنی که خانم تحریر و تفسیر بر آن است ،

بیت
هر که خواند دعا طمع دارم * زانکه من بنده گنہگارم
ان الله ولي التوفيق وهو خير رفيق وهو حمي ونعم الوكيل
نعم المولى ونعم النصير ،

بیت
یا قدیماً قد تغرد * بالبقا هب لی رضا
عبدک عبدالکریم * عاله مولی سواک
فاغفر لغاوتها وارحم لسامعها لقد سألنک یا ذا الجود والکرم - اللهم
زدنی علماً نافعاً وارزقنی نصیب صحبة الصالحین وکتبهم
آمین آمین ،

پرتو اول

در بیان عالم مثال

در وجود عالم مثال موجودیت آن از قبیل وجود عالم تنال احادیث
کثیره بر دایات صحیح مروی است - که خداوند کریم جل شانه قبل از وجود
موجودات حسی ارضی مثل آن موجودات عالمی دیگر به نسبتات نامر
ورای این عالم اولاً پیدا و موجود ساخته - و آن عالم را به عالم مثال
نامزد فرموده - و آن عالم عالمیست غیر عنصری - ثم درین عالم عنصری

بمثل آن عالم غیر عنصری مخلوقات را تخلیق فرموده و پدیدار ساخته -
 که رویت آن مناسبات تمثیلی عالم مثال هر خاص و عام را در فیاض
 قیامت حاصل خواهد شد - چون رویت معروف و منکر - که معروف
 و منکر را آن روز حسرت و شاشت اهل هر دو عالم خواهند دید -
 و حال با غیر مرئی بودن آن عالم مثال جامی تعجب نیست - چه بموجودات
 که نامش متعارف فیما بین الناس است چون عفا غیر مرئی است -
 ولیکن این قدر یاد باید داشت - که شکل و شباهت خلقت این عالم
 حسی عنصری بجز شکل و شباهت اصلی خودش نیست - بلکه شکل
 اصلی شکل آن عالم مثال است - چون شکل زن مونسه فاجره
 شکل سنگ در آن عالم است - پس همه شکل اصلی خود با خود
 خواهند دید - و حین لا ینفع التحسر - خامه آنکه - برار باب بصیرت
 صورت آن عالم مثال ظاهر و منکشف است - و عوام مؤمنین را تصدیق
 و تسلیم آن از ضروریات ایمان است - فلینظر فی المطولات ،

پرتودوم

در بیان ملا اعلی

بنصوص قاطعه حضرت ربانی و آیات حاطعه قرآنی تحقیق ملا اعلی
 به ثبوت پیوسته - اهل ایمان را تصدیق و ایقمان آن جزو ایمان
 است - و آن جای ستفاض شرعی جائی است که افاضل ملامت
 حضرت سبحانی و مقربان بارگاه صمدانی بدانجا جای و مأوا میدارند -

و ایشان بد انجامی محمود همیشه بر مصالح نوع انسانی مامور اند - از برای نیکوکاران اهل ایمان دعای خیر دینی و دنیوی میکنند - و از برای ایشان طالب رحمت و برکت از حق می نمایند - و عامیان هاعی فساد را لعنت - و بدین دعای خیر ایشان نزول رحمت و برکت بر مطیعان می شود - و خلاف آن حسب حال عامیان است - خداوند کریم واجب العظیم آن جامی را به صلاح عاقبت اندیش و نیکوکاران اطاعت کیش نیز از عین عنایت و شفقت خویش بخشیده - لقوله تعالی و عز شأنه - يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً - و قال رسول الله صلعم رَأَيْتُ جَعْفَرَ بْنَ أَبِي طَالِبٍ مُلْكًا يَطِيرُ فِي الْجَنَّةِ مَعَ الْمَلَائِكَةِ بِجَنَاحَيْنِ - و آن جامی است که ما دمی تسبیح و تحمید باری است - لقوله تعالی - يَسْتَبْشِرُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ - و ما اعلی را حضرت شفیع الله نابین خاتم المرسلین صلعم ملجای اقسام ثلثه فرموده - اولاً - نفوس نوریه کریمه و دیعت کرده با جسام نورانی که آنجا مخلوق شده اند - و نظام خیر موقوف بر رحمت ایشان است - ثانیاً - نفوس مرتبه که شاهانه شریده مالکیه در افضل اوقیه الواثب بهیمیه موعود انجام اند - ثالثاً - نفوس انسانیه قریب المأخذ الما اعلی که دائماً ایشان با اعمال منجیه مصروف اند - آنان نیز مستحق انجامی می باشند - و روزیکه این ثانی و ثالث جلایب ابدانی را از خود برانداخته باشند - بساک قوم اول منسلک خواهند شد - انشاء الله المستعان ،

پرتو سوم

در بیان حقیقت روح

از آیه ' کریمه ' وَیَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا - متحقق است که روح از امر الهی است - و رجال قایل اند که از سرآوردن آگاهی میدارند - ولیکن بیشتر این است مرحومه را از دانستن ماهیت روح بهره ور یهاست - زیرا که لاعلمی انم از منشا و فحوای این آیت مفهوم نیست - بلکه لاعلمی تمام برای سائلین یہود مضمون این آیه ' کریمه ' بود - چون در دقاقت و نزاکت و نظافت و رشاقت روح عقول جمهور بی بردن نخواهد توانست - ازان است که شارع شریعت به کثرت مذاکره سرآوردن سکوت ورزیده - و مضمون ذکر آن مصاحبه بشریعت نیامده - فاما این معنی نیز استماع نامہ علم آن نیست - چه اهل بصیرت را خاصه این است مرحومه را از فضل بیخونی از کیفیت روح اطلاع گما بذبخی حاصل است '

کبکیت روح اینکه - عموم ما باید دانست - که مبداء حیات حیوانات روح است - هرگاه در بیکر جسدی حیوانات نفخ روح میگردد بیجان جاندار زنده می شود - و بدان هنگام که روح از ظلمت سرای اجساد عنصری پرواز کنان بالا خرامیها میکند - جاندار بیجان و مرده میگردد - این روح بدو قسم منقسم گردیده - یکی - روح نباتی و حیوانی و غیره من اقسامه که متعلق از تقسیم حکامی جسمانیست - و آن در بدن بخاری است لطیف متولد در قلب از خلاصه اخلاط که حامل قوت

حساس و محرک اعضا و مدبر غذا است - و فی الحقیقت هر وضع گفتگوی
 اهل اسنه لال قطره جند خون سیاه است که درون قلب می باشد -
 و آنان باین بحث جنگ و جدل با کرده اند - و بنمای آن دم اسود را
 حیات مینامند - و فئارا مات - و ان کان لک مزید التحقیق فلینظر
 فی کراسیمهم

نایباً - روح که از امر حضرت باری است - آن نقطه نوری است
 منور درون قلب - که آن نور منور از عروق ضواری بسوی
 اجزای بدنی و اعضای جسمانی انوار حیات را منتشر میگردد -
 اولاً با روح هوائی تعلقی میکند - ثم بآبدن جسمانی و اعضای متعلق
 میشود - چون روشن شمع که از وسط خانه همه خانه را روشن
 میسازد - و موت انتهای روح هوائی است - و انکاک روح
 من امر الله گاه ازین ابدان جبری نمی شود - چه در برزخ و چه در
 تعاقب روح عذاب قبر و غیر ذلک بوجود می آید - که اهل ایمان را
 از ان انکاری نمی تواند بود - و بواسطه همین روح تصدیقات خبر
 منبر صادق عم حاصل - و درای آن فیوضات صوری و معنوی از ارباب
 سیرت و بزرگان دین حاصل می گردد - پس هر ذی حیاتی را انتهای
 روح هوائی بهنگام موت از قالب عنصری لازم است - و
 بر تعلیق و تصرف روح من امر الله از ارباب قبور کشایش قلوب و
 حل مالا ینحل بیش تر اوقات حاصل است - و الیوم نیز شائع - و انوار
 عقائد اسلامی بران لامع - حضرت نظامی گنجوی فرموده - نظم
 مرا زند دینداده چون خوبش تن * من آیم بجان گروائی به تن

مدان خالی از هم نشینی مرا * که بینم ترا گزینشی مرا
 فشانی تو بر من سرشکی ز دور * نشانم من از آسمان بر تو نور
 دعای تو بر هر چه دارد شتاب * من آمین کنم تا شود استجاب
 همین است کیفیت روح که از امر الله است - و الباقي يعلمونه
 الراسخون فی العلم ،

و اما قلب - پس نام لحمی است که شکل منویری دارد - و
 در جانب چپ صدر مودع است - و در میانش جوف - و همین قلب
 تختگاه روح من امر الله است - حضرت مولوی معنوی فرموده - * نظم *
 چون نباشد نور دل دل نیست آن * چون نباشد روح جز گل نیست آن
 آن زجاجی که ندارد نور جان * بول قارور است قند یاش مخوان
 این نه مردانند این ها صورتند * مرده نماند و کشته شهوتند
 القلب عرش الله ذي الاحسان * وهو بيت المعمور في الانسان
 خالق الله القلب مركز صوره * و محيط دور الكون والاعلان
 و اما نفس - پس در اصطلاح علماء منقسم بر پنج قسم است - نفس حیوانیه -
 و نفس اماره - و نفس مله - و نفس نوامه - و نفس مطمئنه - و آن بر مجموع
 و فرداً اسما روح شرعی است - و حقیقت روح نیست
 الا الحق - نفس حیوانیه مدبر روح است - و حکامی فلان صنفه خون جاری
 عروق خار به را نفس حیوانیه نامند - و آن مذہب مانیت - و نفسیکه
 بعدم مہالات او امر و نواهی شرعی بر مقتضیات شہوانی و انہماک
 بر طبیعت جسمانی میلانی دارد - آن نفس اماره است - و اگر آن
 نفس بالہامات الہیہ بورای مقتضیات طبیعہ منصرف گردد - پس

آن نفس مایه است - علامه - اگر اقله‌ای نفس امر بالخیر کند - مایه
 است - و اگر بالشر - اماره - و نفسیکه در خوض ملکات حسنه باشد
 و بر زایل سیه نفس مقصره را مایه است کند - آن نفس لوازمه است -
 و متقضه نیزش نامند - و هرگاه افعال مذمومه و خصائل نامرضیه قاطبه
 از نفس منع گردد و بیم عود نباشد و رجوع الی الحق گردد آن
 نفس نفس مطمئنه است - و بوجود شاره از نقائص صورت مطمئنه
 منتحقق نخواهد شد - بلکه آن نفس نفس لوازمه است - واللہ اعلم

پرتوچهارم

در بیان موت

موت عبارت است از خود عوارث غریزی موجب حیات جسمی
 که انتظام آن بدیده بانی روح حیات حسی است - هرگاه آن آفتاب
 خود را برکنار از این ظلمتکده حضری می‌هازد کالبد حضری ابتداء جسم
 ارضی فاسد می‌گردد - و انکشاف نامیده بهر وجه بعد موت حاصل
 می‌شود - و منافرات اسفندی دورتری می‌گردد - و آن منافرات مال
 و اهل و عیال دنیویست - انسان که در حیات دنیوی می‌باشد نفوت
 بهیمی بسومی خالص بود خود بخود از خود می‌برد - و محبوب دنیوی که
 مال و اهل و عیال باشد منردک می‌شود - آن وقت وقتی است گران
 و موت سببی است بالکلیه نوبه بسومی نظام مرضات الهی را - و آن
 وقت بغفلت پاریزه هیماست دیرینه برداشتنی است

اکابر صوفیه موت و حیات را بچند قسم تقسیم فرموده اند - که غیر
 هر دوی ذکر اینها است - و لیکن این موت موجب آن نیست که انقطاع
 تاح روح از جسد گردد - چون نفس خوابیده که طلاق با و دارد و ندارد -
 بلکه مادام تعلقی روح باین کالبد فصرمی است - و نسبت باین تعلقی
 آیات کثیره و احادیث قاطعه منصوص است - کفره تعالی شانه - وَلَا
 فَحَسْبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَانًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ
 يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ - آه - ناواقف از کیفیت روح بنخبر از حیات
 است و ناآگاه از موت - اللهم ارزقني وقوفها،

بروتو پنجم

در بیان حقیقت برزخ که نام آن گورود فن گاه است

برزخ عالمیست محیط دنیا و آخرت - که واردین آنجا را احوال
 برده جای و رای حجاب مرئی میگردد - فردا فردا با نفاس هم - برخلاف
 قیامت که آن روز بهیئت اجتماعی نفس انسانی احوال خود را با خود
 خواهند دید - بالجماعه برزخ خطی است وسط دائره که یک جنب آن
 دنیا و جنب ثانی آن قیامت است - و آن خط وسطی برزخ است -
 و بدانجا اعمال و کردار دنیوی طغیفاً طغیفاً بی حجابانه خواهند دید - عالمی
 بشماست - بی نالان و بجهانی بغضمان ملکی شادان خواهند بود - الی یوم
 القیامه - قومی بخواب عروسی ناصبح قیامت خواهند بود - و جمعی
 باتش شومی طلبان خواهند ماند - هیماث هیماث - و انجا رویت

اجمال است و نمایش کردار - اگرچه فحول علمای صوفیه درین عالم
برزخ بصورت بست صورتها مذقبات لطیف و تحقینات لطیف
فرموده اند - ولیکن فقیر زبان گفتگوی آن ندارد - والله اعلم بالصواب ،

پرتو ششم

در بیان احوال انسان

آدمی چیست برزخ جامع * صورتش خلق و حق در و جامع
متصل با دقائق جبروت * مشتمل بر صفات ملکوت
انسان باعتبار جبروت و فطرت بچند قسم منقسم گردیده اند -
و باعتبار طینت و خلقت با مقام چند تقسیم یافته - لقوله تعالی - قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ
عَلَيْهِ شَاكِلَتَهُ - ای طریقه النبی جبل علیها - قال النبی معلوم - الا
ان بنی آدم خَلِقُوا عَلٰی طَبَقَاتٍ شَتٰی فَمِنْهُمْ مَنْ یُّوَلِّدُ مُؤْمِنًا -
الحديث - وقال علیه السلام - الناس معادن کمعادن الذهب و
الفضة - قوت ملکیه و قوت بهیمیه جبروت انسان است - و انسان
از بد و خلقت بدین دو قوت ملکیه و بهیمیه مخلوق شده - ملکیه مستفاض
از بوارق رحمانی و شوارق مقربان سبحانی است - و بهیمیه منبسط
از دناوسن شیطانی و مشقات جسمانی است - و قوت ملکیه
و بهیمیه هر دو بچند قسم منقسم اند ،

اولاً - قوت ملکیه 'عالیه' - و قوت ملکیه 'حافله' - بجز آن قوم انسانی که
بنسبت ملکیه 'عالیه' مستفیض اند - آنان معلوم اسماء و صفات باری

و سرفت د قاتق و حقائق جردت مصروف اند - و قومیکه بقوت ملکیه
 صافله موصوف اند - آلمان بر تکران نیز مبتلانی دارند ،
 ثانیاً - قوت بهیمیه 'شده' - و قوت بهیمیه 'ضعیفه'
 ثالثاً - قوت ملکیه 'عالیه' با قوت بهیمیه 'شده' ،
 رابعاً - قوت ملکیه 'عالیه' با قوت بهیمیه 'ضعیفه' 'مهمله'
 خامساً - قوت بهیمیه 'شده' با قوت ملکیه 'ضعیفه' ،
 سادماً - قوت بهیمیه 'ضعیفه' با قوت ملکیه 'ضعیفه' که در نفس انسان
 متزاحمه واقع میشود ،

و اهل این قوتها برد و قسم اند - اهل اصطلاح یعنی صلح کل - و
 اهل تجادب - اهل اصطلاح آنرا گویند که برد و قوت را علی سبیل الاجتماع
 معاً استعمال میکنند - و بدون مزاحمت قصد سودی برد و مره و اهره
 میکنند - یعنی قوت ملکیه ایشان طلب حکم خصائص قریب تر خویش میکنند -
 چون عقل و سخاوت و عفت طبع و ایثار نفع عام بر نفع خاص
 خویش - و قوت بهیمیه ایشان گفت حکم خویش می کند بآنچه که بعید از
 آرامی کلی و مضاد قوت ملکیه نیست - چون خوشحوا رمی و اسراف
 در لباس و اسباب آن - و آنان فیما بین برد و قوت صلح کل کرده اند -
 و باعتبار همین صلح مزاجی و کیفیتی ثانی پیدا نموده - و باعتبار همین اجتماع
 اهل آن قریب باخاطرین یا وسط یا قریب بوسط خواهند بود -
 و انسان که قوت ملکیه 'عالیه' بغایت طو با بهیمیه 'ضعیفه' 'مهمله'
 پیدا کند - آنرا که بر با صفت دین و دنیا متماور میشود - و براد حق
 مادام باقی می باشد - و نظام و انتظام کلی ذمه 'همت' ایشان است -

و آنانکه که خلافت و امامت مانت و مذهب میکنند - چون انبیاء عم و ورثه
ایشان که اساطین و سلاطین مذہبی اند - و اولوالامر منهم - و
قومیکه اهلن اصطلاح ملکیه، حافله اند - آنان نوامیس شرعی تعلیم و
تلقین می کنند - و به تکبیل نفس خویش سرور اند - و باقی زاد و جواد
و مؤمنین صالحین اند ۴

و اهل تجادب آن قوم اند - که بهیمیه و ملکیه را بر احمیت جمع می کنند - یعنی
هر یکی از این قوتها در ایشان نگه داشت حرمت خود و طالب مقتضیات خویش
می کند - و اگر یکی غالب آمد آثار دیگری مضحک می گردد - و اهل تجادب
بواسطه علم و واقفیت از آداب عمل ممتاز بالفص می شوند - اگر
بسوی حافل می گریند با مور دنیوی و لوازم آن مشغول می باشند -
و اگر ترقی بسوی اعلی می کنند با مور دینی و تهذیب نفس و تجرید میانی
میکنند - و ازین قوم آنانکه ملکیه، حالیه میدانند باهتمام ریاضات شاقه
و مذاکره ادراد و غیر ذلک به بوارق ملکیه کشف اسرار حاصل می کنند -
و مستجاب الدعوات می شوند - ولیکن اکثر اهل تجادب منہمک ظلمات
طبیعی اند - و نیز صاحب اصطلاح که قوت ملکیه، حالیه با بهیمیه، شدیده
میدارند محتاج ریاضات شاقه به تکبیل نفس خودشان می باشند - و برای
هر قسمی ازین اقسام حکمی است فرداً فرداً،

و جماعت انسان که بایندهی هستند آنان سه طبقه منقسم اند - لقول
تعالی - وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً - فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ
وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ - وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ
أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ - ۴ - و لقول تعالی - ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ

أَصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ
 بِالْخَيْرَاتِ يَا ذَا اللّٰهِ ذٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ - اول ترجمه این دو
 آیت کریمه بر نهج علمائے مفسرین دانستنی است ،

ترجمه آیت اول این است - که باشید شما ای مکاران در وقت
 دافع امانت سه گانه بر تبه سه گانه - اصحاب دست راست - چه
 اند اصحاب دست راست - و اصحاب دست چپ - چه اند اصحاب
 دست چپ - پیش گرفتگان بر همه قوم پیش گرفتگانند - یا پیش
 روان بهشت پیش گرفتگانند بایان - آنان مقربین اند - مقصود
 ازین چپ و راست آنست که نامه اعمال اصحاب میمنه از جانب
 راست خواهد آمد - و نامه اصحاب مشرق از جانب چپ - و صاحبون آن
 جماعتی اند که دیدار راحت بهار نبینا عم در یافته یا به نبی عم گریه اند - و تا
 وقت خروج از دنیایان باقی مانده - پس اصحاب یمن آنان باشند که داده شود
 نامه اعمال ایشان بدست راست ایشان بروز جزا - که دران بشارت
 جنت باشد - بحرایی عمل نیکوی ایام خالیه دنیا - و اصحاب شمال
 آنانند که داده شود در دست چپ ایشان نامه های اعمال بر ایشان -
 و گویند کاشکی موتی بماند ابدی لقوله تعالی - فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ
 بِیَمِیْنِهِ - آه - صاحب کثاف و بیضادی بدو طریق نقل کرده اند -
 که در روز نمایش اولاد آدم عم باو عم اولادش بدو بهره منقسم شده بودند -
 قومی که در جنب یمین آدم عم بودند - آنان اصحاب یمین هستند -
 و شمالی شمالی - یا آنکه در هنگام قضای قیامت نیکو کاران بجنب
 یمین در بار و زیان کاران بجنب یسار آیند - لقوله تعالی - أُولَئِكَ

أَصْحَابُ الْإِيمَانِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَابًا تَنَاهَمُ أَصْحَابُ الْمَشْئَمَةِ عَلَيْهِمْ
نَارُهُمْ صَدَقَ - نار مؤنثه عبارت از آتش در بسته است که دو ازان
بر نیاید - اعی به بستگی در اخطاب کرده خواهند شد ،

و بعضی مفسرین می فرمایند - که صاحبین آمانند - که از آمدن و رفتن
دنیا بی باک بوده از بد و توبه نادم هرگز ستقیم به اطاعات و عبادات
باری بودند - و اصحاب سیمند آمانند - که عمری به غفلت و مصیبت مرکب
بوده بعد از آن توبه نصوحا ساخته از دنیا در گذشتند - و اصحاب مشرک
آمانند - که عمر خود را رایگان به غفلت و مصیبت داده تهیدست با بار
حسرت از دنیا با توبه در گذشتند ،

صاحب بیخاوی فرموده - امید قوی است که گنہگار ان این
است مرحوم دائم در دوزخ نخواهند ماند - اهل بهشت ۱۲۰ - صد و
بیست صف خواهند شد - و ۸۰ - ۱۰۰ ثناده صف ازان این است مرحوم
خواهند بود -

نماند بندگان دوزخ اسیر کسی را که باشد چنین دستگیر
نماند بمصیان کسی در گرد که دارد چنین سیدی . بیش رو
ترجمه آیه کریمه نماند این است - که ما کتابهای حاجت را بر ابرام حاجت
فرستادیم - پس سراش دادیم آن کتاب را به امت محمد مصطفی
صلعم که برگزیده اند از بندگان دیگر - پس بعضی ازان بندگان شکرگزارند
بر نفس خود به تفسیر عمل - و بعضی ازان میان رو اند که عمل کنند بدان
در اخطاب اوقات - و جماعتی دیگر از ایشان پیش گیرنده اند
پیشگویی که پیوسته عمل نمایند با حکام قرآن به ستوری خدائی و بوفیق

و فرمان داد - این تو ریخت و اصطفا بخشایش بزرگ اوست ،
 بالجمله صاحب بیضاوی و بغوی فرموده - که سابقون آناند که با صاحب
 در بهشت روند - و مقصد آناند که بحساب خفیف مبتدا خواهند شد -
 و ظالم آناند که در طول محشر محبوس خواهند ماند - ثم برحمت منجی
 خواهند گشت - صاحب کشاف میگوید - که فاسقین را اکثرت و غلبه
 خواهد شد - و مقصد قایل به نسبت آنان - و سابق اقل من القلیل
 در صف محشر خواهند شد - و همین است سبب ذکر ترتیب این آیه ،
 و در ذوات یکی مستطوره است - که پیوسته خواهیم غفلت
 ظالم - و گاه بیدار شده مقصد است - و سابق همیشه بیدار می باشد ،
 و علما صوفیه می فرمایند که طالب دنیا ظالم - و مائل عقبی مقصد -
 و متوجه بولی سابق - یا - صاحب کبیره ظالم - و مرکب مغیره مقصد -
 و مبرا از جرم سابق - یا - مصر بر ذنوب و تائب ظالم - و عاهد مقصد -
 و تائب ثابت بر توبه سابق ،

و در منازل التنزیل از عمر رضی الله عنه مرویست - که سابق سابق
 بالخیرات است - و مقصد ناجی - و ظالم مغفور - * مصراع *

* زمین بزم یکی جرعه طلب کرد و یکی جام *

* بیت *

نیاید از من آلوده طاعتی خالص * ولی برحمت و فضیلت انبیا و اریهاست
 بالجمله علمای دین و اکابر شرع متین از فحوا می منطوق این آیه کبریه
 طبقات است را به طبقات تجارب و اصطلاح تفهیم فرموده اند -
 این است بیان ایشان - از انسان گردی اند پابند همیشه شده

مفیقه و مائل مقتضیات صبریه شایسته که منکر پاک الوهیت و نبوت
 اند - و اجتماع الهین یا آله میگویند - و آن کفره فحشه اند - العباد بالله منهم - و
 قسم دوم این قوم منافقانند که بلسان پاک میباشند - و قلبهای ایشان ثابت
 بر کفر می باشد - این قوم هم اخوان الشیاطین اند - و سومی ایشان
 جاهلان ایشانند - که تمیز نیز و شمر و لحاظ نفع و ضرر نمیدارند - از
 ایشان نیز امید نیست که منجی شوند - بلکه ایشان نیز مرده مرده اند -
 فا و لئک یلقون اعمام مؤبد او یسجنون صجما مخلدا - و اینان طبقه اول
 فایظه ظالم اند - و گرد می اند که دست میدارند خدا و رسول را و شهادت
 می دهند بر نبی و لیکن بکثرت مصیبت میبندند - و از نماز و روزه و زکوة و الصدقه
 و حبس ندارند - سوء اعمال ایشان بر ایشان غالب آمده - ایشانرا
 نیز امید فلاح دور از دست افتاده - و گرد می اند که آنان را اصحاب
 اعراف می نامند - آنان بدو طبقه منقسم اند - طبقه اول ناقص العقل
 اند - که بمشابهت اهل اسلام لا اله الا الله میبندند - حق سبحانه و تعالی را جز
 بر سوم جاهلیت و بیسمیت نمی شناسند - آنان منذب باصناف عذاب
 خواهند شد - و طبقه ثانیه آنان اند که بایشان دعوت نبی و حکم شرعی
 نرسیده - آنان باعث ذکات طبع و ملائمت امر به خودشان منتهک
 مالیه خبیثه هستند - بیشتر اوقات در از تغاقات نفس مالکی
 شاغل میباشند - و لیکن التفاس بسوی جناب باری نمیکند - و نه امکار -
 پس آنان پس برگ مثل احمی خواهند بود - نه منذب خواهند شدند -
 مستحق ثواب خواهند گشت - تا زمانیکه بر قرآن بوارق مالکی فیضانی نکند -
 و اینان نیز از انعام ظالم اند -

و گروهی اند اصحاب اصطلاح ضعیفه ملکیه - و از ایشان جماعتی اند که در عمل ایشان اخلاص تامه نیست - و از مقتضیات طبع و عادت نیز ایشانرا تهری تامه نی - و نماز و روزه بر عادت سنت آبائی و بامیه ثواب میکنند - و از منہیات شرعی بخوف غلبه و خدا بازی باشند - و گاه گاهی بوارق ملکیه نیز برایشان لایع میگردد - ولیکن ایشانرا از ان امتیازی نیست - همیشه بایات ایشان خطایات ایشانرا کفاره میگردد ،

و جماعتی دیگر از ایشانند - که ضعف قوت ملکیه و قوت یمیه میدارند - ولیکن به محنت شاقه و بذکر او را دایماً مصروف - و اینان از ذروه سعادت محروم نخواهند شد ،

و گروهی اند از اصحاب تجارب - که قوت ملکیه ایشان ضعیف است و قوت یمیه ایشان قوی - و اینان بر ریاضت شاقه مایل اند - و بتدبیر علمی و عملی به تنه ب نفس مصروف اند - البته اینان منزع حال خویش و مورد الهامات جزیره خواهند گشت ،

و گروهی اند که نفوس ایشان قریب ماضی حابلقین است - اینان نیز از حابلقون اجنبی نیستند - و اینانند مقتصد - و انبوهی می باشند اصحاب اصطلاح حالی - که نفس ماطقه ایشان از قوت ملکیه منظر ورود بحر کمالات و سعادات بوده - چون بذریعہ رسول خبر بایشان رسید - در حال سقید سعادات ابدی گردیدند - اینانند مجتهدین مذاهب و امامان ملت و احاطین دین ،

و طبقه اند از اصحاب تجارب که قوت ملکیه عالیہ میدارند - و بافت

ریاضات و توجهاً بسوی حق تعالی شانزده قوت. بجزیه ایشان مقهور و مغسول
گردیده - ایمان را کمال علمی و کمال عملی حاصل شده - ایشان صاحب
ارشاد و اشرف قوم خویش و اکابر طرق صوفیه - ایمان دو صنف
اند - اول ایشان در تقرب و توجه الی الله مستغرق اند و فانی الله -
و صنف ثانی ایشان که بقوت قویه ملکیه متمثل ملکیه شده اند
از ایشان مقربون و صدیقون - که ممتاز اند از سایر ناس بشدت
انقیاد بسوی حق و بنزد - و نیز شهدا - و راسخون فی العالم و عباد - که
فائده عبادت را دریافته اند - و زهاد - که یقین بر عباد کرده اند - همین
است تقسیم انسان است - و الله اعلم بالصدق و الصواب و الیه
المرجع و الهام -

• نظم •
آن یکی را از ازل لوح سعادت برکنار • دین یکم را نابد داغ شفاوت بر جبین
عدل او میراند این را بسوی اصحاب الشمال • فضل او میخواند آن را بسوی اصحاب الیمین

پرتو هشتم

در بیان حقیقت سعادت

انسان جامع کمالات است متقولاً و متلوماً علی سبیل تبحر -
بغلاف انواع حیوانات دیگر - و اهل عقول همیشه قصد حصول
سعادات میکنند - چه انسان به حیثیت حساست و عظم قامت
ادون از جبل است - و با لحاظ نصارت و خطو خال دون تر از شفاوت
و اوراد و باعتبار اکل و شرب مادون از چهار - و باعتبار شجاعت

(که اصل آن غضب و حب انتقام و قیام در شدائد و اقدام بسوی
 هلاکت است) کمتر از بهائم فحول - ولیکن یغراین مغتلاست
 که فاست سعادت است - و سعادت آن نیست که بیادمی الرأی
 به ضمنت های رفیع و ارتفاقات مالمح عظمیت و شمت و جاه و منصب
 و سخت و کلاه حاصل شود - چه به جمیع الوجود این همه اسباب از مقتضیات
 حیات دنیوی است - اگر انسان باین عظمت بمیرد عاری از کمالات
 و تهیدست از سعادات رفت - و حالت سعادت پیدا شد - بلکه
 در حقیقت سعادت آنست - که قوت بهیمیه مغلوب - و نفس ناطقه
 قاهره بر بهیمیه شود - و عقل مجرّد منور غالب تر بر مقتضیات هواییه گردد -
 طائفه اند - که ظهور فیه ناطقه بایشان می شود در معاش - و ازین
 فیضان نفس ناطقه نیز حصول کمال که مطایب است وجود نگیرد -
 و گردی اند که کار فرمای ایشان قوت بهیمیه است - ایشان هرنگ
 قوای بهیمیه اند - نفس شان قبول لون و بیه نمی کند - و بمصداق الشقی
 من شقی فی بطن أمه انبوهی می باشند که تأقیام قیامت انصبغ
 صبغ سعادت برایشان ممکن نیست - برشان ایشان آیه کریمه
 صَمُّكُمْ بِكُمْ صَمِّيْ فَهُمْ لَا يَرْجِعُوْنَ - نازل گردیده - اینان کافرانند -
 و قومی اند - که خلقه بقوت ملکیه عالیّه بغایت علو - غالباً و قاهرأ
 بر قوت بهیمیه پیدا شده اند - آنانند انبیاءعم - چه انعدام نامه قوت بهیمیه
 مفق نیست - و از ضروریات حصول سعادت اتباع امر بالمعروف
 و انقیاد احکام و احادیث انبیاءعم است - که بدون اتباع انبیا
 حصول سعادت ناممکن - زیرا که ظهور انبیاءعم برای اهل تجادب

و اصطلاح بوده است - که این مرد و قوم را بنده ریاضات و عبادات و ارتفاقات بسوی تحصیل سعادات رهنمائی نمایند - به مصداق السعید من وعظ بغيره - و نیز به منشأ آن گروهی اند که باجمال خلق جمیل برایشان عاوی است - و منفی اند که ریاضات شاقه نفس بهیمی را هموار نموده باعمال دینیه و عبادات مصروف اند - و منفی اند که ترک مقتضیات بهیمیه و مستلذات آن نموده در پی تکمیل قوت ملکی شاغل اند - و اهل این قسم را عابدان و متاضمان می نامند - عبادت از مقتضیات ملکی و ریاضت از برای دفع بهیمی است - و حق آن است که سعادت مستفاض نمی شود الا بالعبادات - و مصلحت آنست که هر فرد انسان ریاضات شاقه دفع بهیمی نموده قوت ملکی را منور از عبادات سازد - تا به تهذیب نفس خویش همشکل نورانی شکل ملأ اعلی گردد - و ریشه بیہات برانگیختن افتاد کار خواهد شد ، محققان فرموده اند - که اصل سعادت به تکمیل انسانی بر مشعب سه چیز است - صحت اعتقاد - حسن معاشرت - و تهذیب نفس - اما صحت اعتقاد تصدیق خداوند کریم و حاضر مؤمنین است - و حسن معاشرت مواسات کردن است بمال بارباب استخفاف - و تهذیب نفس مبتدا به عبادات شرعیہ شدن است - اللهم ارزق نصیب هذه السعادة لی ولجميع المسلمين والمؤمنين بالتوفيق - وانت ولی التوفیق وخیر رفیق ،

پرتو نهم

در بیان طریقه اکتساب و حصول سعادت،

باید دانست که بعث انبیاء عم و ترویج شرائع ایشان برای آن است - که جمهور انسان پاکدامن از لوث کدورت و رافض خسائس و زور گم دیده بانوار ملکوتی شتبی شوند - پس انسان را ضروری است که اولاً - خوگر طهارت بدنی شود - به از طهارت بدنی و تابش نیاب الطیب بهبصه نفس و تبشش خاطر حاصل می باشد - حاقن و حاقن را افطرا رعی می باشد مدام - و از جماع و دواعی آن گاهی انشراح نفس ناطقه ملکوتیه حاصل نیست - تصریح آن در بیان طهارت مذکور خواهد شد - و ثانیاً - به خشوع و خضوع توجیه سودی حق کند تا مرتکب باشد به تضرع بیاد الهی و اذکار صفاتی و جودتیه و ملکوتیه - و آنانکه از سر تا پا خود را بدان مصیغ کنند و مدام بدان مصروف می مانند نفس ناطقه ایشان مرتبه باشد - و متصف بکمال ملکوتیه گردد - و عبادات و ریاضات را این هر دو امر لازمی است - و حصول تکمیل و اکتساب سعادت بدو دتیره می شود - یعنی بتدبیر ظریف و عملی - علم بذات خاص خود شریف است گویا با احتیاط محل ناقص میگردد - که شرافت علم آیات قرآنی و احادیث محبوب سبحانی ساطع و لامع است - امام غزالی رح فرموده - لعلى یکرّم الله وجهه

• بیت •

فقم بعلم لا ینبغی له بدلا • الناس موتی و اهل العلم اخیاء

• ع • و محب علم محبوب بار من است •
• العتزی یزنی المـحبوب محبوب •

و اهل علم دلیل را اند - بیت
الافضل لاهل العلم هم • علی الهدی لمن استهدی ادلاء
علم دفع ضلالت کرده بسوی ملکی می آرد - و ذریعه حصول سعادت
میگردد - مجرد علم کافی نیست - بلکه همیشه مذکره و تکرار آن
ضروری است - لعل کرم الله وجهه • بیت •

و قيمة العزم ما قد كان يحسنه * والجاهلون لاهل العلم اعداء
از با احتیاط علم جوارح مؤدب میشود - و استیاض طلال و حرام و تمیز
واجب و فرض بواسطه علم حاصل میگردد - تا باین مشغله عالیه
نفس مطهره قاهره پیروز می شود - و از علم انسان را فطر ادناس
شیریه میگردد - لئولهم - العلم موجب للادب والاقتناص ،
و تدبیر عملی آنست - که انسان پر باضات و عبادات دینی
بخشوع و خضوع میل کند - که عبادت خود کاشف سمات است
و دافع بلیات جسمانی و روحانی - و همیشه بقیام و سجود و نطق
بالفاظ و الـ مناجات تنبه نفس نا طئه می شود - واللہ اعلم و هذا
انفع الکلم ،

پرتو دهم

در بیان حجب مانع عبادت و رفع آن حجب
مظم محجب حصول عبادت سه گونه است - حجاب الطبع - و

حجاب الرسم - و حجاب سوء المعرفه - انسان گاهی مایل بخورد و نوش
 و نکاح و عیش و انبساط میگردد - که روز و شب به همین دواعی
 گذر اوقات میکند - و بیشتر انسان تا دم مرگ به همین نهج اوقات
 خود میگذارد - و این حجاب نمیگذارد که انسان کمال خود را تحصیل
 کند - و این حجاب را حجاب طبع گویند - اگر انسان باین پرده
 طبع چنان مستغرق شود که باکی و پروائی از ملامت و زبردت ندارد -
 آن انسان را محجوب بحجاب نفس گویند - و این حجاب را حجاب نفس
 نامند - و انسان که بافعالی برگزیده و مناسبات ستوده و محمود به مجرد
 هوس نام آوری و غلو در جنت عند الناس که بدان مجده و جاه و بلند نامی
 پیداشود عزیمت کامله و همت قویه خود منصرف سازد - آن انسان
 را محجوب به حجب رسم گویند - و این حجاب را حجاب رسم
 و حجاب دنیا نامند - و باید دانست که حجاب طبع و حجاب نفس
 حجاب واحد است - برای رفع حجاب طبع و نفس دو چیز
 است - اولاً - ریاضات مثل صوم و سهر - بر صوم و سهر دوائی
 است دافعه این مرض - و مفراطی است قاطعه این حجاب - و آنانکه
 به تغییر خلق الله بادری شوند جمال بناداند - ثانیاً - انکار بر اتباع
 طبیعت و نفس بلا افراط و تفریط - یعنی باید که تا وسط درجه باشد -
 و برای رفع حجاب رسم دو چیز ضروریست - اولاً - بهر فعلی اذکار
 خوانده باشد کرده شود بالفاظ خاشع و خاضع - ثانیاً - طاعت را
 رسم فاش گرداند - تا بانشئت عبادت بنحسب سویی من خواهد شد -
 انشاء الله تعالی

سوم حجاب سوء معرفت - که فتنه آخرش شرک است - و رفته
رفته منجر به شرک جلی میگردد - و این حجاب برد و محسم است - اولاً
صفات خالق را به مخلوق و مخلوق را بخالق اعتقاد کردن باشد - که این
قیاس قیاس حاضر بر غائب و غائب بر حاضر است - ثانیاً - بحفاظ
خوارق آثار از مخلوق اشتراک خالقیت با او نمودن است -
العیاذ بالله من هاتین الخصلتین - تدبیر رفع این حجاب این است -
که تصدیق کند بربانیت و تقریر کند بر بان که خداوند ارفع شأنه میسر است
از صفات بشریه - و منزّه است از خیالات عقلیه باطله فاسده -
که ترین مفت و علم انسانی و بشری بذات منزّه او روا نیست -
تا انسان از بیانات سوء معرفت لغفائی و آفات حیوانی و اران
شدن تواند - لنولهم - حقیقه المعرفة بحیرة والبصحة فی ذات الله
جهل و تفکروا فی آلاء الله ولا تفکروا فی ذات الله - والله اعلم ،

پرتویازدهم

در بیان سرنکلیف شرعی

قوله تعالى - اَلَا عَزَّ وَجْهًا اَلَا لَمَانَّةٌ عَلٰی السَّمٰوٰتِ - آه - علماء مفسرین
و امام فخر الی رحمة الله علیه بیان فرموده اند - که ازین امانت
تخلیه همده تکلیف شرعی مراد است - چه آسمان و زمین بعدم
قابلیت خویشین از بار بردار می نمایند امانت سبب برزدند - و حضرت
انسان باصف گو ارا می طبع خود و قابلیت خویشین این بار امانت را

بر گردن خود برد - و از آن اراضی از آن نافرمانی نه او ند کرد مگر تصور کرد ،

• بیت •

آسمان بار امانت نه توانست کشید • قرع فال بنام من دیوانه زدند
آن بار که از گردن او در شش ایا کرد • با قوت تو عامل آن بار تو ای بود
خلعت حمل امانت جز به قامت انسان که منشور - اِنِّیْ جَاعِلٌ
فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً - بر نام او نوشت تا اند راست نیاید - چون انسان بدین
عظمت امتیازی یافت - برای دفعه چشم زخم خود بدین شیاطین
دشمن دیدن - سپید دان - اِنَّهٗ كَانَ ظَلُوْمًا جَهُوْلًا - سر آنش
بغیرت شان افکنده شد -

• ط کوز شود و مرا که نتواند دید •

• بیت •
حاشیان را در دو دهنی خوش است • طاشخانه اسوز و ناکامی خوش است
خداوند کریم به اطاعت این امر عظیم انسان را بخلعت - لَقَدْ کَرَّمْنَا
بَنِیْ اٰدَمَ - مشرف فرموده - و این اطاعت موجب رسید مرحمت
و شفقت و عنایت گردیده - وَ هُوَ لَا مِنْ عَطَا رَبِّکَ - وَمَا كَانَ
عَطَا رَبِّکَ مَحْظُوْرًا - چون انسان با وصف نادان قفیت از گران باری
آن بار امانت بخود قبول کرد و تحمل آن نمود - خداوند کریم بحر ای آن
بعین عطای خداوندی با نعام - لَا یُکَلِّفُ اللّٰهُ فِیْهَا الْاَوْسَعَهَا - معجزه حافه -
و انسان که مخاطب به ظالم و جاهل گردیده - آن نیز باعث تشریف
باشد - چه نفس ناطقه ملکیه انسانی اکثر از باب اصطلاح طایفه تجارب
طایفه با این بیست ظلم مجمل گوئی سبقت از عادلان و محالمان برده است -
و از شان ظلم و مجمل ظلم و عمل بعید نیست - خداوند کریم در معرض

تجلیل از هیئت ذلالت پادشاه فرموده - یعنی چون بهیئت عالیله انسانی
 کسی نمی رسد - و آن دورتر از حوصله دیگران است - بنابراین ظاهر
 برنا سبب تکلیف تا سببی داده - و در حقیقت امر از و تجلیل فرموده -
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ پس چون انسان این تکلیفات شرعی را
 در بدو خلقت بر خود گوارا کرد - از ان روضه او مذکریم به نوازش
 و افضال کریمانه ما را درین عالم بدین تکلیف شرعی مکلف ساخته
 با نعمان ناستناهی نخواست - همین است سر تکلیف - مطیعان بنی نوع
 انسانی باینفای و ده سرگرم و شاغل اند - و سر ناهان بوده شکنجهها
 مان - والله اعلم با سراره ،

پرتو دوازدهم

در بیان آنکه خداوند کریم را دعوی است بلا جبر در التزام
 تکلیفات شرعی بر نفس انسان بطریق مصلحت انسان
 مخفی نیست - که انسان چون حائر انواع حیوانات دیگر نیست -
 بلکه او را کس بهتر از او را که دیگران است - و هم انسان
 بهدیرات المودائره قوت بهیمی بدو هست ترقی نسبی قوت ملکی
 می نماید از ان اشرف و از کنی المانعین است - و انسان خود
 قائل است به تجسس و تحصیل علوم عقلی و ربانی - بالجمله انسان
 بهینار از جمیع حیوانات بدلا ممت است ،
 اولاً - بقوت عقلیه اش که منسوب بهو شیب است -
 یکی آنکه - آن قوت عقلی و در نظام بشریت و استتباط و قانع آن

تغلب کامل پیدا کرد - دوم آنکه - آن قوت عقلی انسانی مستعد
آنست که خود بخود حصول ملوّم غیبه کند - و آن حصول بطریق
و هب حاصل می شود -

ثانیاً - انسان را قویست که دشمن میکند بر وقت عملی را
بر منافع بشریت و ملکیت - پس چون انسان بدین قوتها قادر بالعمان
است - از ان مشرف سلامت از دیگر حیوانات - و از ان ضرورت
اختیار مصالح عملی و اجتناب از مضرات آن افتاده - نظیر بر این حضرت
کریم - بشیفت طبیعت و حکمت حکیمان از برای شناساندن اسفهام قوت
بهمی حیوانی سخنان از قرض و واجب و مذنب و مباح و مکروه و حرام
بنافرموده حکم استعمال آن نسخ محترم باوقات منظم صادر کرده -
که انسان بر حسب مصلحت وقت و کیفیت مرض استعمال این
ادویات مشرعی کند - که اخلاط غاسیه بهمی را با تضجاء آن طبیعت
انسانی اخراج نماید - و صحت نامر و روحانی حاصل گردد - همین است
سیر التزام تکالیفات شرعی - و به تعلیم شرائع در ان نظام ضروریات
بشریت و استیاضه دقایق آن (چون نکاح و بیع و هبه و غیر ذلک)
از انسام معاملات شرعی (صور قی نیکو صورت بست میگرد - و
به ترقی به ارج و همی به محبت الهی و معرفت مغلط بازمی و تنزیهات
عن الشربک و النفاق قوی می بخشد - و خداوند جلشانه بر انسان بر گزیده
حضرت خویش شرائع را بر هر حکومت قاهره لازم نکرده - بلکه بغین
حنایت و شفقت و مصلحت خداوندی با التزام اختیار می با ایتقان
فرموده - الحمد لله رب العالمین علی کل حال و مقام

پرتو سیزدهم

در بیان مجازات اصفی مبادله که

در ضمن تکلیفات شرعی است

انسان بمصداق - ان خیراً فخیراً و ان شراً فشرّاً مجازات من

میباشد که هر گونه اعمال خود که می یابد - آن هر چهار گونه بوده است.

اول - صورت نوعی انسان قابل ایجاب افعال محمود و اعمال

منتهی بوده است پس اگر چه هیچ خلقت از انسان اعمال پسندیده

بخشوع و خضوع قابل قبول حضرت سبحانی سرزد گردید - مزاج

ملکی ایشان به خشوع و خضوع روحانی ملاصقت پذیرفتند - و ثواب آن

اعمال بسیار لازم شد - و بخلاف آنی آثار تکاب اعمال منضم به مزاج

ملکی طبعیه نهاد و استمراری لاحق قوای جسمانی گردید.

ثانیاً - اندکان را قویست بود عمر و دماغ که از ان قوت اعضا من

آب و آتش بظاهر میگذشت - پس چنانچه در عالم مثال متشکل انسان

موجود - و بعنایت رب کریم بعد از تکاملی آن تحمیل ملائک مقدر شدند -

و ایشان را ملائک خدام می نامند - پس اگر از فردی از افراد انسان

به قوت ملکیه ایشان افعال منجیه صادر گردد - باعث سرعت طبع آن

خدام ملائک میگردد - و آنان شورش این بهجت خود را تا به ملا اعلی

در پرتو حیات و مقربان حضرت عزیزیت و حامی عزیمت کنند - جبرئیل عم حکم

حضرت ادریس بنیادی فی السماء مفعول - ان الله یحب فلاناً یحبوه -

لیسبه اهل السماء - تم بوضع له القبول فی الارض - و خلاف
 آن خلاف آن میگردد و جریبل غم بدان صورت نیز ندای
 خلافتی میکند - و هر روز شامگان و صبحگان اعمال بنده را به نیک
 و بد حضرت او تعالی عرضه میدهند - و قبول و عدم قبول
 صورت بست میگردد - و مجازات بر حسب سیرت و ناخوشی یا
 متحقق می شود - و از آن است که حضرت و اهل بیت علیهم السلام خوشی
 و سیرت با اعمال حسنه - عشر امثالها - انعاماً و اگر انا مجازات
 میدهند - و در اعمال خبیثه - مثلاً بمثل - این هم عین رحمت است
 ثالثاً - انسان با تابع شریعت مکتوب علیهم اتباع فرائض
 مکتوبه کرده مورد رحمت و عنایات که مجازات حقیقی است میگردد -
 و خلاف آن خلاف آن است

رابعاً - انسان با تابع نبی مبعوث الیهم مورد مجازات
 می شود - بعث نبی خاصه بخوانش و الطاف و عنایات باری
 بر بنده گان مکرم حضرت او است - که ایشان اتباع نبی مبعوث الیهم
 نموده بایطاعت و کشف شبهات از هلاکت و انهدام
 نجات یابند - اللهم رب لی توفیقی علی ذلک

پرتو چهاردهم

در بیان شریعت و منهای

در بیان شریعت و منهای

مشرق - لقوله تعالى - وَلِكُلِّ أُمَّةٍ مِّنْكُمْ شَرْعًا وَهُم مُّاسِكُونَ - و لقوله تعالى
وَلِكُلِّ جَفَلْنَا مِنْكُمْ شَرْعًا وَ مِنْهَا جَاءَ ،

اصل دین آنست که همواره طاعت و فرمان برداری الهی کنند - و
نفوس ملکی قاهره بیبی را بر تزییات شرعیه مرکی نموده بدارج
اعلی تزییات کامل بخشد - و باین اعتبار ادیان حقه مختلفه دین واحد
است - و لیکن باوقات طاعت و آداب آن و ارکان و اعداد آن
شریعت و منهاج های مختلف بوده است - چه انبیاء عم برای دفع
زندالت قومی بر حسب واقع با اعجاز قاطعه مبعوث شده اند - لقوله
تعالی - وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ - غرض از بعث انبیاء عم
آنست که قوم مبعوث الیه را از تکلیفات ظلمات به معرض انوار دنی
فقدائی رهبری کنند - لقوله تعالی - مَا عَلَيَّ الرُّسُولُ إِلَّا الْبَلَاغُ - پس قوم
مبعوث الیه را نیز ضرورتیست که بلا جبر و الاکراه نشاط نامه قبول
این نعمت بطوع و رغبت و خشوع و خضوع و سرت و بهجت
کند - و باتباع آن رسول مقبول اقتباس انوار و انکشاف اسرار
انسان مبعوث منهم از ایشان صادر - و باو مع آن اگر که ای
شخصی ابدی محروم ماند -

• ع •

• حشر آفتاب را چه گناه •

الحشر ما جناح نبی نیز مصیبتی است جواله ناره بپیریه - اما این هم اتباع
الاراد و طل مغالی نیست - با حصار جهل و یاب غفالت - بصورت اول بعض
اوقات آنها که ابدی نفس متحقق گویند نیست - و بصورت ثانی
چنانچه در و ملکی بر انداختن و آتش و در دفع حادث آتشی و نبط قومی

نیز مانع نیست - و باعث بر نخواهد شد - بلکه اتباع بحسن اعتقاد و غایت خشوع و خضوع مشرب نتایج سعادات و ارتقا فایده های ملاء اهل است - چنانچه شخصی نماز وقتی ترک کرد البته گناهکار و مجرم خواهد شد - و اگر آن ترک بغفلت یا نوم بپوش آمده - و باز بادی قضاء کوشید - ادای ذمه گردید - و گویا بادی ادای وقت از وفوت شد - اما مجرم نگردید - و شخصی نماز بر حسب عادت خود خوانده باشد - گویا ذمه از وجوب است - اما به نتایج ثواب دست رسی نیست - و اگر مجرم در یاد نمایش صریح مقصود باشد - آن وقت ثواب برکنار - بنوم مطیع معذور نخواهد گشت - و مقصد اقامت بر باد گناه لازم خواهد شد - پس قیاس اتباع نبی نیز بر همین دلیله باید کرد - اللهم ارزقنی هذا الا اتباع بحسن الاعتقاد ،

پرتو پانزدهم

در بیان اقسام عبادت که بر وفق تحمل مفوض است

• بیت •

ما بودیم و تفاضلی نمود • لطف ادنا گفته نامی شنود
خداوند کریم ارفع شانده نظر بر طاقت و تحمل بندۀ خویش اتمام
عبادت را انا قائم تر دیم فرموده - تا مطیع آست است بر ممانند
بدان گردد - و نخواهش نفس خویش محظوظ بایمان آن باشد -
چون نماز عیدین و نماز جمعه - و حسب مصلحت و مناسبت وقت بندگان

خود را به عبادات مأمور بهایان نهیم مأمور فرموده - که سهو هست
و آگاهی بایمان آن نفس خود را ملائمت ساخته بتسبیح و تعقیب جابج
نرآیند - و موجب دعای رحمت و برکت ملائمت شوند - و بزره آنان
جای یابند - و قال النبی صلی الله علیه و آله - لولا ان اشد علی اُمنی لا مرئهم
بالسواک عند کل صلوة - و الله اعلم

پرتو شانزدهم

در بیان التصاق اعمال بر نفس و احصای آن

قوله تعالى - وَكُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَةً فِي عُنُقِهِ - وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا - و قوله تعالى - اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ
الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا - و قال النبی صلی الله علیه و آله - وادی عن ربّه تبارک و
تعالی انما هی اعمالکم احصیها علیکم ثم اوفیکم ایاها فمن وجد خیرا
فلیحمد الله و من وجد غیر ذلک فلا یلو من الا نفسه - باید دانست
که هرگاه مطیع قصد کند بسوی اتیان کد امی امری از نتایج قوت
ملکیه و ارتفاقات اخلاق را که مستحق طالبه ملائمت مقرر میشود
به سیرت تمام نماید آن بسوی انجام آن کند - و نقطه سفید بر سینه
او می افتد - که بتکثیر آن نقطه سفید قلب انسان صاف و مصفا گردد
آفاق نامتعلی بانوار حظیره القدسی میگردد - تا کد امی فتنه مادامت
السموات و الارض - و در هر روزی در جلیدن نتواند

• ع •

• در مرتبه رابن که چون چون می رسد •

در خلاف آن اگر از بند و عمل خلاف پنج سعادت بصدور می رسد و
نقطه آلود بسبب ادعی افتد - و اگر از آب توبه و ذنبت لوث قوت یابی را
مست و شوند بد - یوما فیوما ترفی کنان غیاپ ظلمانی نور ایمانی را از میگیرد
• بیت •

از بی زهر گناه اربش نوی • هست استغفار نریاک قومی
گفت حق کارزش از من بطلب • کان طالب مرغفور باشد سبب
و از دم ردیست کسی آن نقطه سیاه و سفید ضروری نیست
که آن نقطه نباشد - چه حفاظ قرآن را اگر جز آن جز آید شود تا قرآن مکتوب
بحالی نخواهند دید - خیال این بران باید کرد - واللہ ولی التوفیق



پرتو هفدهم

در بیان باعث بنای تکلیف شرعی

باید دانست که انبساط خاطر انسان به تحمل عمل بلاستتباب
شدن نمی تواند - چه طریقت خود بخود بلا و در میلانی بسوی جنبش
جنبش نمی کند - البته برای این تحمل اسبابها است ضروری
اولاً - مزاج طبیعی انسانی تدبیر اصلاح خویش را خود بخود
جوینان است - چون طایف و طمان جموع و طایف طمان و شدر است
میکنند و منتظم یعنی سخت شود بعد جماع شیان زن میگیرند - پس
سخت آرزو مند میباشند نان می شود و اکثر انسان بعد از
اقدیر شایسته باید میکنند که از ان انبساط و طریقت آنان سدی

زنان می شود - و بدان سبب از مونس زنان ببحث بهیمیش
حاصل باشد - و بعضی مردم بغض ای شدیده قبیله می دارند -
و از آن بجنگ و جمل و غضب سر در طبیعتش حاصل می باشد -
و به همین بواعث شتی از بهر انسان چه پیر و جوان مختلف بصلاحیت
می گردد - و از اینجا است - که شارع نیز بر همان نهج در ایام پیام
جوان را به ملائست زنان رخصت نداده - و شیخ را تا بوسه
مجاز داشته ،

ثانیاً - عادت مالوف طبیعت - زیرا که مالوف عادت بکثرت
ملائست مالوف قلوب میگردد - چنانچه فاسق بافت عادت مالوف فاسق
و فجور می باشد و بی باک از ملاست - از آن است که اهل ایمان
از بدوش و شعور طفلان غیر مکلف را عادت صوم و صلوٰه می کنند - که
آئینه آینه مالوف العاده گردند - و میمان اکثر طبائع انسانی
بدین سو یعنی بسوی الفت بعادت می باشد ،

ثالثاً - اینکه بعضی اوقات نفس مایه انسانی بی باعث انس
و محبت با طمانینت و فراغت و یا بی باعث عزم بر که ای امر ناملائم از
سراوقات انوار ملکی خاک بر سر افشان بدرجسته محفیض
نکبت ظلمت که بهیمی سرگردان می باشد ،

رابعاً - اینکه در بعضی نفس خیس نفس مایه بهیمیه و وسواس
شیطانی غالب و کار فرما می باشد - که گاهی بر راه خیر رفتن نمیدهد -
از آن است که شارع ارفع شأنه تحملات تکلیف شرعی را
بنا فرموده به تعمیلش رهنما شده - و بدین اسباب بر باند گرائی ؟

به است 'فرموده - والله اعلم بالصدق والصواب ،

پرتو هجدهم

در بیان اسباب مجازات

اسباب مجازات اگر چه کثیر است - ولیکن رجوع آن بر سه اصل است ،

اولاً - نفس انسان را بقوت ملکی قوت احساس اخلاق مکسوبه خود می باشد - که بدریافت ناملأئمت آن اخلاق مذامت و حسرت و ناثر و دردناکی بخودش حاصل می شود - و بسا اوقات کیفیت آن بذریعه خواب یا بصر ملامت و انانت و خوف محسوس میگردد - و بسا اوقات بالهامات ملامت که چون محسوسات دیگر محسوس می شود ،

ثانیاً - به عنایات ربانی و الطاف سبحانی نفس مطاع بر اعمال و افعال خویش می شود چون علوم دیگر - و اکثر اوقات به تعلیم ملامت یا به تجارب نفس ناطقه کیفیت عمل و فعل خود معلوم میگردد - و این بهجت و حسرت اسباب موجب مجازات است - و خداوند جاشانه بمکافات آن مجازات نماید - و بتزکیب این هر دو اصل حسب استعداد نفس صورتهای عجیب پیدامی شود - چه بعض نفوس اند که برای ایشان صورت قبول است اقوی و ازکی - و برای بعض دیگر اضعف و اسحق - و از برای همین دو کیفیت قبول یا بالفور می انجامد یا آناً یا

وقت میهود - هرگاه باشد که بباعث غایت ضعف قوت مالکی نفس مثل بهائم میشود - و از غداره قوت مالکی در دناک می گردد - یا آنکه لزمان بوارق مالکیه در تله جلا بیب بیمی چنان مختنی می گردد که د انوار بآن نفس صورت قلت پیدا میکند - و بدین دو مانع نفس باز می ماند از تکلف حکم قبول الی صین - و صورت قبول بالذور صورت بست نمیگردد - بلکه بدان دو صورت صورت عذاب و ثواب و انعام شیاً فشیاً حاصل میگردد ،

ثالثاً - بباعث اعمال و افعال و اخلاق نفس و بباعث ثقل ماده مجازات موقوف بر وقت می باشد - که بهنگام رسیدن وقت موعود جزا داده می شود - لقوله تعالی - إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ - واللّه اعلم ،

پرتو نوزدهم

در بیان مجازات در حیات و بعد ممات

باید دانست - که در جزاء اعمال دنیا نصوص قاطعه و احادیث صاطعه منصوص و مکتوب است - که مخفی بر احد من الناس نیست - کما قال الله تعالی در بیان جزاء اعمال دنیا - وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كُنْتُمْ آيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ - هر نفس عبد مؤمن که مبتلا به سب و تاب و مصیبت میگردد البتّه كفاره ذنوب نفس اوست - و چنانچه تیراجمر که از کوره آهنگر بر می آید - همچنان نفس مؤمن از مصیبت که اخته

پاک و مبرا بر می آید - لذلّٰه عم - مَا مِنْ مُّسْلِمٍ يُصِيبُهُ أَذًى مِنْ
مَرَضٍ فَمَا سِوَاهُ إِلَّا حَظَّ اللَّهِ بِهِ سَيِّئًا نَّهْ كَمَا تَحْطُ الشَّجَرَةُ وَرَقَهَا -
چون این دانسته شد - باید دانست - که نفس مالکی را بروزی است - و
گموش در بیمیت بر نهج است پاک است - اما اینچنین برد ز گاهی
ار موت طبیعی حامل می شود - چه آنوقت تغذی و بدل مایکمل تأییدی
بانهاک به بلیمی نمیکنند - بلکه آنوقت احوال طاری عالم قدس ساری
می شود - و گاهی از موت اختیار می - چه قوت بلیمی نفس بر یاغیات شاد و
استد است توجه بعالم قدس منک میگردد - و آن وقت بوارق
مالکیه از رحمت مهدیه فروزان به نفس می شود - که ازان بهوصات
قاطع و انشراعات ساطعه حاصل نفس میگردد - و همین است
مجازات حیات مؤمنین ،

و ضابطه مجازات خارجیہ آنست - که گاهی در دنیا تضعیف و
تفایل اموال و اسباب دنیوی میکند - چه رحمت باری مقتضی آن
نیست که عبد مؤمن خویش را در دنیا بوفور اموال و اسباب
دنیوی در معاصی گذارد - و ازینجا است که بیشتر اوقات نفس
مؤمن را به تنگی میدهد - و کافر را به آسانی - گو بظاہر تنگی گران
و مشکل است - ولیکن ازان سهولت و آسانی ابدی مطهر
نظر است - چه دوائی تلخ سریع الاثر و رافع اخلاط فاسده است -
و گاهی نفس مؤمن را در مجازات دنیوی تزیید مال و غیر ذلک
بهواعث اعمال حسنه میدهد - آنهم فضل اوست - لذلّٰه عم - الا ان
البر سبب زیادة الرزق و الفجور سبب نقصانه ،

و نفس مؤمن را غالباً خداوند کریم بر دوز جزای نیک بایدار خواهد داد -
 و مؤمن محبوب قوم است - و حین ۴۰ یه 'محبوب' آنچنان شی'
 داده می شود که بدان استقامت باشد - از آن خداوند کریم نعمت
 ابدی خواهد داد - و کفار و منافق و مشرکین را غالباً مجازات
 اعمال حسنه آنان بحیات میدهد ،

و گاهی باز از اسباب دنیوی ایشان بعضی کیفر کردار ایشان بایشان
 میرساند - و گاهی به تضاعف اسباب مناسب اعمال ایشان مجازات
 اعمال ایشان میکند بحیات - و گاهی بر حسب مصلحت و وقت پابند
 از بهار و انهماک میکند - اما منشأ تیسرات رحمانی بدین دتیره جاری است -
 که کافران را بنظر کمتر آلامی میدهد - ولیکن روزی مرتبه واحده جزای جمله اعمال
 ایشان خواهد داد - لقوله هم - *أَلَا إِنَّ الْفَجَارَ يَعْجَلُ لَهُمُ الْحَسَنَاتِ فِي الدُّنْيَا*
لِقَوْلِهِ تَعَالَى - مَنفَرَعُ لَكُمْ أَيُّهَا الثَّقَلَانِ - و گاه گاهی در بعض اقالیم غلبه
 طاعت شیطان می شود - و اهل آن دیار چون بهائیم و شیاطین
 می شوند - در آن صورت نیز مجازات گاه گاهی موقوف بر وقت موعود
 می باشد - و گاه گاهی در دنیا مجازات داده میشود - چون تبدل صورت -
 و وقوع امراض - و تلف مال و عیال - لقوله تعالی - *وَمَا أَرْسَلْنَا فِي*
قَرْيَةٍ مِّنْ شَيْءٍ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِأَلْبَاءٍ وَأَوْفَرَاءٍ وَعَلَّمَهُمْ يُضْرَعُونَ -
 والله اعلم بالصواب ،

پرتو بیستم

در بیان برداشتم - اعنی نیکی و بدی

بر بالکسر فرمان برداری کردن باشد - و اثم بزه گار شدن - انسان
افعالیکه از مقتضیات قوت ملکی باراده انقیاد ملا اعلی و اطاعت
ایزد پاک کرده باشد مجازات خیر آن در دنیا و آخرت می یابد -
و اتیان آن همه سنجیده کار بهار که نفس انسانی را بصلاحیت تامه
می آورد - بر نماند - و فعالیکه موجب انقیاد شیطان و تنفویت قوت
نبوی باشد مجازات شر در دنیا و آخرت پاداش آن امر مرتکبان
آن را است - آن فعل را اثم نماند - واللہ اعلم

پرتو بیست و یکم

در بیان اثم شرک باقسامه که بدترین اثم است

رو بروی غیر خداوند کریم قیاماً و قعوداً و سجوداً به نیت تعظیم
باقصی تذلل پیش آمدن را شرک میگویند - اصل اصول شرک
آنست که جلال و عظمت باری تعالی جل ذکرة را با لکویه فراموش
کرده التفات بسوی غیر خداوند کریم نماید - و قاطبه التفات
بسوی او تعالی ارفع شأنه ندارد - و گو بذریعہ دلائل قاطعه متحقق
شود که سامله وجود کائنات منضم الی الباری است ناهم باقتضای

نفس شیطانی یافت بسوی امل نگردیده قرع را حین امل
بندارد - و شرک را به تفریع نوازیهن شرعی اقسام است -
و بدو بهره تقسیم شده ،

اولاً - شرک جلی - ثانیا - شرک خفی - شرک جلی
چنان است - مثل مجرده امانام کردن - و غیر خدا را پرستیدن - و ذبح
بنام شان کردن - و طاعت بنام شان خوردن - و غیر ذلک - و شرک
خفی ارمی است اهم که جز بفضل بی پایان ایزد سبحان اران
دارستنها ارمی است مشکل - عموم مؤمنین این است مرحومه
غالباً از شرک جلی محفوظ اند - و هم از شرک خفی خواص - و اصول
شرک خفی - جز خداوند تعالی از دیگری بنوعی اعانت و امداد
و انجام حاجت را امید داشتن است - و غیر خدای را چون تعظیم
خداوندی تعظیم کردن و ستودن - خواه چنانچه یا کنایت یا صراحتاً -
و لیکن علمای حنفیه باین مواد خفی انحصاراً بر نیت قائل ترتیب حکم
فرموده اند - والله اعلم ،



پرتو بیست و دوم

در بیان طبقات آنم

اولاً - گروهی اند که از تشبیه ذات باری تعالی عز شانه یا
غیرمی و اشتراک باوندنالی چنان مضبوط و مبہوت گردیده اند که
سد باب کمال ایشان گردیده - و ایشان را امید ترقی قاطبہ بسوی

کمال نیست - وَاِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً - هذا هو البلاء كُلُّ البلاء ،
 نافیاً - طبعه در پندار نشاط جسمی چنان مستغرق گردیده اند -
 که می پندارند که جز نشاط جسمی دیگر نشاطی در عالم نیست - از
 ایشان نیز امید ترقی نیست - قَدْ غَرِقَ وَحَرَقَ - و گروهی اند که
 بکبر بینی متکبر اند - لَنْفُوکَ تَعَالَى - قَالِذِّیْنِ لَا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ
 قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ - و بیاعت همین تکبیت ایشان
 از ذره شریعت نبویه بیرون افتاده اند - امید عروج و ترفع ازین
 قوم نیز نبوده است - و خیلی اند که در اتباع شریعت غرأست و
 ناتوانند - ایشان هم پای در دحل میدانند - و طبعه اند که بافعال
 سبعیه چون قتل و یغره مرکب گردیده بافتاده پائی با جیرانند - و
 بعضی اند که باصور شهوانیه چون زنا و لواطت و یغره مرکب
 گردیده از کوی سعادت بیرون رفته بدر که ضلالت افتاده اند -
 و بعضی اند که بهر باد رشوت خواری و قمار بازی خود را خسته و خراب
 کرده اند - و جماعتی اند که در شریعت مناهج مقالات مختلف برانگیخته
 فتنه های عظیم و فسادات عمیم بایقاع اقلطاف درآمده و اعتقادات ایشان
 برپا کرده مورد انواع کروبات روحانی و جسمانی خود را شده اند -
 و گروهی اند که به تحلیل حرام و تحریم طلال در عالم فتنه با برپا کرده اند -
 و همین است اصول طبقات آثم و تفریعات اقسام آن کثیر است - و لائمه
 باعتبار مات دند هب برد و قسم بوده است گناه گیره - و گناه معیره -
 اعنی فعالمیکه از نفس انسانی بغاغت بینی و شدت سبعی و قوت
 غالبه شیطانیه صادر گردد و آن فعل سه باب و صول سوی حق و هتک

حرمت شمارانده گردد - و نافرمانی اتم شارع از ان مستحق شود - و
 نمی شود شارع از ارتکاب آن فعل است - آن را کبیره می نامند -
 و مرتکب کبیره بدرجۀ غایت خارج از مات است - و فیه نظر - و تقسیم
 کبیره بطوای دارد - چو فیما بین شمر ذمه علماء بعضی و رای شرک
 گناه کبیره را ۷۱ هفت و بعضی ۱۳ سیزده و بعضی ۱۸ سیجده و بعضی ۲۱
 بیست و یک و بعضی ۲۸ بیست و هشت روایت فرموده اند - و حق
 آنست که کبار آن افعال را گویند که برای آن هر دو شرعی مقرر است -
 و یک شریعت ارتکاب کبار در بقای ایمان نیز گفتگو است - لکن علم -
 لا یزنی الزانی حبس یزنی و هو مؤمن - اختلف علماء است
 در مرتکب کبیره - اگر مرتکب کبیره میخوت خالق به عمر خود مدام
 بار تکاب کبیره مانده و فوت کرده - و بدرجۀ کفر رسیده - فلا
 نجات له - و اگر چنان نشده - ولیکن قبل موت توبه نصوحا هم نکرده
 فوت کرده - بعضی از علماء بر آنند که او را نیز امید مغفرت نیست -
 ولیکن محققین فحول علماء و را سخون فی العلم خصوصاً ابو حنیفه نعمان
 جزاء الله فی الدارین - بر آنند - که خلود عذاب صاحب کبیره صحیح
 نیست - گو عادت مستمر بر آن است که تمامی هرگاه بلا توبه بمیرد
 امید نجات داشتن بی فایده - ولیکن حکمت و رحمت و شفقت
 باری تعالی مقتضی آن نیست که معاصی که با کافر خواهد کرد همان معاصی
 با صاحب کبیره کند - زیرا که درین صورت تفرقه کافر و اهل ایمان باقی
 نمی ماند - هذا مطأ ربک - ولیکن نفس مؤمن را باید که خوفی و هراسی
 داشته باشد - و مداومت بر توبه عادت خود سازد - و منذکره فی بیان

التوبة - و مآدون آن مغفرت است - که برای آن افعال نبی شدید
 و افع نیست - و تفریعات مغفرت را انتهای نیست - و هر مغفرت
 که مآرداً و متمدداً کند آنهم کبیره میشود - چون مریض بمرض خفیف
 بد بریزمی تا کرد مریض شدید شد - باید دانست که وسواس
 شیطانی و تاثیر آن با اختلاف جثیت و استعداد موسوس الیه
 است - و اعظم تاثیر آن کفر است - العیاذ بالله العظیم الکریم -
 و دیگر وسواس مغفرت و کبائر باعتبار مزاج انسان است - لقوله عم -
 ان للشیطان لمة و للملک لمة - چون ملأ ملک را در تبشش
 و انبساط خاطر و انس و رغبت بسوی خیر و یاد الهی تاثیر است -
 همچنان شیطان را در وحشت و قلق خاطر و رغبت بسوی شر
 و غفلت از الهی تاثیر است - پس ضروری است که هرگاه شیطان وسوسه
 بخاطر اندازد انسان بیاد و ذکر الهی شاغل شود - ناشی بطلان از
 حصول مرام اغوی می خویش مجبور گردیده سرگردان بادیه لعنت شود -
 لقوله تعالی - اِنَّ الذِّیْنَ اتَّقَوْا اِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّیْطَانِ تَذَكَّرُوا
 فَاِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ - و لقوله عم - فَلْيَسْتَعِذْ بِاللّٰهِ وَلْيَنْتَقِلْ عَنْ يَسَارَةٍ -
 الحدیث و الله اعلم

پرتوبیست و سوم

در بیسان توبه و استغفار

استغفار در لغت طلب غفر است بمعنی ستر - و در شریع طلب

پوشیدن گناه و بخشیدن آن - و توبه در قاموس بمعنی رجوع - و در
صراح بمعنی بازگشتن از گناه است - و در شرع بمعنی رجوع از
مصیبت و پشیمان شدن از آن با صدق عزم بر آنکه باز نگردد - مستعمل
است - و توبه را گاهی اسناد کنند بحق تعالی و گویند تاب الله عليه
و بمعنی رجوع بر رحمت و توفیق توبه یا رجوع از شدید به خفیف یا از محذور
به مباح بوده است - جنید رح فرموده - فراموش کردن گناه توبه
است - تا طاوت گناه از دل براید و چنان شد که نشناسد گناه را -
تسری فرموده - که توبه آنست که فراموش کنی گناه را - و بعضی
گفته اند مراد از سیان ترک عود است ،

و عمومأ در شرع توبه عبارت از اسم افعال معه گناه است - اعنی
ندامت بر کردار مصیبت ماضی برداشتن - و ترک مصیبت فی
الحال کردن - و قصه در زلزلن آینده بعد از تکلیف مصیبت ماضی را
بر مجموعه توبه نامند - و نویدی رکن رابع توبه چنین بیان فرموده که اگر
در مصیبت حتی که امی آدمی بوده باشد تا عفو او هم ضروری است
لما فی - فان کانت المعصیة بحق آدمی دلها رکن رابع و هو
التحلیل من صاحب ذلک الحق - و طایفه این فن بیان فرموده اند
که ذنوب جماعیست بین دو بین الله - چون نفس مؤمن از گناهان خویش
آگاه شد - و در دناک گشت - که نفرقه او از محبوب او شد - ندامت هم
لاحق گردید - و قاصد آن خواهد شد که آینده بآن افعال طایفه محبوب
مرکب نخواهد گشت - ازین متحقق شد که عالم بر مصیبت موجب
تحقق ندامت است پس از آن - و همین است توبه - و امل توبه

ندامت از مصیبت برداشتن باشد - لقول عمر الندم توبه و
 قال السحقن الیهلوی - قبل فی حد التوبه انه ذوبان الحشالما
 صبق من الخطأ - و توبه فی الحقیقت بترک لباس جفا لباس و فا
 پوشیدن است - و سهل نسیمی فرمود - بهرکت افعال محمود ترک
 حرکات مذموم کردن را توبه نامند - و بلا خلوت و صوم و اکل طلال توبه
 تمام نمی شود - در حقیقت توبه را نفع خصوصت ای شیطان و دفع
 عوارضات کسبی روحانی است - لقولهم - الثائب من الذنب
 کما لا ذنب له - راغب توبه جز مایه ایمان نیست - و حق آنست
 که چون مایه از خوف سبحانی تائب از جرائم گردید - و تائب
 گردد دیده داغ اسود مصیبت را از لوح سینه شسته سبز خود را
 پاک و صاف نمود - و ندامت بر کردار ماضی پیدا کرد - البته
 بوارق ملکی و انوار صمدی بآن سینه تابان و درخشان خواهد شد -
 و بقدر مدور مصیبت توبه کردن ضروری است - چه از اوقات موت
 احدی را بگری نیست - و مصیبت سه باب وصول الی الحق است -
 از ان ترس باید کرد - ورنه سوء خاتمه شدن ممکن - از توبه نکسر
 شهوت و مفارقت عادات و رد هوای طبیعت بغوت قاهره
 عبادت کردن ضروری است - تا نفس اسانی از صغیره شیطان
 و ارسته بسوی مرفیات باری توجیه کردن تواند - بهر شهوت و
 هوای طبیعت جنود شیطان اند - و عفت و طاعت جنود ملائکه -
 تمامی نفوس مؤمنه را توبه همیشه ضروری - لقول تعالی تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ
 جَمِيعًا - هرگاه تائب بدان نهج توبه خواهد کرد - لاحتمال قبول خواهد شد -

اگر چه مد بار شکست و کرد - قال الغزالی رح - فقد قال
 معید بن المسیب انزل قوله تعالى - إِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غَفُورًا -
 فی الرجل یذنب ثم یتوب ثم یذنب ثم یتوب - • ع •
 • مد بار اگر توبه شکستی باز آ - با توبه بنال •

نام توبه آنست که قلب تأیب ملائم باشد چون طفل - و چشم
 آب زن باشد چون ابر - و قلب همیشه مضطرب باشد بسوی
 کرب چون بهائیم ز بسوی ماده - و تأیب بر چهار طبقه اند ،
 اول - آنانکه که توبه کردند و مداومت بر آن توبه تا گوار نمودند -
 و باز گاهی نفس ایشان مائل ذنوب شد - آن تأیبان سابق بالخبر اند -
 و نفس زاکیه ایشان نفس مطمئنه است ، آنانکه سه شاقول تعالی -
 يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ أَرْضِيَّةٌ مَُّرْضِيَّةٌ - و
 این توبه را توبه نصوحا نامند ،

ثانی - آنانکه که عمری بر توبه خود باقی ماندند ، لیکن ایامی از ایشان
 بلا عزم و قصد شان حسب عادت مجمریه که امی افعال حاجیه و مصیبت
 سیر زدند - بعضی همان دم ایشان نادم بر کردار خود شدند - و نفس
 خود را ملامت کردند - و آینده آخرت از وقوع آن نمودند - نفس ایشان لوامه
 است - آنان مقتصد در بر اول اند - و صاحب اصطلاح حالی - و آنان
 مورد قول تعالی - الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ -
 إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ - و قال عم - کل بنی آدم خطاؤن و خیر
 الخطائین المستغفرین ،

ثالث - آنانکه که مدت دراز بر توبه خود باقی ماندند - و بعد از آن

بیکه و مصیبت شهوانیه مرتکب گردیدند - اما مواظبت بر عادت
 میدارند - و از مصیبات دیگر فارغ ببال اند - و از مصیبت کرده خود
 ندامتها برداشتنند - و خواهشند توبه بودند - که نفس شان مول یعنی سستی
 نمود و هلاکت توبه کرده مره بعد از خرمی قضای شهوت کردند - پس اگر
 بعد از آن هم توبه کردند - هر آینه نصف اولین داخل شدند - و این نفس
 را نفس سوله گویند - اعنی سست و ناتوان - و صاحب آن
 اهل تجارب اند - قال الله تعالی فیهم - وَ آخِرُونَ اَعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ
 خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرًا مَسِيئًا - اگر نادم مرتکب توبه نکردند همانا بسوء
 خاتمه خوف است - و آن امریست دائر بر مشیت ایزد تعالی - و ربه
 الحمرات الحمرات - و حین لا تنفع النحسور - تا زمانیکه بعد از مصیبت
 خوفی و ندامتی شود - و آن زمان امید بقای ایمان است * آیات *
 هر گاه زنگیست بر مرآت دل * دل شود زین زنگها خوار و خجل
 چون زیادت گشت دل را تیرگی * نفس دون را پیش کرد دیرگی
 نقض میثاق و شکست توبه * موجب لعنت شود در انتها
 بو که توبه بشکند آن سست خو * در رسد شومی است گستن درد
 پس خدا آن قوم را بوزینه کرد * چونکه عهد حق شکستند از نبرد
 اندرین امت بند مسج بدن * لیک مسج دل بودای ذوالنطن
 چون دل بوزینه گردد آن دلش * از دل بوزینه شد خوار آن گلش
 رابع - آمانده که مدتی بر توبه استقامت نموده بعد از آن بیکبار
 توبه را نسیا منسیا کردند - و از توبه نائب و شهوات راغب
 شدند - و باکی از مصیبت نداشتند - نفس ایشان نفس اماره

است - و صاحب تجارب بهی شده اند - اگر ختم باله و شمشقی
 شقاوت شدند - لا خیر لهم - و اگر با ایمان رفتند پس از مدت
 دراز امید غلامی است از غفران باری - و اگر بسبب کداهی امر نهفته
 خدا ایشان را ببارزد بر آن کسی را اطلاعی نیست - و نه جای دم زدن -
 والله علی کل شیء قدیر - لیسو له می البجائی ، * ابیات *

گناه آمرز رندان قدح خوار * بطاعت گیر پیران ریاکار
 اینس خلوت شب زنده داران * رفیق روز در محنت گذاران
 نومید هم مباش که رندان باده نوش * ناگه بیک فروش بمنزل رسیده اند
 * سنی گفته *

گر جرم زبندگان نیاید * عفو تو جمال کی نماید
 در تادیلات کاشی مذکور است - که اعتراف بذنب از جهت
 بقای نور استمهاد است - و عدم رنوخ ملکه خطیات - و بدان
 استدلال میتوان کرد بر آنکه معترف را دیده بصیرت کشاده شده -
 و قباحت گناه مشهود می گشته - چه اگر ظلمت غفالت منرا کنم گردد
 رزائیل در طبیعت را سنج شود - و مجرم هیچ گناه را زشت نداند -
 بلکه بسبب مناسبت آنرا نیک بیند - و در خذلان باشد - * ابیات *

چون بدی گناه را دانی * کثرت بجانب شایانی
 و رذالی گناه را که بد است * آن نشان شفاوت ابد است
 توبه فی المحقیقه اعتراف به قصور است و استغفار به جمیع
 احوال ، * ابیات *

باندی کسی یافت کو پست شد * دزبستی کوفت تا هست شد

بندگی نبود . بحر افکنده گی • راست ناید خواجگی بایندگی
 پدرم آدم منی الله گندم خورد لغزشش یافت - خداوند کریم
 بعناست خداوندانه تعالیم توبه - رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا - آه -
 فرمود - آدم غم نه امی برداشت - داس تغنار کرد و معترف بقصور
 شد - سلطان دین دنیا گشت - مافزند ان را - بقوله تعالی ثُمَّ
 اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى - مكرم ساخت - ابلیس سرکشید
 فرو افتاد - لقوله تعالی - هَذَا عَرْضُ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا
 وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَحْمَقَ - آم سر فرود انداخت خداوندش
 سر باند ساخت .

* ع *

• که خوابان باد شایانند خواه اینجا و خواه آنجا •
 توبه به جمیع حال بهتر - اگر چه گناهی نکرده باشد - بنده که پیش
 آقای خود معترف بقصور می باشد خداوندش بالفش می نواز د ،

* بیت *

دیدم که خاطرش ز من آزار می کشد • کردم از و قبول گناه نبوده را
 توبه مالحین قبل وقوع مصیبت است - و توبه عوام پس از ذنوب -
 و از مرتضوی علی رض فنه منقول است - که در زمین دو امان بوده اند -
 یکی رفت - ددیگر می باقی ماند - آنکه رفت حضرت فخر بشر پیغمبر
 ما معلم - و آنچه ماند استغفار است -

* ایات *

گفت حق کارزش از من می طلب • کان طلب مر عفورا باشد سبب
 از بی زهر گناه از بشنوی • هست استغفار تریاق قوی
 بالجماعه تا خداوند کریم به توبه توفیق ندهد و رقم قبول نکشد توبه

ایچ تائب درست نشود •

• رباعی •

گر لطف تو یاری ننماید ز نخست * هم توبه شکسته ایم و هر پیمان صحت
چون توبه باسید پذیرفتن تست • تا توبه پذیری نشود توبه درست
خداوند کریم تمامی مؤمنین را به توبه امر فرموده - لقوله تعالی
وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ - و امر فرمود
به توبه همه را از برای آنکه کداحی مردم خالی از خطیه و جریر نیست - بزرگی
فرموده - آنکه خود را محتاج توبه نداند او را اشد احتیاج توبه است -
استاذی دعی افضل الفضلا مولانا محمد رکن الهامه والدین قدس
سره روزی با من فرمود - که خداوند کریم همه را از مطیع و عاصی به توبه
امر فرموده تا عاصی خجل نشود - چه اگر فرمودی که ای گنهگاران
توبه کنید هر اینه موجب رسوائی ایشان شدی - پس چون در دنیا ما را رسوا
نکرد - امید قومی است که در عقبی نیز رسوا نخواهد ساخت • نظم •
چو رسوا نکردی • بچندین خطا • درین عالم پیش شاه و گدا
دران عالم هم بر خاص و عام • بیامرز در رسوا گمن و السلام
و خدای کریم دوست میدارد بنده مسلمان مبتلا و متحن
بمعاصی را که توبه میکنند و رجوع می آرد • بجناب رحمت و مغفرت
حق - و محبت از جهت توبه است نه مصیبت - و بهمین جهت
بعضی تغفیل داده اند تائب را که لذت شهوت و مصیبت
پیشیده خود را از ان در کشیده است - بخلاف آنکه از اول بر تشنه
مفت و صلاح پیدا شده - و عن علی رضی الله عنه - قال قال رسول الله
صلعم - ان الله یحب العبد المؤمن المفتن النواب - الحدیث -

وقالو - انكسار المعاصيين احب الي الله من اجبار المطيعين
 لقوله تعالى - اِنَّهُمُ الْقَوْبَةُ عَلَيَّ اللَّهُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّوْءَ بِجَهَالَةٍ
 ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا
 حَكِيمًا - ترجمه - جز این نیست که قبول توبه بر خدا است نه بطریق وجوب
 بلکه از روی موده که خلاف دران متصور نیست - دوده قبول توبه
 برای کسانی است که بدی میکنند نادانی خود را باز بازگشت می نمایند بسوی
 حق سبحانه بقریب - پس آن گروه را توبه دهد خدای و باز گرداند
 به مغفرت - و هست خدا بر ایشان دانا و حکم کننده - تائب را عفو و بخت
 نباشد - اُسناد می و علمی سراج المکمله المبین - و ضیاء المسنهج للشرع
 والدین - المولوی محمد رکن الدین خفرائه ذنوب فرموده - که گناه مؤمن از
 رهگذر جمل و نادانی است نه از رهگذر شک و هناد و استیجاب - پس
 آمان که پیش از مرگ یا پیش از رویت ملائک الموت یا در زمان
 صحت یا پیشتر از آنکه حب گناه در دل تنگین گردد توبه کند اگر چه
 بمقدار فواق ناقه پیش از مرگ باشد - لاریب بی عیب ازین
 دهانیز است خواهند برخاست - درخت اقامت بر بالای ملائک اعلی خواهند
 واگشاد - و تائب که بیک نفس پیش از مرگ توبه کند ملائک بطریق
 استخمان گویند که چه زود آدمی در خوش سارعت نمودی -
 در ره یث شریف آمده که - ان الله یقبل توبه العبد مالم یغفر -
 صاحب حسینی فرموده - چون وقت حلول اجل و زمان نزول موت
 معلوم نیست هر نفسی را دم آخرین تصور باید کرد - و از رجوع
 محضرت او غافل نباید بود ،

فاقل مشوای مامی با درد و ندم باش * مردم دم آخر شمر و حاضر دم باش
 لمافی الکشاف - ومن الضحاک کل توبه قبل الموت فهو قریب -
 وایضا فیه - ومن الحسن ان ابلیس قال وعزتک لا افارق ابن
 آدم ما دام روحه فی جسده - فقال وعزنی لا اغلق باب التوبه
 ما لم یفرغر - ولما فی انوار التنزیل - فان ارتکاب الذنوب صفه
 وتجاهل ولذاک قبل من مصی الله فهو جاهل حتی ینزع من
 جهالته - اه - والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب ،

* نظم *

گنہگارم گنہگارم گنہگار * تو غفاری تو غفاری تو غفار
 خداوندانهاں جرم کثیر است * تو ستاری تو ستاری تو ستار
 کرمیا به بخشای بر حال ما * که هستیم اسیر کند هوا
 نداریم یغراز تو فریاد رس * توئی حامیان را خطا بخش دلس
 الله بخش باقی هوس

پرتو بیست و چهارم

در بیان بر

اصل بر ایمان و احلام است - که مبادی توحید الهی و مقصد
 اعظم طاعت و عبادت است - در معنی ایمان و احلام و در اتحاد و تداخل
 و ترادف آن بزرگوار و شایسته اختلاف است - و این بخصوص
 مذهب ابو حنیفه رح مذکور است - و بدین نهج بالزام ارکان باسلام

گفتگو است - دایمان و اسلام هر دو متحد المعنی است - چه معنی اسلام
 خضوع و انقیاد است - و معنی ایمان لا اله الا الله محمد رسول الله
 بزبان گفتن و بدل تصدیق آن کردن است - و بر آنچه آن سید الهی
 مبعوث شده بران همه تصدیق نمودن - از ان لا کلام ایمان و
 اسلام متحد المعنی است - و عمل بالارکان جزو ایمان نیست - چه
 ایمان از طاعت و هم طاعت کم و بیش نمی شود - و این ایمان عام
 است - چه درین ایمان تمامی عام و خاص مؤمنین داخل اند - و ایمان خواص
 آنست که خود را فانی الی الوحید کرده باشند - دایمان به محبت باری
 خود را مطیع و منقاد باری کردن است الی غایه "الانتهای" - و آن بجای است
 طویل که در کتب عقائد بالتصریح مذکور است - مولانا جامی قدس
 سره در نفحات الانس و جناب پیر دستگیر فقیر حضرت شاه
 و به الله قدس سره در مصنفه خودش بالتصریح بیان آن مرقوم فرموده
 اند - و عمل بالارکان گو جزو ایمان نیست - ولیکن ارتکاب در
 طاعت و اجتناب از معصیت موجب تکمیل ایمان است - چه ایمان
 خدای را خدادانستن است - و بدون بدگی صورت بسمت آن
 ناممکن - چه بعد سرکش رفته رفته از عبدیت بدر میگردد - و میتواند شد
 که خاند سرکشها صورت جنگ و جدل پیدا کند - و بانتهایی
 سرکشیدن عبدیت و عبودیت باقی نمی ماند - و اگر تدریجاً غایت
 رسید ایمان باینکه تام شد - قال المحقق الدهلوی - العبادۃ حق
 الله تعالی علی عباده - و لقوله هم - فان حق الله علی العباد ان
 یعبدوه ولا یشرکوا به شیئاً و حق العباد علی الله تعالی ان لا یعذب

من لا یشرک به شئیئا - السمیث - ازان است که طاعت از ضروریات
ایمان است - و لقوله هم - اذ از نیی العبدُ خرج منه الا یمانُ فکان
فوق رأسه کالطلّة فاذا خرج من ذلك العمل رجع الیه الا یمانُ -
ازین ترس باید داشت - وغفلت نباید کرد - و برای ایمان شعبهای
کثیر است - چنانچه یک شعبه ایمان بها است - لقوله هم - الحیاءُ
شعبۃٌ من الا یمان - و ایمان چون درختی است که برگ و بار و شاخهای
سیار دارد - و حاملِ اسلام و ایمان سه چیز است - استثال
بآمر - واجتناب از نهی - و راضی شدن بقدر - واللّٰه اعلم بالصواب
والیه المرجع والمآب ،

پرتو بیست و پنجم

در بیان اصل ایمان

اصل ایمان توحید الهی است - و توحید الهی اعظم اخلاق و اکمل
عبادات و اصل نه پیر علمی و عملی بوده است - و بذریعۀ همین
اصل عالم مکاشفه حاصل میگردد - و جمیع ارتفاقات روحانی و فیوضات
ربانی بذریعۀ همین توحید متفاضل می شود - و در بیان همین توحید
علمای ظاهر و باطن گفتگو کرده اند - اصل اصول این توحید چهار چیز
است

اولاً - هر ذات حضرت باری تعالی عزاسمه محصور واجب کردن -
لقوله تعالی - وَ اِنَّ اِلٰی رَبِّکَ الْمُنْتَهٰی ،

ثانیاً - حصر خالقیت نیز بذات پاک باری تعالی کردن باید - که یغیر
او تعالی اهری قابل خالقیت ارض و سموات و جز آن نیست ،
ثالثاً - اعتماد آوردن بر اینکه مدبر حقیقی مخلوقات جز او تعالی
دیگری نیست ،

رابعاً - بر اینکه اهری قابل عبادت مخلوقات جز او تعالی نیست
و نمی تواند شد - هر که با ازین حصر بیرون کشید در سخت الشری افتاد -
و هر که این توحید درست داشت بر اینه بر نکبات شیطانیه مبتلا نخواهد شد -
و ایمان بصفت باری تعالی و جلشانه آوردن و بقضا و قدر او تعالی
گرویدن از اعظم انواع بدو ایمان بوده است - چه با عقائد تامه جزئی
آن امور باب رحمت فی مابینه و بیین الله کشاده میشود - ولیکن
گفتگو در صفات باری نامناسب - چه سیدنا سید الوری است خود را
از مباحثه در صفات باری باز داشته - قال مولانا الدهلوی
والحق فی هذا المقام ان النبی صلعم لم یتکلم فیه شیئاً بل حجراً منه
من التکلم فیه - وقال النبی صلعم - من لم یؤمن بالقدر خیرة و هرة
فانا بهرئ منه - خداوند کریم بنده خویش را نیز قوت اقتداری
و اختیار می نوعی چون حرکت کلید و دست عنایت فرموده - که انسان
از ان از نتایج تبشیر و قلق محاسن است - و قوی درین بحث خاص
بضالالت شتافته اند - واللہ اعلم - و ایمان اقرار بر زبان و تصدیق بدل
بوهانیت کردن است - که شرح و بسط آن در کتب کلام مذکور
است - فلینظر فیها ،

پرتو بیست و ششم

در بیان انواع بر

اگرچه انواع بر کثیر است - ولیکن اصل اصول آن هفت نوع می باشد ،

اولاً - ذکر الهی - که ازین بهترین و بهترین چیز برای معرفت الهی نیست ،
ثانیاً - دعوات - که از دعا فتح باب رحمت می شود ،

ثالثاً - تلاوت قرآن و سماعت و عطف - که از آن تولید خوف و رجائی گردد - و آگاهی عظمت باری تعالی جلشانه حاصل می شود -
قال رسول الله صلعم - لكل شيء مصقلة و مصقلة القلب تلاوة القرآن - و ایضا قال عم - السعيد من وعظ بغيره ،

رابعاً - صلوة رضم - اعی نیکوئی کردن با خوبش و ندان و همه یگان -
که آن نیز موجب ترفی قوت مالکی و باعث نزول رحمت و برکت است ،
خامساً - جهاد - و جهاد بر دو طریق است - جهاد اکبر - و جهاد اصغر -
جهاد اکبر قطع قوت بیبی و قتل نفس اماره و من و له است بقوت
قاهره ملکیه - و جهاد اصغر اطامی اطام الله است تبارک و تعالی ،
سادساً - مبر بر مصائب مثل امراض و غیره باشد ،

سابعاً - افعال خود را من قیاس خطا دانسته راضی بر رضی او تعالی
شدن - که در امی آن کنراحت - والله اعلم بالصواب ،

—(.....)—

پرتو بیست و هفتم

در بیان سر حکم و علت حکم

باید دانست - که انسان را از افعال انسانی خودش افعال سرگانه بوده است - که بهترین آن افعال است که راضی باشد از آن خداوند کریم - و هم موجب خوشنودی خداوند تعالی بود - و ارتکاب آن افعال مسبب دعاگوئی ملائکه است - و بدترین آن افعال است که از ارتکاب آن انسان در مسخط و ناراضامندی او سبحانه تعالی می افتد - و باعث ملائکه درمی آید - و افعال است میانه که ارتکاب آن نه وجه مسخط و نه موجب راضامندی او سبحانه است

قسم اول امر است - چون نماز خواندن و صوم کردن و غیره - و قسم ثانی نهی است - چون می نخوردن و زنا نکردن و غیره ، و قسم ثالث مباح - چون خوش خوردن و خوش پوشیدن و غیره - و خداوند کریم برای تعلیم احوال همین رضاد مسخط انبیاء را بر امت ایشان مبعوث فرموده - و همه ایشان این افعال را به بیان مبیین و شرح متین اشکارا فرموده اند - و برای همین امر و نهی هذاب و ثواب حکمی است لازم - و برای هر حکم طلب آن حکم موکد است یا غیر موکد - و در کف نهی موکد حکم ثواب موکد می باشد - و بار تکاب مسخط موکد عذاب است موکد - همچنان در او امر ترتب نشأج آنست باعتبار موکد و غیر موکد - و بر وفق همین هذاب و ثواب موکد

و غیر مو که شارع احکام پنجگانه را تردید فرموده - اعنی دجوب - و
 ندب - و مباح - و مکروه - و حرام - و همین القایات و ادابات شرعی
 بالجماعه دوائی است جالب و علاجی است سالب که حکیم مطابق بحکمت
 قاهره عاده خویش این ادویه امراض روحانی اسلامی تولید فرموده
 بذریعہ انبیای مبعوث عنہم که طیب مزاج است خویش اند اجازت
 استعمال آن داده - که است با استعمال آن تائید اخلاط فاسده
 غیر طبیعی کنند - و صحت که حکم آن دوائوشیها است بمحصل انجامد -
 و باین صحت بتزکیه قوت ملکی مورد انعام و اکرام ایزد سبحانی شوند -
 چه بعبادت ماسوره لاکلام نتایج ثواب حاصل میگردد - چنانچه قوت
 شهوت مرضی است مدب که موجود باخلاط فاسد طبیعی بیمی
 است - و بدون استعمال داروی مر ازالہ آن اخلاط خیالی ناممکن -
 قادر ذوالجلال به مصالحت و حکمت خداوندی صوم را داروی تلخ
 بلغم کش بنا فرموده - و بندگان خود را با استعمال آن رضاسندی
 خود عیان فرموده - تائید گزیده با استعمال آن داروی ناگوار طبع
 صحت تامه از مرض شهوانی حاصل کند - همین است سر حکم و همین
 است طاعت حکم - و منذکره فی بیانہ انشاء الله تعالی ،

پرتو بیست و هشتم

در بیان سرائقات معینہ شریعہ از برای طاعات
 و مبادات و اعداد و مقادیر اعمال باعث نجات
 سیاست است و بندگان بدون تعیین اوقات طاعت و خدمت

بوجه احسن نمی شود - به الوقت هر مرتبه از جانب آقا معین
 نشود - خادم را بآدای آن خدمات آزادی و لا اله الا الله خواهد بود -
 و ازان است که شارع بر حکومت زاجره خداوند می تعیین اوقات
 عبادت فرموده - که است بوقت معبود آدای مامور کند - و بندگان را
 باکی تمام از جانب معبود با تلاف وقت مامور بدل باقی ماند - پس
 همین است سبب تعیین اوقات صوم و صلاه - و الباقی بعلمون
 الراسخون فی العلم - و نیز باوقات معینه نزدل رحمت و خیر و برکت
 و قبول طاعت و عبادت است - و از برای آنکه بنده مطیع ازان
 اوقات معینه غافل نباشد خداوند کریم عز اسمه بنده خویش را ازان
 اوقات آگاهیده - و بآن اوقات مخصوصه بندگی با کردن فرموده - که باب
 قبول بآن اوقات مذتوج است - تا از منشأ کرم حام او نتیجه قبول
 بالفور نمایان گردد - و درین خصوص احادیث کثیره دارد گردیده -
 چنانچه قال النبی صلعم - ينزل ربنا كل ليلة الى سماء الدنيا حين
 تبقي ثلث الاخر - وقال النبی صلعم - ان اعمال العباد تعرض
 يوم الاثنين و يوم الخميس - وقال - في ليلة نصف شعبان
 ان الله يطلع فيها ،

یا تعیین اوقات معینه شرعیه از بی آنست که انسان بدان
 اوقات خالی از تشویشات طبیعی چون جوع و عطش بوده باشد -
 یا بعد از فراغت از عبادتی بآمدن وقت ثانی عبادت دیگر به تشویش
 تمام منتظر باشد - و انتظار امل اصول تعشق است - و بدان
 وقت عابد مذاکر باشد باز کار الهی - و داعی باشد بدعای مغفرت

و نجات بدرگاه حضرت مجیب الدعوات - و یابد در ایام دشمنان و سنین اوقات خاص را خداوند کریم خاصه ازین رو برگزیده که بآن اوقات مخصوصه شیطان و نفس بهیمی را انتشار می باشد تا به تاحیه مؤمن بفارغ بالی تمام ادای ذمه خود کردن تواند - و حصول قبول بیشتر بدست آمدن ممکن شود

و در مقام دیر و اعداد عبادت های مشروع مصلحتی است خاص - که در باب خفا مستتر است - و قال العلامة الدهلوی و صاحب بیضاوی - و فی المتادیر و الاعداد سر من اسرار الالهی - القرب من الله - و نزول البرکات فی الدنیا علیهم - و کتابه الحسنات لهم - و تکفیر الخطیات عنهم - و شفاعة النبی صلعم و الملائکة لهم - و سبب اختلاف الروایات فی ذلك اختلاف وجوه الضبط - و الله اعلم

پرتو بیست و نهم

در بیان سرقضا و رخصت

خداوند کریم و غفور رحیم واجب التعمیم بر حسب مصلحت بندگان خویش و تسیر متکذاری آنان قضای ادا و رخصت تکلیف و بدل قایم مقام ترویج حال ایشان فرموده - تا نفس انسان را که مضطرب الحال بخیر متکذاری است - تکلیفی به ادای خدمت و تهاون با جناح عبادت حاصل نشود - لقوله تعالی - یُرِيدُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا یُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ - و بعد مؤمن بلا توحش خاطر و بلا تکلیف ظاهر

شاغل عبادت باشد - چون رخصت مسافر و رخص و حائض -
و بدل چون تیمم قائم مقام وضو - و قضا قائم مقام ادا مثلاً بمنزل تعیین
شروع کرده - ولیکن بصورت قضا همیشه ترسناک باید بود -
چه برای قضا جز همین دو صورت وجود دیگر نیست - یعنی نوم و غفلت - پس
بوقت یاد و بیداری ادای قضا ضروری است - ورنه مجرم
شمرنی است - کما قال النبی صلعم - اذا نام عن صلوٰة ونسبها
فلبصلیها اذا ذکرها - ولیکن دیده دانسته ترک کردن صلوٰة
وقتی هراینه باعث جرم و گناه است - و فی الحقیقت از اسرار
ادا و قضا و غیر ذلک جز خدا و رسول خدا و راسخون فی العلم
دیگران بخوبی واقف نیستند - و کشف آن یغریب ممکن - کما قال
مولانا الغزالی - مکنت النبی صلعم عن بیان اسرار الاوامر
و النواهی و القضاء و الرخصة نصریحا فی الاکثر - واللہ اعلم
بالصواب ،

—(.....)—

پرتو سه — یام

در بیان تعظیم شعائر الله

شعر بمعنی نشانی عبادت و شعائر جمع آن است - و شرعاً شعائر
الله آنرا گویند که خداوند جلشانه برای دفع رذالت بیمی انسان
و تغرب صبریت حضرت خویش نشانیهای عبادت مقرر فرموده
و منتصب نموده - تا انسان بدان نشانیهای عبادت و طاعت

مرسم گردد - و سخن رحمت و تقرب حضرت مهمیست شود -
 و طهارت حقیقت خفیه از و بریزد - و مستجاب اله عوات شود -
 و انسان بدین و تیره برد و قسم اند - رزایل - و شریف
 شریف آمانند که بار تمام شمع الله مرسم اند - و رزایل
 بر خلاف آن - پس هر که مثلاً نماز وقتی و صوم رومی بلا غفلت و نوم ترک
 کرد هراینه رزایل وقتی گردید - و شرافت و رزالت را مراتب
 است - و انانهای شرافت نبوت - و انانهای رزالت کفر - و از محض
 ماله ارمی و خوش لباسی شرافت نمی شود - چه اینها خالی اگر خیر اند مایه
 رزالت اند - بلکه شرافت از بندگی کردنها است - امام غزالی
 روح درین شرافت و رزالت بحثها فرموده - ملیه نظر فی تصنیعه ،
 مخفی نیست - که وجودش خالی از فائده متصور نیست - ولیکن
 ذات کبریائی از فائده و اسفاده منزله است - تعالی الله
 من ذلك علواً کبیراً - پس ازین مستحق شد که خلقت این امارات
 عبادت مخصوص از برای فائده عباد است - چه این امارات
 مفیده از ال رزائل بهی میکند - و انفس انسان را مهذب و
 شریف می گرداند و تقرب بسوی باری پیدا می کند -
 پس هراینه تعظیم و تکریم این شمع الله بر نفوس
 عباد از واجبات است - لقوله تعالی - وَ مَنْ تَعَظَّمَ شَعَائِرَ
 اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ - صاحب کشاف گفته - خداوند کریم
 اینجا ذکر قلوب برای آن فرموده که هرگاه در قلوب متین گردید اثر
 آن در سایر اعضا بالضرور ظاهر خواهد گشت - و مولانا حسینی فرموده

تقوای دلها ترسگاری بود از موجبات غضب حضرت الهی - و جزای
آن در آخرت از برای آن فرموده که خداوند کریم نفع آخرتندگان
خود را احسن میداند - لقوله تعالی - یُرِیدُونَ فَرَضَ الدُّنْیَا وَاللّٰهُ
یُرِیدُ الْآخِرَةَ ،

و تعظیم شمار اله - بدو چه واجب است ،

اولاً - امارات عبودیت از جانب معبود برای عباد مقرر گردیده -
بعض بنده را به عظمت تمام اتخاذ آن امارات ضروری است - چه تعظیم
آن امارات عین تعظیم آمر است - اعنی خداوند کریم - و در خلاف
آن انانیت خداوند کریم است ،

ثانیاً - آن امارات منبذ مصالحت انسانی پیدا شده است پس
اگر به تعظیم تعمیل نکرده شود لامحاله از حصول نتیجه آن محروم شدن
خواهد شد - چه گفتن لازم خواهد آمد که آن منهل مکرده است با کراه سلطنت
قاهره - نه آنکه از محبت عبودیت و عظمت خداوندی به تعمیل آن کوشیده
که موجب اکرام و انعام سلطانی شدن تواند - پس اگر بنده به تعظیم
شمار اله به تعمیل آن کوشیده - لاکلام ستم حق انعام و مورد اکرام
از حضرت معبودیت خواهد گشت - و منظم شمار اله چهار است -
قرآن - و کعبه - و نبی - و صلوٰۃ - قرآن نامه است از طرف سلطان
انس و جان - که مرسا است بر رعایای بندگان خودش - و تعظیم
نامه عین تعظیم مرسا نامه است - و قرائت و تلاوت آن رحاله
به محبت و عظمت موجب انقیاد سلطانی و سبب استكمال
نفس انسانی است - لقوله تعالی - وَاِنَّا لَنَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ اِنَّا

لَهُ لِحَافٍ ظُفُورًا - و لقوله هم - لِكُلِّ شَيْءٍ مَصْفُوفَةٌ و مصفوفة القلب
تلاوة القرآن - و ايضا قال صلعم - ادل القرآن اهل الله * بيت *
اهل قرآنند اهل الله و بس * اندر ایشان کی رسد هر بوالهوس
و نالی قرآن مجید از تلاوت آن مظهر رحمت باری می گردد - از من رو
تلاوت قرآن شریف به عظمت تمام برندگان واجب است - و از
واجبات تعظیم قرآن چند چیز است

اولاً - حین تلاوت قرآن همه دیگران را باید که ساکت باشند -
و بخوانند قاری بی شنوا باشند مرآن را - لقوله تعالی - إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ
فَأَسْمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا - شیخ ابو سعید خزاز قدس سره فرموده -
که الغامی سمع بوقت شنیدن قرآن چنان باید که گویا از پیغمبر
عم می شنود - پس در فهم بالاتر رود - و چنان اند که از جریان عم
می شنود - پس فهم را بالاتر برد - و چنان داند که از خدای عز و جل
می شنود - از امام جعفر صادق رض منقول است - که تکرار می کردم
قرآن را تا وقتی که از متکلم اد شنیدم

ثانیاً - سجدۀ تلاوت و غیره لوازم تلاوت به سن اعتقاد
ادا کنند

ثالثاً - وقت تلاوت چنان باید نشست که غلام در بر سلطان،
و ابغا - بلا وضو مس قرآن نماند - الا بخیاف و تبجاف - لقوله
تعالی - لَا يَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ

و عظمت کعبه نیز واجب است از وجوبات - زیرا چه در عهد
حضرت ابراهیم خلیل الله عم قومی چند بنام روحانیت شمس و کواکب

معابد و کنایه‌ها بنا کرده بودند - و بدان سو تو جهات ساخته پابند
 وزالت و کلمات بودند - پس در وقت آنحضرت معلم خداوند کریم
 از فضل بی نیازی خویش و عطای بی منتی خود صورت بیت الله
 اعنی کعبه موجود فرموده - که اهل ایمان بدان طواف کنند - و تقرب
 الی الحق حصول ایشان گردد - پس هرگاه صورت تقرب
 خداوندی ازین بیت الله صورت بست گردید - لا کلام تعظیم
 آن بر مسندگان واجب - که تعظیم آن بیت عین تعظیم صاحب
 بیت است - و تعظیم آن بیت بجهت چیز است ،
 اولاً - طواف با طهارت باید کرد ،

ثانیاً - در وقت ماهه استقبال آن کعبه ضروری است ،
 ثالثاً - هنگام بول و غائط استقبال و استند بار آن هر دو حرام ،
 رابعاً - هنگام دعا و استغفار بگرفت جامه کعبه طلب دنیا کردن
 حرام - کمانه به علماء الدین ،

و تعظیم نبی نیز از وجو بات دینی است - زیرا به نبی مرسل است از
 جانب حق بسوی خلق - چون فرستاده باد شاهی بسوی رعایای او - و حضرات
 انبیا منجبر صادق و آگاهنده اند از او امر و نواهی - و تعظیم پیغمبران علیهم
 السلام عین تعظیم خداوند کریم است - لقوله تعالی شانہ - هُوَ الَّذِي بَعَثَ
 فِي الْأُمَمِينَ رُسُلًا مِنْهُمْ يَقُولُوا عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ
 وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ - و لقوله تعالی - كُنْتُمْ
 خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ - انبیا عم باصا تا رزالت وقتی برای دفع
 رزالت قومی است خودشان از جانب کبر بانی بعین عنایت و حرمت

شده اند - که اقوام خود را شریف بالنعس گردانند - اطاعت
ایشان عین سعادت است - و بغاوت از ایشان عین
شقادت - و از تعظیم نبی است همیشه صلوٰۃ بر نبی فرستادن -
و ترک جهر بر قول او نمودن - هر که از این نعمت عظمی دور است -
از بین دولت کبری محروم ماند - و از کوی سعادت بیرون رفته -
و به جهنم شتافته است - اللهم احفظ عبادک المؤمنین من هذا
البلاء

و تعظیم صلوٰۃ نیز از واجبات مذہبی است - به صلوٰۃ مقصود
از ان عبدیت است - و مناجات بحضرت باری است به خشوع
و خضوع - پس تعظیم آن واجب - در حدیث شریف آمده - هر که
نماز خواند بر وجه نماز همان وقت خداوند کریم بر چهره او بوسه
میدهد - اذا احذکم صلی فان الله قبل وجهه و در اینجا لفظ
صلی بلاقید است - پس در آن جمیع نمازی مؤمن داخل اند - مخفی
نیست که بوسه نمی دهد شخصی را مگر آنگاه که از دلغایت
درجه محبت و الفت بیداشته باشد - پس ازین مستحق گردید که
خداوند کریم نمازی را بدرجه غایت محبوب میدارد - و الفت
میکند او را - و سبب این الفت خاص و محبت اتم نماز است -
نماز محبوب خاص باری تعالی است - و از ان است که تعظیم آن
بر بندگان خیلی واجب آمده - و سند کراه فی بیان الصلوٰۃ ،

پرتوسه—ی و یکم

در بیان اسرار وضو و غسل و کیفیت آن

مخفی نیست که حدث برد و قسم است،

اولاً - آنکه در مبدء انسان می باشد از فضول نثر - یعنی بول و غایط و ریح - که احرار من الناس را از اخراج آن بیخبری نیست،
ثانیاً - اشتغال نفس بقبول شهوانیه چون جماع و غیر آن - پس هرگاه انسان از حدث اول محدث گردید باز اصل که طهارت بود دور تر گشت - و حاقن و حاقن شد - و خبث برداری گردید - و باعث ایرام خبثات الشراح خاطر و سرور قلبی مرتفع گشت - باز چون مؤمن بوضو و غسل طهارت تازه پیدا کرد - انشراح خاطر و سرور قلبی عود نمود - به اصل انسان طهارت است - و همیشه انسان مستقیم انسانیت محتاج طهارت می باشد - و رفع آن کلفت نام و محصول آن شاشت مدام شامل حال می شود - و بصورت نائیه نفس باشتغال جماع و غیره سودی قوت بیهی رجوع میکند - پس بطهارت غسل و فیرذلک بدن نفس انسانی ظاهر می شود - و نجاست برد و قسم است - نجاست کبری - و نجاست صغری - پس انسان را نجاست صغری اکثر اوقات حادث میگردد - و وضو و تیمم که طهارت صغری است تطهیر نجاست صغری میکند - و ترقی بتنویرات بوارق ملکی میسازد - لقوله عم - استنزه عن البول فان عامة عذاب القبر منه - و وضو تطهیر

ذنوب میکند - لقوله عم - الا انيتمكم بما يكفر الله به الخطايا ويرفع
 به الدرجات - الحديث - ودر دراختیار نوشتن - هر که بعد از دست
 وضو بمیرد دست پدید بمیرد - لقوله عم - من دام على الوضوء مات شهيداً
 و وضو بر وضو نور است بر نور - لقوله عم - الوضوء على الوضوء نور
 على نور - و ايضا قال - من توضأ على طهر كتب الله له عشر
 حسنات - و وضو از وضو است بمغنی نظافت و حسن - حافظ وضو
 نیست مگر مؤمن - و طهارت جزو ایمان است - لقوله عم - لا يحافظ
 على الوضوء الا مؤمن - و ايضا قال - الطهور شرط الايمان - اگر
 بانیست تقرب الی الحق وضو کرده شود ترتیب ثواب خواهد شد
 و اگر اهری باشد شرط شرعی وضو خواهد کرد رفع ذنوب او خواهد گردید -
 لقوله عم - من توضأ با حسن الوضوء خرجت خطايا من جسده -
 و طهارت کبری که غسل است برای دفعیه نجاسات کبری موضوع
 گردیده - لقوله تعالى - وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ - به نجاست کبری
 از استغراغ کمال شهنایت است - که ازان تطهیر تمام بدنی لازم
 گردد - و غسل مدام تطهیر بدنی میکند - اکثر اوقات اطباء جسمانی
 منشی طایه و فاقد النوم را برای تنظیم بدن و دفع کمالت لاجنه تجویز
 غسل میکنند - ازان مستحقین که غسل باک میکنند و درست می سازد
 جمیع بدن را از ظالم ظاهر و باطن

طهارت بر سه قسم است -

اولاً - طهارت حدث که بالا رقم شد ،

ثانیاً - طهارت لباس و مکان ،

ثالث شب باز بانگ میکند - که بریزید ای مصلیون - و صبحگاهان بانگ
میزند - که بریزید ای غافلون که بر شماست وزر شما - بیداری
همه شب کار علمای را سخون است - خصوصاً ابوحنیفه رح که برای
دی رح فرش شب خوابی نبود - و به عمره شب نمی خفت * شعر *
تنبه من منامک ان خیرا * من النوم النهجد بالقران
و قال هم - علیکم لقیام اللیل فانه آداب الصالحین ،

نقل است از ازهر بن میث که بود او از متبحرین - دید او
شبی زنی را در خواب که متشابه بود آن زن با زنان دنیا - پس
گفت او را تو که امی - آن زن گفت که من حورم - او گفت که من
فصد نکاح تو دارم - آن حور گفت - که خطبه بر سید من کن - و مهر
من بده - او گفت مهر تو چیست - گفت طول تهنه ،

اهل صوفیه گفته اند - که صاحب تهنه خداوند که سیر را بخواب می بیند ،
بزرگی زن خود را بفروش خواب گذاشته خود به مسجد به تهنه
رفت - چون صبح باز آمد زن گفت که چون بیدار شدم زمانی انتظار
شما کردم - چون ندیدم بنماز شدم - و صبح کردم - فرمود که من
با حوران بهشت بودم - از آن زوجه و منزل خود را قاطعه فراموش
کرده بودم ،

سید الطایفه جنید بغدادی رضی الله تعالی عنه را بعد از رفتن وی از
دار دنیا بزرگی در خواب دید - و پرسید - که چه کردی و در دگر تعالی با تو -
گفت ناهت العبارات و قیت الاشارات و ما نفعنا الارکعات
مَلیناها فی جوف اللیل - یعنی سرگردان شد و رفت آن همه عبارتها

و سخن ها که در حقایق و معارف میگفتم - و فانی شد آن اشارتها که میکردم - و سود نکرد مراجع آن رکعاتی چند که میان شب برگذارده بودم ،

• بیت •

کار کن کار و بگذر از گفتار * کاذبین راه کار دارد کار

• بیت •

• بیا خود در دل شب جو مقامی از طلبگاری •

• بود نور عنایت خاکی اندر پرده شینا •

و حرام است آن بیداری که بدان بجهت ادقات شب را با هو و لعب صرف کند ،

• نظم •

ظالمی را خفته دیدم نیم روز * گفتم این فتنه است خوابش برده به

آنکه خوابش بهتر از بیداریست * زان چنان بد زندگانی مرده به

فی الحقیقت بیداری شب براس کار بیدار منزهان است و کردار بیدار بختان - و برنهم شریعت و قت تبه عوام مؤمنین نصف اول ثلث اخیر شب است - و سراسر اخیر باز خواب کند و ثم نماز فجر ادا نماید - چنانچه از ام المؤمنین عائشه صدیقه رضی الله عنها مروی است که آنحضرت عم سراسر اخیر شب خواب میکرد بر جای نماز - یا ملاقی می شد با اهل خود اگر حاجت می شد - قالت عائشه رضی الله تعالی عنها - کان رسول الله صلعم اذا اوثر من آخر الليل فان كانت له حاجة الى اهل دنا منهن والا اصطجع في مهلاه حتی یاتیه بلال ،

در تعداد تبه اختلاف علماء است - یعنی ۲ دو و ۴ چهار و ۹ نه و ۸ هشت

و ۱۳- سیزده و ۱۱- یازده رکعت روایت کرده اند و عجیب ترین روایت و مذهب مختار روایت حضرت ام المومنین عا^شمه مدینه است رضی الله عنها که آنحضرت مداومت میکرد با دوازده رکعت تهجم یعنی ۸ هشت رکعت تهجم بود و ۳ سه رکعت و نذر و فی العالم کبری - و منتهی نهجده عم ثمانی رکعات و اقله رکعتان کذا فی فتح القدیرنا قلا عن المصنوع - ۱۰ - من عائشة قالت کان النبی صلعم یصلی فیما بین ان یفرغ من صلوۃ العشاء الی صلوۃ الفجر احد عشر رکعة - و فی در المختار - و صلوۃ اللیل و اقلها علی ما فی الجوهرة ثمان - ۱۰ - و فی الهدایة - نافله اللیل قال ابو حنیفة رح ان صلی ثمان رکعات بتسلیمه جاز - و بکرة الزیادة علی ذلک - و ایضا فیها - الافضل فی اللیل عند ابی یوسف و محمد رح منتهی منتهی - ۱۰ - و همان است قول شاه عبدالحق و شاه ولی الله و شاه عبدالمعزیز قدس سرهم ،

و احسن آنست که صلوۃ و تر بعد تهجم خوانده شود - و هر که به نداری خود خوفی دارد او اولاً و تر را خوانده باشد - و بعد از ادای تهجم اعاده و تر نباید کرد - چه بیک شب ادای دو و تر جائز نیست - لکن عم - من خاف ان لا یقوم من آخر اللیل فلیوتر اوله و من طعم ان یقوم آخره فلیوتر آخر اللیل فان صلوۃ آخر اللیل مشهودة و ذلک افضل - پس بهتر آن است که و تر در آخر لیل خوانده شود اگر مامون به نفس خود باشد - در نذر - لمانی فتاوی السراجیه - المستحب ان یوتر آخر اللیل اذا امن علی نفسه بالانتباه - ۱۰ ،

و حسب قول صاحب فتاویٰ سراجیه، چهار در تہجد جائز است -
 کما قال - المتہجد باللیل ان شاء جہر فلیلا وما هو افضل وان شاء
 خفی - ۱۵۰

و مائتہ تہجد بقول مغنی بہ بدو دو رکعت مشروع گردیدہ - الا در
 سہ رکعت - و آنانکہ بہ نفخ طہارت ہو بہ خاص ضروری متعذر اند
 آمان را باید کہ در ثلث اینر شب باند از چهار رکعت باستقبال
 قبلہ با طہارت خاص بشینند و دعا و استغفار کنند - بعد ازان بخوابند -
 و اہل تہجد را قیلولہ روز مناسب - کما قال الغزالی رح - ان لا
 یترک القیلولۃ بالنہار فانہا سنۃ للاستعاۃ عالمی قیام اللیل - و
 ہر گاہ کسی برای تہجد بر خیزد مسنون است کہ این دعا بخواند - لا الہ
 الا انت سبحانک اللہم و بحمدک و استغفرک لذنبی و اسألك
 رحمتک اللہم زدنی علما ولا تزعج قلبی بعد ادہد یتیمی و ہب لی
 من لدنک رحمۃ انک انت الوہاب - واللہ اعلم بالصواب



پرتوسی و چہارم

در بیان شبہائیکہ دران عبادت مخصوصہ است

شبہای چند کہ دران اتفاق علما است بشرافت آن از دیگر
 شبہای سال و ماہ مخصوص بشرافت می باشند
 اولاً - در عشرہ اخیرہ رمضان پنج شب دیگر کہ طالب لیلہ القدر
 بدان شبہا است - در بیان لیلہ القدر بیان آن مرقوم خواہ شد

ثانیاً - شب - ۱۷ - هفدهم رمضان که صبح آن یوم النفران و یوم
التغی الجمعان است و بدان روز واقعه بدر واقع گردیده - و آن
شب را نیز چون شب قدر محسوب کرده اند ،

ثالثاً - شب اول و ۱۰ - دهم ماه محرم ،

رابعاً - شب اول و نصف و ۱۷ - هفدهم ماه رجب المرجب -
که معراج بدان شب است ،

حامساً - شب نصف شعبان المعظم که شب تقسیم برات
است ،

سادساً - شب عرفة ،

سابعاً - مردوش - عیدین که درین شبها تقربلی است خاص و
عظمتی است جداگانه - و صلواتهای این شبها خاص خاص است که بعد
ازین مرقوم گردد ، * بیت *

ای خوابه چه جوئی ز شب قدر نشانی * هر شب شب قدر است اگر قدر بدانی
و فی در المختار - و احیاء لیالی العیدین و النصف من شعبان و
العشر الاخیر من رمضان و الاول من ذی الحجة و یکون
لک کل عبادۃ نعم الملیل او اکثره ،

در شب نصف شعبان صد رکعت نماز است در هر رکعت
باسوره فاتحه سورۃ اخلاص - ۱۰ آیه بار - و در شب عرفة و مردوش عیدین
هر شب نماز باید خواند تا صبح شود - لعل که عم - من احیی لیلتی
العیدین لم یمت قبله - درین شب خداوند کرم از غروب شمس
تا طلوع فجر این بر آسمان دنیا می باشد - نادعای اهل دعا قبول کند -

و درین شب هر قدر که از بنی آدم در آن سال تولد خواهد شد و خواهد مرد نوشته می شود - و نیز کتاب ارزاق بنی آدم مرقوم میگردد -
 رومی عن عائشة رض ان النبی صلعم قال هل تدربین ما فی هذه الليلة یعنی لیلة النصف من شعبان - قالت ما فیها یا رسول الله -
 فقال فیها ان یکتب کل مولود من بنی آدم فی هذه السنة - و فیها ان یکتب کل هالک من بنی آدم فی هذه السنة - و فیها ترفع اعمالهم و فیها تنزل ارزاقهم - و عن علی رض - انه قال قال رسول الله صلعم اذا سکنت لیلة النصف من شعبان فقوموا لیلها و صوموا یومها فان الله ینزل فیها الغروب الشمس الی سماء الدنیا - و در شبهای مذکوره دیگر ۱۲ - دوازده دوازده رکعت نماز است باسوره فاتحه و دیگر یک سوره قرآن - بعد از ان سبحان الله لا اله الا الله و الله اکبر ۱۰۰ - صد بار و استغفر الله ۱۰۰ - صد بار و بعد از ان صلوة علی النبی صاعم ۱۰۰ - صد بار بخواند - بعد از ان هر چه بخواند برای خود دعا کند قبول خواهد شد - و این نماز باید دو رکعت باید خواند ،

پرتوسه ی و پنجم

در بیان صلوة شبهای هفده

در شب یکشنبه ۲۰ بیست رکعت نماز است بدو رکعت - و در هر رکعت باسوره فاتحه قل هو الله احد - ۵۰ پنجاه بار - و سوره تین یکبار و استغفر الله عز وجل ۱۰۰ - صد بار بخواند - بعد از ان درود صد ۱۰۰ - بار و

استغفار لنفسه ولوالديه - ۱۰۰ - مد بار - بعد از ان این دعا بخواند -
 لا اله الا الله والله اكبر ان آدم صفوة الله وفطرته و ابراهيم خليل
 الله وموسى كريم الله وعيسى روح الله ومحمد صلعم حبيب الله ،
 بعد از ان هر دعاييكه براي خود خواهد بگفت - مواظب اين صلوة را بخواند
 كريم بالانبياء بعوث خواهد كرد ،

در شب دوشنبه ۳۵ چهار ركعت نماز است - در ركعت
 اول باسورة فاتحه قل هو الله ۱۰ - ده بار و بهر ركعت سورة اخلاص
 ده ده بار افزوده خواهد شد تا ۷۰ چهل بار - بعد از اتمام صلوة درود
 و استغفار بخواند - خداوند كريم شنواي دعاي او خواهد شد ،
 در شب سه شنبه ۲ در ركعت نماز است در هر ركعت سورة فاتحه
 يك بار و قل هو الله و معوذتين پانزده پانزده بار و بعد از ان
 آية الكرسي و استغفر الله ۱۵ - پانزده پانزده بار بخواند ،

در شب چهارشنبه ۲ در ركعت نماز است - در ركعت اول باسورة
 فاتحه قل اعوذ برب الفلق ۱۰ - ده بار و در ثاني باسورة فاتحه قل
 اعوذ برب الناس ۱۰ - ده بار بخواند - بعد از ان درود و استغفار
 ۱۰۰ - صد صد بار بخواند ،

در شب پنجشنبه بعد نماز منرب قبل العشاء دو ركعت نماز است -
 در هر ركعت بعد سورة فاتحه آية الكرسي و قل هو الله احد و
 معوذتين - ۵ پنج پنج بار بخواند - و بعد از ان درود و استغفار
 بخواند - خداوندش در هر صد يقين و شهادت بخشد ،
 در شب جمعه ۱۲ دوازده ركعت نماز است - بدو دو ركعت - در هر

رکعت باسوره فاتحه و قل هو الله ۱۱ - یازده بار بخواند - تا عبد الله
خواهد شد ،

در شب شنبه باین منسوب و هشتم ۱۲ - دوازده رکعت نماز است -
باسوره فاتحه و کدامی یک سوره قرآن مجید بخواند - حق تعالی برای
او مکانی خاص در بهشت مقرر خواهد کرد - لنوکه عم - کان حقاً علی
الله ان یغفر له ،

پنجمین و ششمین

در بیان ایام فاضله و صلوة آن

ایام فاضله در سن فمری چند ایام است - ازان است - یوم عرفه -
و یوم عاشورا - و یوم ۲۷ بیست و هفتم رجب - و ۱۷ هفتم هر رمضان -
و ۱۵ پانزدهم شعبان - و یومین العیدین - و هشتم ذی الحجه - و ۳
سه روز تشریق - و هر روز رمضان شریف - و در شرافت
روزهای مرقوم احادیث کثیره واقع است - و در هفته پنجشنبه و
دوشنبه شرافت خاص دارد - اما روز جمعه بهترین روزهاست -
که در شریعت بسید الایام نامزد است - خلقت آدم و هیوط آدم و
وفات آدم علیه السلام در روز جمعه است - و در روز جمعه ساعتی
است منبر که بدان ساعت هر که بپرد بخوابد جناب باری عزایش
کند - و قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان یوم الجمعة سید الایام و
اعظمها عند الله و هو اعظم عند الله من یوم الاضحی و یوم الفطر

وفیه خمس خصال - خلق الله فيه آدم واهبط الله آدم الى الارض
 و فيه توفي الله آدم و فيه مائة لا يسأل العبد فيها شيئاً الا اعطاه -
 و در روز جمعه اهل بهشت در بهشت خواهند رفت - و قیام قیامت
 بر روز جمعه خواهد شد - لقوله عم - خیر یوم طلعت علیه الشمس یوم
 الجمعة فيه خلق آدم و فيه ادخل الجنة و فيه اخرج منها و لا تقوم
 الساعة الا یوم الجمعة - و در ای این هر شرافت و سرت
 دیگر نیز باین روز جمعه سرزد گردیده - چه عروسی آدم عم با حوا -
 و یوسف عم با زلیخا - و موسی عم با صفوره - و سایمان عم
 با بلقیس و تزویج خدیجه الکبری و عائشه صدیقه رضی الله عنهما
 با سرور کائنات صلعم - و کنه ائی علی رض با فاطمه زهرا رضی الله
 عنهما بر روز جمعه منعقد گردیده .

پرتوسی و هفتم

در بیان صلوة صحی

صحو بمعنی باند شدن آفتاب و چاشت هم آمده - و این نماز
 بدو قسم است - ضحوة الصغری - و ضحوة الکبری - هرگاه
 آفتاب بیک یاد و نیزه بر سه آنوقت چهار رکعت نماز است - آن نماز
 را نماز اشراق و ضحوة الصغری گویند - و هرگاه آفتاب تاربع
 آسمان بر آید آن وقت نیز نمازی است چهار رکعت که آن نماز را
 نماز ضحی و ضحوة الکبری گویند - بالجمله این هر دو نماز بر نماز ضحی

و نماز چاشت معروف است - مولانامی دهلوی می فرماید - احادیث
 و آثار در نماز چاشت بسیار آمده - و اکثر علما بر استحباب اویند -
 و مختار نیز همین قول است - اه - و ایضا قال - و آن نماز مختار نزد اکثر
 علما چهار رکعت است - زیرا که احادیث آن اصح و اخبار و آثار
 در آن اکثر است - اه - قال هم - من الله تبارک و تعالی انه قال
 یا ابن آدم اركع لی اربع رکعات من اول النهار اکفیک - التحیث -
 و باین صلوٰۃ آدم - و نوح - و ابراهیم - و موسی - و عیسی - و خصوصاً
 داود علیهم السلام مواظبت میداشتند - و فی در المختار - و ندب
 اربع فصاعداً فی الصبح من بعد الطلوع الی الزوال و وقتها
 المختار بعد ربع النهار - اه - و فی العالمگیری - و وقتها من ارتفاع
 الشمس الی زوالها - اه -

— ۰۰۰ —

پرتو سی و هشتم

در بیان صلوٰۃ تسبیح

صیث صلوٰۃ تسبیح را ابن جوزی موضوع گفته - و مشاهیر
 علمای کلام آنرا مردود نوشته اند - و در صلوٰۃ تسبیح تأکید فرموده -
 و آن چهار رکعت نماز است - سلام داه - با صوره فاتحه و صوره دیگر
 به ترتیب خاص - و همین است مذهب مولانامی دهلوی - لیکن ابن
 نماز با خفا خواندن مشروع است - فی در المختار - و اربع صلوٰۃ
 التسبیح بثمانیۃ تسبیح و فصلها عظیم - اه - و بهر رکعت با صوره

فاتحه که امی یک سوره دیگر و بعد از آن قائماً - سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ۱۵ - پانزده بار - و بعد از آن برفیام و قعود و سجود و رکوع ۱۰ - ده بار این دعا باید خواند - و وقت صلوٰۃ تسبیح قبل ظهر بوده است - فی العالم گیرم - و یصلیها قبل الظهر کذا فی المصنوعات ،

— ۰۰۰ —

پرتو سی و نهم

در بیان صلوٰۃ توبه

و آن نمازی است به ۴۰ چهار رکعت سلام واحد - هر دو تکیه خوانده باشد - و بعد از سلام دعای منفرت و ۱۰۰ - صد بار استغفار و ۱۰۰ - صد بار درود بخواند - و باید که همیشه این صلوٰۃ را با خفا بگذارد - و مواظبت کننده برین صلوٰۃ هرگز توبه شکن نخواهد شد - کما صرح به المولوی الدهلوی و امام الغزالی ،

— ۰۰۰ —

پرتو چهلیم

در بیان صلوٰۃ وضو

۲ دو رکعت نماز است که عقیب هر وضو خواندن باید - نماز خواند وضو سفید شدن تواند - لنو که عم - الا انی لا احدث وضوءاً الا اصابی دقیقه رکعتین - و فی در المختار - ندب رکعتان بعد الوضوء یعنی قبل الجفاف - و فی العالم گیرم - و منها رکعتان عقیب الوضوء ،

پرتو چهل و یکم

در بیان صلوة تحیة المسجد

۲ دو رکعت نماز است که بدخول مسجد اجماعی آن مسنون است -
و از فوائد کثیره مشحون - فی العالمگیری - و منها تحیة المسجد و هی
رکعتان - ۱۰ ،

پرتو چهل و دوم

در بیان صلوة دخول و خروج از منزل

۲ دو رکعت نماز است بدستور - هر که این دو رکعت نماز در وقت
دخول بمنزل و خروج از آن بخواند خداوندش از بیایات محفوظ
دارد - لقوله عم - اذا خرجت من منزلك فصل ركعتين تمنعانك
مخرج السوء و اذا دخلت الى منزلك فصل ركعتين تمنعانك
مدخل السوء - و فی تصویر الابصار - و من المندوب رکعتان
السفر و القدوم منه - ۱۰ ،

— ۰۰۰ —

پرتو چهل و سوم

در بیان صلوة حاجت

هر که حاجتی میباشد باید که ۱۲ دوازده رکعت نماز بخواند -
و در هر رکعت سوره فاتحه و آیه الكرسي و قل هو الله احد یکبار

بخواند - و بعد از سلام حاجت خود سوای حاجت سوء طلب کند -
 خداوند کریم برادر حاجتش خواهد کرد - و وقت این نماز بعد نماز
 ضحی و نماز ظهر است - و در عالمگیری ۲ در رکعت نوشته - فی العالمگیری
 ومنها صلوة الحاجة وهي رکعتان - ۱۰۱

— ۰۰۰ —

پرتو چهل و چهارم

در بیان صلوة استخارة

در آن گفتگوی فلما است - فلینظر فی کتبهم - و آن دو رکعت نماز
 است - فی در المختار - و منها رکعتان الاستخارة - ۱۰۱ - و فی العالمگیری
 و منها صلوة الاستخارة وهي رکعتان - ۱۰۱

— ۰۰۰ —

پرتو چهل و پنجم

در بیان صلوة کسوف و صلوة خسوف و صلوة استسقاء

چون ذکر صلوة کسوف و صلوة خسوف و صلوة استسقاء در کتب
 فقه بالتصریح مذکور است لاجرم اینجا بیانش فرو گذاشته شد -
 و رفت حاجت در کتب مذکوره مطالعه خواهد رفت

— ۰۰۰۰ —

پرتو چهل و هشتم

در بیان صلوة روزهای هفته

بروز یکشنبه هر که ۴ چهار رکعت نماز بر رکعت با سوره فاتحه و آیه

آَمَنَ الرَّسُولُ بعد نماز ظهر بخواند ثواب عظیم خواهد یافت - و جای
برای او در بهشت مقرر خواهد شد ،

بروز دوشنبه ۲ دو رکعت نماز است قبل صبح - در هر رکعت سوره
فاتحه و آیه الكرسي و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و معوذتین یک بار بخواند -
بخشیده خواهد شد از گناهان - و برای منحن شفاعت خواهد گشت ،
بروز سه شنبه قبل صبح ۱۰ - ده رکعت نماز است بهر رکعت سوره
فاتحه و آیه الكرسي یکبار بار و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ سه بار - هر که
این نماز بخواند تا ۷۰ هفتاد روز خداوندش پاک دارد از گناهان - و
اگر باین هفتاد روز بمبرد شهادت میدهد - و مغفور شود ،

بروز چهارشنبه هر که پس از اشراق ۱۲ - دوازده رکعت نماز
بگذارد - و در هر رکعت سوره فاتحه و آیه الكرسي یکبار بار و
قُلْ هُوَ اللَّهُ و معوذتین ۳ سه بار بخواند از عذاب قبر و
سواکس قیامت پاکدامن خواهد بود ،

بروز پنجشنبه هر که باین ظهر و عصر ۲ دو رکعت نماز بخواند - در هر رکعت
اول سوره فاتحه یکبار و آیه الكرسي ۱۰۰ - صد بار و در ثانی سوره فاتحه
یکبار و قُلْ هُوَ اللَّهُ ۱۰۰ - صد بار بخواند خداوند کریم او را ثواب
صوم رجب و شعبان و ثواب حج عنایت کند ،

بروز جمعه قبل نماز جمعه ۴ چهار رکعت نماز است - هر که مواظبت
بران کند برای بی این نخواهد مرد - و هر که مضاعف آن خواهد د
تا ۱۲ - دوازده رکعت - ثواب مزید خواهد یافت - و اگر درین ۴ چهار
رکعت نماز بهر رکعت سوره فاتحه یکبار و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ۵۰ پنجاه

بار بخواند بدرجه صد یقین خواهد رسید - و برین نماز مواظبت جناب
مرغی علی رض بوده ،

در روز شنبه ۴ چهار رکعت نماز است - هر وقتیکه خواهد بخواند - و هر
رکعت سوره فاتحه یلبار و قل یا ایها الکافرؤن ۳ س بار بخواند -
که جامی وی در روز قیامت بظن عرش خواهد بود - واللہ اعلم
بالصواب ،

باید دانست که مستحسن آنست که مملوۃ نافله دو دو رکعت
خوانده شود - و تا چهار رکعت نیز درست است - و نماز شب دو دو
رکعت و نماز روز چهار چهار رکعت شروع است - فی الهدایه -
والافضل فی اللیل عند ابی یوسف و محمد رح مثنی مثنی
و فی النهار اربع اربع - و ایضا فی - و بکرة الزیادة علی ذلک -
اه - و بکذا فی الکیومی - ادای نوافل در خانه بهتر است از
ادای آن در - فی العالمگیری - الافضل فی السنن و
النوافل المنزل - لقوله عم - صلوة الرجل فی المنزل افضل
الا المكتوبة - اه - و نوافل بادمف قدرت علی القيام نشسته
خواندن نیز جائز است - فی العالمگیری - و يجوز ان یفعل القادر
علی القيام قاعداً بلا کراهة فی الاصح - اه - ولیکن سنت تأیکه قبل
و بعد مکتوبه اعنی نماز فریضه خوانده می شود - چنانچه قبل فجر و بعد ظهر
و شرب و عشاء دو دو رکعت و قبل ظهر و قبل جمعه چهار چهار رکعت و نیز قبل
عصر چهار رکعت این نماز را با وجود قدرت قیام نشسته خواندن
جائز نیست - فی العالمگیری - ولا يجوز ان یصلیها قاعداً مع القدرة

على القيام و لهذا قبل انها قریبۀ من الواجب کذا فی
التاثر خانیہ ناقلاً من المنافع - ۱۰ - هكذا حکم الكتاب و الله
اعلم بالصواب ،

پر تو چهل و هفتم

در بیان مرموم

صوم در لغت روزه داشتن و بیکار ایستادن و خاموش
بودن است - و اصل معنی صوم امساک است از مفطرات
حقیقی و حکمی و از هر آنچه نفس شهوت آن کند - فی در المنهار - هو
امساک من المفطرات حقیقة و حکماً فی وقت مخصوص من
شخص مخصوص - و فی الہدایہ - لان الصوم فی حقیقة اللغة
هو الامساک لورود الاشتغال فيه الا انه زید علیه النیة فی
الشرع لیتمیز بها العبادة من العادة - ۱۰ - و فی البیضاوی -
الصوم فی اللغة الامساک مما تنازع النفس - وافی الشرع
الامساک من المفطرات - فانها معظم ما یستحبہ الانسان ،

و اصل معنی صوم آنست کہ ما تم متعلق باشد باطلاق مالکیہ بکسر
اظهار حیوانیہ و شہوانیہ بکاف معآت آن - و بیه شہید مانع
ظہور انوار مالکیہ است کہ قہر آن قوت بیهی . محصول مالکی ضروری - و
شدت قوت بیهی و غزارت آن از اکل و شرب و لذات
شہوانیہ مشتعل میگردد - و قہر آن قوت سبغی بنعلت این همه

اسباب اکل و شرب پیدا می شود - پس آنانکه بسوی این
قلت میگردانند قوت انوار ملکیشان آنافاناً صورت نمکشیر پیدا
میکند - و آنانکه بغیر نفس و ازاله شهوات آن میگویند صورت
ایشان چون کبار عارفین میگردد - و آن چنان فہرہی بحراز صوم
از عبادت دیگر حاصل نیست

و صوم عبادتی است که در آن ریاض و سواص شیطانی را مدخلی
نیست الا بقولت - چه صوم مہر مجرد است از مشتیہات نفس -
و آن امر از باطن تعلقی می دارد - و بسا اوقات باوصفت آنکہ
انسان بغیر نفس مشغول می باشد طبیعت ایشان چنان می باشد
کہ گاہی متقاعد می شود و گاہی نمی شود - و بسا اوقات انسان را
ضرورت از نسائی باشد - و بطریق نفقہ مجبور می شوند - و خوف عنت
نیز لاحق می باشد - بس یا تصور تھا بز احتیاج بصوم وسیلہ نیست
کہ بدان ازان رزائل وارمان توان شد - چه صوم بر اسم عمل شائق
است بغیر نفس - و کفارہ خطیبات میکند - و مبتذل روح و قہر
طبیعت می حازد - لقولہ عم - فان الصوم وجاء - الحدیث -
ہمین است معنی صوم و سر صوم - و صوم ربع ایمان است - چه نصف
ایمان مہر است - و نصف مہر صوم است - و صوم دو عبادتہا
است - حتی کہ نوم مائیم نیز عبادت است - لقولہ عم - الصوم
نصف الصبر - او - و ایضا قال عم - الصبر نصف الایمان - و ایضا
قال عم - لكل شیء باب و باب العبادۃ الصوم - و ایضا قال
عم - نوم الصائم عبادۃ - و صوم محبوب ترین عبادتہا است نزد

خداوند کریم - و بومی دهن روزه دار نیز محبوب بارگاه است - ز هر چه
اثر طاعت نیز مثل طاعت محبوب است - و در عالم مثال این
بومی دهن ما'ئم مثل طاعت هر روز صورت خاص می بندد - لقوله عم
خلاف فم الصائم اطيب عند الله من ريح المحك - درین اطبیب
اختلاف است . محصول در دنیا یا در آخرت - صایب نودی . هر دو
بیان فرموده - و امام مالک و حنبل و عسقلانی در آخرت فرموده - و
خداوند کریم مجازات احسن ما'ئم بر خود قبول فرموده - لقوله تعالی -
إِنَّمَا يُوفِي الصَّائِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ ،

نیز مختلف فیه است که نماز افضل است یا روزه - و بهر دو صورت
احادیث کثیره مروی است - ولیکن باعتبار مخاطب فضل مقصود
باشد - و خداوند کریم . بجاوه خاص خویش بر مقررین می فرماید که
این بنده ما'ئم من شهوت جسمانی را برای من ترک کرده - من
او را مشرف خواهم کرد بر شما به عطایای کریمه و بیدار راحت
بهادر خویش - کما قال المروئی الدهلوی - قال الله تعالی الا
الصوم فانه لی وانا اجزی به یدم شهوته و طعامه من اجلی ،
بهترین اعمال صوم است - لقوله عم للرجل الذی سأله عن
افضل الاعمال - علیک بالصوم فانه لا مثل له ،

و ما'ئم را از صوم دو فرحت حاصل میگردد ،

اولاً - فرحت افطار - ثانیاً - لغای بارمی - لقوله عم - للصائم
فرحتان فرحة عند فطره و فرحة عند لقاء ربه - و صوم آن نیست
که اسبک از طایل مرده افطار بحر ام کند - مثالی آنانکه چنین

کنند آنست که مکانی را بنا کردند و شهری را شکستند - آنان صرث
صائم . مجموع و عطش اند - لنو له عم - کم من صائم لیس له من
صومه الا الجوع والعطش - معنی این هیت مولانای دهاوی
چنین فرموده - که معنی هیت آن است که افطار از حرام کنند
و از گوشت برادر خود - اه - و قال بعض العلماء کم من صائم
مفطر و کم من مفطر صائم - معنی آن است که آنانکه جوارح
خوبش را از جرائم و گناهان محفوظ داشته اکل و شرب میکنند
منظر صائم اند - و آنانکه کف از اکل و شرب و جماع میکنند -
و یجرائم دیگر مرتکب اند صائم منظر اند

امام شافعی و امام غزالی و اکثر اکابر اصحابین دین می فرمایند - که
غیبت روزه راجعی شکند - اعنی روزه صامع و قائل را - و اگر عمدا باشد
کفار له لازم می شود - ولیکن فتوای حنفیه بر این نیست - فاما اجنباط لازم
و نفایک درین خصوص مولانای غزالی فرموده این است * حکایت *
دو زن روزه داشتند - و چنان شدند از تشنگی که بیم هلاک بود -
دستوری خواستند از رسول خدا صلعم که روزه افطار کنند - رسول خدا
صلعم مدحی بایشان فرستاد - تا آن زمان دران قی کردند - از گامی
هر یکی ازان زمان باره خون بسته و گوشت برآمد - مردم ازان
در محب بمانند - رسول خدا صلعم فرمود - که این دو زن آنچه حق تعالی
حلال کرده بود ازان روزه داشتند - و با آنچه حرام کرده بود بکشوند -
که به غیبت دیگران مشغول شدند - و این که از گامی ایشان
برآمد گوشت مردمان است که خورده اند - و به همین گوشت خوردن

مطهر شان افزوده بود - فلینظر فی احیاء العلوم،

صوم از ابتدای آدم هم الی الان جاری است - چنانچه در بنی اسرائیل ۵۰ - روزه فرض بود - و برای آدم عم ۱۳ - سیزدهم و ۱۴ - چهاردهم و ۱۵ - پانزدهم هر ماه که آنرا صوم ایام بیض نامند - و برای داد عم در تمام عمر یک روز صوم و یک روز افطار - و برای ابراهیم عم صوم عاشورا - و برای عیسی عم بی تعیین فرض بود - کما روی عن علی رضی الله عنه - ان الصوم عبادة قديمة اصلية ما اخلی الله امة من افتراضها عليهم - ۱۰،

در شریعت ما بیشترین روزه ۱۰ - و روز عاشورا و ایام بیض فرض بود - بعد از آن فریضت آن روزه منسوخ شد - و روزه رمضان فرض شد - لقول تعالی - کَتَبَ عَلَیْکُمُ الصَّیَامُ ۱۰ - قال البیضاوی - او ما وجب صومه قبل وجوبه و نسخ بها عاشوراء و ثلثة ایام من کل شهر،

اصل رمضان از رمض است بمعنی سخت تافن گرامی آفتاب و تپاه شدن و جگر و دل تافته کردن کسی را - هرگاه از لغت قدیم نام شهر را گرفته بچند نفی نام این شهر کردند بنام رمضان - لما فی الکشاف - و قیل لما نقلوا اسماء الشهور عن اللغة القديمة سموها بالازمنة النبی وقعت فیها فوافق هذا الشهر ایام رمض الحز - ۱۰ - و نیز رمضان نامی است از نامهای خداوند کریم - لما فی المعالمگیری - قال ولا ادری لعل رمضان اسم من اسماء الله تعالی - و تخصیص این ماه رمضان از برای صوم بچند سبب است

اولاً - اگر تخصیص وقت نشود عوام الناس با فراط و تفریط خواهند کوشید -
 لاجرم شارع رمضان را وقت خاص صوم مقرر فرموده ،

ثانیاً - نفس اماره و مسوله چنان نفس نیست که به قهر هفته یا دو هفته یا یک روزه یا دو روزه بند پذیر شود - ازان رو خدا ند کریم ماهی کامل و کمال به حکمت قاهره خود مقرر فرموده - و نیز از غایت اشتقاق همچون روزه موسی و داود علیهما السلام تکلیفی بمانداده - صاحب کشف فرموده - که از کثرت اساک طعام و شراب مآدودن چهل بالایی عشرين عروق ضاربه ملتزمه است و خشکی لاحق می شود - که ازان اشتمال قوت باهیه میگردد خداوند کریم به حکمت غامضه دسرموزه مآدودن چهل بالایی عشرين یک ماه کامل مدت صوم مقرر فرموده ،

ثالثاً - ماه قمری که مدار حساب اهل عرب بران است ازان ماهی کامل قمری مقرر فرموده که از روئیه تامل رمضان تا روئیه تامل شوال ۲۹ - بیست و نه یا ۳۰ - سی روز ایام صوم مفروضه مقرر باشد ،

رابعاً - وجه تخصیص ماه رمضان آن است - که این ماهی است مبارک و شهری است منظم - که درین ماه مبارک خداوند کریم در جنت را و میدارد به تمامه - و شیاطین را اسافل و باب جهنم را سد و می حازد ،

خامساً - خود خداوند کریم بر فلک اول برای قبول اعمال صائمین طوره می فرماید - لقوله من صام رمضان ايماناً واحتساباً ففرله

ما تقدم من ذنبه - و ما لك مغرمين بر سماء اول منتظر می باشند
 که مباحی حقیقی طاعتی بطلبید و ما لك آئین کنند - و خداوندش بر بخشید ،
 صادقاً - این ماه رمضان چنان مایه است که در عشره آخر آن
 یامه القدر است - و من ذكره انشاء الله ،

چون نخستین روز رمضان می آید بادی از برگهای بهشت بر
 عرش می دزد - و حوران سیم اندام سیاه چشم از بشاشت
 آن باد فرصت انگیز میگویند که خداوند ما را از بندگان روزه دار
 شوهر عطا کن که ما بیدار ایشان سرور شویم و آنان از ما محفوظ
 شوند - لقوله هم - فاذا كان اول يوم من رمضان هبت ريح نحت
 العرش - الحديث -

صابعاً - درین ماه مبارک کتابهای آسمانی نازل شده - چنانچه
 اول رمضان صحیف ابراهیم عم - و ۹ ششم رمضان تورات بر موسی
 عم - و ۱۳ سیزدهم رمضان انجیل بر عیسی عم نازل شده - و فرقان
 مجید در ۲۴ بیست و چهارم رمضان بر فلک اول دفعه نازل شده -
 و بعد از آن نجمانجم بر حضرت رحالت پناه صلعم نازل گردیده - پس
 کدام شهر ازین شهر بهتر تواند شد - فتدبر - و نیز این ماه به
 صبر نامزد شده - زیرا که صبر نیز حبص است از منظم است - لهما فی
 الکشاف - و قبل الصبر الصوم لانه حبص من المفطرات ولذا
 قبل لشهر رمضان شهر الصبر - ۵۱ ،

ثامناً - خداوند کریم روزه را شب مقرر ننموده و بروز مقرر کرده -
 سبب آن این است - که اسماک شب معناد اکثر اهل دیار است -

و فاقه شب را اهری باکی نمیکند - لها فی الهدایه - و اخضع بالنهار لما
 ناولنا ولانه لما نعد الوصال سکان تعین النهار اولی لبکون علی
 خلاف العادة - و نیز این ماه رمضان را خداوند کریم دو بهره فرموده
 شب برای قیام - و روز برای صیام - کهما قال امام الغزالی :

باید دانست که در هر صوم رمضان و در هر قیام شبهای آن
 مزید ثواب از روزها و شبهای ماههای دیگر است - صوم رمضان
 امانت خداوندی است - و ما این بار امانت را اولاً قبول کرده ایم -
 پس بهیچون امانت را ادا باید کرد - لئلا نکرم - ان الصوم امانة
 فلیحط احدکم بآمانته ،

ناسعاً - خداوند کریم وقت خاص رمضان را از برای صوم
 بر تمامی بندگان خویش تعیین فرموده - سبیش آنکه اجتماع جمیع
 مسلمانان بر شئی واحد باشد - و یکی اعانت دیگری نماید - و یکی
 به ملاحظه دیگری بخورسندی و شاشت مشارک هر یک شود -
 و اطفال خورد حال با آبام ایشان روزه دار باشند - و عوام
 ایشان به ملاحظه خواص بر خود تکلیف صوم گوارا کنند - و ماه رمضان ماه
 مواصات است - که روزه داری روزه داری را غمخواری کند - لئلا هم -
 من اطرصائماً سکان له مغفرة لذنوبه - روزه رمضان بعد فتح مکة
 فرض گردیده - و هنگام فرضیت ام مانی و فاطمة الزهرا رض بخد مت
 حضرت رسالت مآب معلم حاضر بودند ،

و روزه بر سه قسم است صوم عموم - و صوم خصوص - و صوم
 خصوص المخصوص - صوم عوام مؤمنین کف بطن و باطن فرج است

از فضای شهوت - و صوم خصوص کف حائر جوارح است از آثام -
 و صوم خصوص النصوص صوم القلب است بکف عما سوى الله عز و جل و
 اسماک است از جمیع افکار دنیایه و دنیویه - و افطار آنان ذکر و فکر است
 باید دانست که شب صوم چنان نباید خورد که روز با منتهای رکشده -
 و قوت شیطانی و شهوانیه را افزون سازد - و مفاد صوم آنست
 که انسان با نهماک قوت نفسانیه از تفاع بلاء اعلیٰ نموده با مقربان
 بارگاه الهی و ملائکه مقربین سبحانی همفرین شود - و اگر بصورتی آن صورت
 صورت نهد بد رکات و سادس شیطانی افتادنی است - و اکثر عمل اهل
 روزگار است که در شبهای ماه رمضان آن چنان تکلف باطنیه بایه
 میکنند که در غیر ماه رمضان بان متباد نمی باشند - آنهم باعث فساد
 مفاد صوم است - بر اصل صوم الخوا و کسر الهوا لتقوی النفس
 علی التقوی است - اعی خالی استن شکم و شکستن هوا تا قوی شود
 نفس بر هر هیزگاری - همین است صوم - و این صوم از خوردن پناو
 و پناو و کوفه و قورما و نان عربی و کباب شامی و مرغ و متجنج حاصل
 نمی شود - حقیقت و کیفیت همین است صوم و همین است سر صوم ،
 از خرویات شرمی صوم خصوصاً صوم رمضان این چند چیز
 است - ابتدا و انتهای صوم از ردایت بلال رمضان و شوال -
 و نیت از شب - و اگر نتواند بصبح کند - و اسماک از
 دخول شیء لا مادر جوف عمر ابد کر صوم - و اسماک از جماع
 به فیوت حشفه - و اسماک از استننا و برهیز از فی بلاء الفم
 عمراً و نایز سحور و معجل فطر - اللهم ارزقني هذا بعنايتک یا کریم ،

در توجیهل و هشتم

در بیان روزه نافله

روزه اولین ۱۰ - ده روز محرم الحرام خصوصاً روز عاشورا بهترین میام نافله است - و عاشورا آن روز است که در آن موسی عم از فرعون نجات یافت - رومی *فنه ملی الله طایبه و عامه فی صوم یوم عاشورا - ان محب مشروعه بنه نجاته موسی و قومه من فرعون فی هذا الیوم - السحریت - در اول اسلام روزه آن ۱۰ ده روز فرض بوده - که از رمضان منسوخ شد - فی الدر المنخار - صوم عاشورا مع التاسع - ۱۰ - و فی العالمگیری - *المسنون أن یصوم عاشورا مع التاسع کذا فی فتح القدیر - و بکرة صوم عاشورا مفرد کذا فی محیط السرخسی - طما را اختلاف است در فضیلت عشر ذی الحجه و عشره رمضان - و مختار آنست که روزهای عشره ذی الحجه افضل است از جمیع وجود روز عرفه دردی - و شبهای عشره رمضان افضل است بسبب وجود شب قدر در آن - *فقد بر - و روزه هر روز عشره ذی الحجه مساوی است بروزه یکساله - و قیام هر شب از شبهای آن برابر است بقیام شب عرفه - لقول فم - ما من ايام احب الی الله ان یعبده فیها من عشر ذی الحجه بعدل صیام کل یوم فیها بصیام سنه و قیام کل لیله منها بقیام لیله القدر***

و سه شوال ۶ شعبان روزه است بعد فیه - مستحب است

وَنَرَأَوْنَا - این ۶ شش روزه نیز بمنابت روزه رمضان است
در ثواب - که ما تم با این سه شوال حکم ما تم الدهر قمری پیدا کند
لَقَوْلِهِمْ - مَنْ صَامَ رَمَضَانَ فَاتَّبِعَهُ مَنَّا مِنْ شَوَّالٍ كَانَ كَصَائِمِ الْاَهِلِّ
كَلِّهِ - الْحَدِيث - وَلَمَّا فِي الدَّهْرِ الْمُتَخَار - وَتَذَبْ تَعْرِيقُ صَوْمِ السَّنَةِ
مِنْ شَوَّالٍ وَيَسْتَحِبُّ السَّنَةَ مُنْفَرَقَةً كُلِّ اسْبُوعٍ يَوْمًا - كَمَا فِي الظَّهْرِيَّةِ

• روزه عرفة •

آن روزه برای آن بهترین نافله است که منشا بر می شود ما تم
باین روزه با حجاج تا سخن رحمت مثل آنان گردد - و خداوندش نیز مثل
جماعه حجاج بیامزد - احادیث کثیره در خصوص این صوم مروی است

• روزه ایام بیض •

آدم عم بر برکت همین ایام ایام بیض از بلا، سواد نجات یافت -
از آدم تا اول اسلام این روزه فرض بود - و بر مشرذعیت
و انقیاد این روزه بر این کثیره است - و آن روزه ۱۳ - سیزدهم
و ۱۴ - چهاردهم و ۱۵ - پانزدهم هر ماه قمری است - فی العا المکیرمی -
و یَسْتَحِبُّ صَوْمُ اَيَّامِ الْبَيْضِ الثَّلَاثِ عَشْرَ وَالرَّابِعَ عَشْرَ وَالْخَامِسَ
عَشْرَ كَذَا فِي قِتَاوَعِ قَاضِي خَان - ۱۰ - و ما سواي این روزه عشره اول
ذی الحجه نیز سنون است - و اول شعبان و اول رجب
و ۱۷ - هفدهم رجب و کل ماه شعبان و کل ماه رجب بهترین
روزهای صوم نافله است - و در اول هر ماه شعبه و یکشنبه و

دوشنبه و در آخر هر ماه سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه بهترین روزهای روزه است - و صوم یوم جمعه بهترین صوم است - گو منفرداً هم باشد - ولیکن مستحب آن است که روزه نفل - نفراً داشته شود - فی الدر المنختار - و یوم الجمعة ولو منفرداً - و لقوله هم - لا بصوم احدکم یوم الجمعة الا ان یصوم قبله او یصوم بعده - الحدیث - فی فتاوی السراجیه - یستحب ان یصوم قبل یوم هاشورا یوماً او بعده مخالفة لاهل الكتاب - اه - و فی العالمگیری و صوم یوم الجمعة با نفرا ده مستحب عند العامة کالانین و الخمیس کذا فی بحر الرائق و یستحب صوم یوم الخمیس و الجمعة و السبت من کل شهر الی آخر القول المرفوعات من الصیام انواع اولها صوم المصر و الثاني صوم رجب و الثالث صوم شعبان - اه -

و صوم مکروه صوم یوم الشک و صوم وصال و صوم ایام نوروز و صوم عیدین و صوم ایام تشریق است - زنان سوای فرض بدون اجازت شوهران خود - اگر حاضر باشند - روزه نفاذ دارند - و تعجیل در افطار ضروری است - و افطار از خرما بهتر است - که در آن برکت است - و اگر نیافته شود - تا از آب که ظاهر است - لقوله عم - اذا انظر احدکم فلیفطر علی تمر فانه برکة فان لم یجد فلیفطر علی ماء فانه طهور - التحریث - و صوم شنبه و کتیره مکروه است - که عید شمر کین در آن روز است - من ام سلمة رضی عنهما - ان رسول الله صلی الله علیه و آله اکثر ما کان یصوم من الایام یوم

السبت و يوم الاحد وكان يقول انهما يوم عید المشرکین و انا
أريد ان أخالفهم - ۵۱ - صوم و دوشنبه نیز بهترين روزه است که
روز ولادت رسالت مآب صلعم و روز اذل نزول وحی است بران
من مخر موجودات عم - د مدامت روزه دوشنبه و پنجشنبه موجب خیر و برکت
است - و روزه برای مسافر بصورت خیار است - و برای حامله و شیرده که خوف خود
و ولد کند و مریض که خوف زیادتى مرض کند رخصت روزه شکستن با است -
و زن حائضه و نفساً را روزه شکستن ضرور - ولیکن قضا کردن لازم
روزه از اکل و شرب و جماع بغیوبت حشفه و قی بیهری
دهن و هرايحه از خارج بباطن داخل شود میشکند - و اگر به قصد باشد
کفار لازم می آید به ۶۰ شصت روزه - و گنهگار خواهد شد
که لعظیم شمار اند نکرد - و تعمیل حکم خدا و رسول نمود - کما
صرحوا فی کتب الفقه - و شیخ قانی که مخافت از روزه میدارد
و عاجز از روزه است می تواند افطار بکند - و برای هر روزه فقیران
صائم را خواهد خوراند بلا تعداد - و هر که به ماه رمضان فوت کرد
و در صوم رمضان باقی ماند او لیالی را برای هر روزه باقی می
سکینی را خوراندن باید - یا خود روزه داشتن - لقوله عم - من
مات و علیه صوم صام عنه ولیه - ایضاً قال عم - فلیطعم مکان کل
يوم مسکینا - الحدیث - ولیکن جمیع روزه داران اهل توفیق را
مستحب است که روزه داران غربا را هر روز رمضان احانت اکل
و شرب کنند - لقوله عم - من افطر صائماً او جهز غازیاً فله مثل
اجره - الحدیث

پرتو چهل و نهم

در بیان اعتکاف

اعتکاف بمعنی بازداشتن خود را و بر چیزی مقیم بودن و روی آوردن است در صراح - چنانچه ثلث ثلث عل فرج المحرام - کنه فی القاموس - و در شرع عبارت است از تأخیر و مکث روزه دار در مسجد - و شرطاً سنت مکه است در عشره آخر رمضان - لها فی العالمگیری - سنة موكدة وهو فی العشر الاخير من رمضان - و در غیر آن غیر مکه است - لها فی الدر المنختار - و موكدة فی عشرة الاخير من رمضان و مستحب فی غیره من الازمنة - و اکثر مدت اعتکاف ۳۰ شبانه روز است - و اقل آن یک شبانه روز - و اعتکاف نافله یکجا است هم می تواند شد - و در اعتکاف نافله ضرورت صوم نیست - و می تکف را بدون حاجت ضروری انسانی چون بول و براز و غسل احتلام خروج از مسجد درست نیست - و اگر بنا بر ضرورت انسانی از مسجد یکجا است هر بدر خواهد شد اعتکاف فاسد خواهد گردید - لها فی فتاوی الشراعیه - لا ینخرج المعتكف الالبول او غایط - او - و لها فی الدر المنختار - کبول او غایط و فصل لو احقلم - و لها فی الهدایه " و لو خرج من المسجد ساعة بغير عذر فسد اعتکافه - و لها فی القاضینخان - اذا خرج لبول او غایط لا یمکث فی منزله بعد الفراغ من الطهور - و لیکن برای نماز جمعہ بقدر ضرورت خروج جائز است - لها فی القاضینخان - لا ینخرج المعتكف من المسجد الا للحاجة لازمة شرعیة كالجمعة -

و خور و نوش و نوم می‌تکف در مسجد جائز است و گفتگوی نیکو نیز - اما
 فی النامیخینان - بی‌اجازت للمعتکف الاکل والشرب فی معتکفه هکذا
 فی الهدایة - ولما فی فتاوی السراجیه - لا بأس باکل و شرب و
 تحدیث بما لا اثم فیہ - اه - ولما فی تنویر الابصار - بکراهة صمت و
 تکلم الا بخیر - ولما فی العالمگیری - فمنها الصمت الذی یعتقد
 عبادة فانه بکراهة - ولما فی الهمایة - ولا یتکلم الا بخیر و بکراهة الصمت -
 انما را بجز مسجد جائز خود در کدامی جای دیگر اعتکاف جائز نیست -
 و اگر در خانه اش مسجد نباشد جای نماز خود را مسجد کند و آنجا
 اعتکاف کند - و بلا ضرورت خاص از آنجا بدر نشود - ولما فی العالمگیری
 والمرأة یعتکف فی مسجد بینها اذا اعتکفت فی مسجد بینها فتک
 البقعة فی حقها کمسجد الجماعة فی حق الرجل لا تخرج منه
 الا لحاجة الانسان - اه - ولما فی الدر المنثور - و بکراهة فی المسجد
 ولا یصح فی غیر موقع صلواتها من بینها کما اذا لم یکن فیہ مسجد
 ولا یخرج من بینها اذا اعتکف فیہ - اه - ولیکن زمان را بدون
 اجازت شوهران شان اعتکاف جائز نیست - ولما فی فتاوی السراجیه -
 لا ینبغي ان یعتکف بغیر اذن الزوج - اعتکاف سنتی است
 چون سنت مشرعه بانماز مکتوبه - والله اعلم بالصواب ،

پرتو پنجاهم

در بیان صلوة تراویح

ماه رمضان ماهی است مبارک و شب و روز آن بر اهل سرگزیده

حضرت بنارک و تعالی است - و محامدات رمضان در بیان صوم گذشت - بالجمله مقصود از رمضان الصائم بالمالک شدن است - از آن است که شارع روزایش را بروزه مقرر فرموده - و شبهایش را برای نماز و ذکر و فکر و طاعت و تنزیه اللسان با عتکاف ساخته - و در او ان حضرت سه در انس و جان نماز شبهای رمضان گاهی در مسجد می شد و اکثر در بیتها لخوف الفرض - و آن نماز شب رمضان را تراویح نامند - و تراویح بمعنی راحت گرفتن است - اعنی بعد دو رکعت چیزی را راحت می گرفته - چنانچه اهل کعبه بعد دو ترویج طواف بیت الله می کردند - و دو رکعت طواف بیت می خوانند - اهل مدینه مطهره چون ازین فیض دور دست شدند بعضی همین دو رکعت طواف شانزده رکعت دیگر بر خود و برای تراویح افزودند - اهل مدینه منوره اول شب تراویح می خوانند - و آخر شب شانزده رکعت جبر نقصان - فاما در اول اسلام تراویح بر ۲۰ بیست رکعت منحصر نبود - بخانه خود خواندن مشروع بود - و در آخر شب برود و ثلث شب - ولیکن از وقت حضرت عمر رضی الله عنه اهتمام و انتظام کثیر تراویح گردیده - چرا که آن وقت خوف فرضیت ساقط شده بود - لما فی العالم گیرمی - و هی سنه رسول الله صلعم و قیل هی سنه عمر رضی و الاول اصبح - از زمان حضرت عمر رضی الله عنه تراویح ۳۰ به نوع منقسم گردیده ،

اولا - ادای تراویح در مسجد با جماعت - که حین نبی صائم منفرداً منفرداً بود - لما فی العالم گیرمی - و الصمیم ان اداءها

بالجماعة في المسجد افضل - لها في القاضين - لان فيه تكثير الجماعة ،
ثانياً - وقت اداي تراويح اول شب مقرر گردیده . بعد عشا -
لها في القاضين - وقالوا وقتها ما بين العشاء والوتر - اه - بکذا
في الهداية - وليكن مستحب آن است که تا ثلث لیل یا نصف
تا غیر کرده شود - لها في العالم الكبير - والمستحب تاخيرها الى ثلث
الليل ونصفه - ولها في القاضين - والافضل استيعاب اكثر
الليل بالتراويح ،

ثالثاً - ۲۰ بیست رکعت تراويح مقرر فرموده باجماعت - لها
في العالم الكبير وهي خمس ترويعات كل ترويعه اربع ركعة
بتسليمين - اه - بکذا في القاضين والدر المختار - وما بين دو ترويح
اندکی نشستن هم مستحب است - چه خوش باشد که بان جاسه
ادعیه مأثوره خوانده شود - و ختم قرآن در تراويح یکبار شنیدن
سنت است - و بار دوم فضیلت دارد - و بار سوم افضل - لها
في الدر المختار - والختم مرة منه ومرتین فضیله و ثلثاً افضل ،
تراويح سنت مکره است برای زن و مرد - اگر کسی بدون عذر و
سبب خاص تراويح نخواند گنہگار خواهد شد - لها في القاضين -
وان ترکها بغیر عذر استخفافاً و تهاوناً یکون مسيئاً - اگر احدى
در خانه خود منفرد یا باجماعت نماز تراويح خواند نماز تراويح ادا
خواهد شد - و گنہگار نخواهد شد - و افضل آن است که اثنا بخانه
خود خواند - و اگر کل اهل مسجد ترک جماعت مسجد کنند جماعت
گنہگار خواهند شد - وليکن بترک یک دو کس احدى گنہگار

نخواهد شد - اما اگر بیاعت شخص اما تکبیر جماعت سبج شود و بغیرت
ادقت جماعت او را باید که در سبج رود - چنانچه مولای دهلوی
فرموده - و مختار آن است که اگر مردی باشد مقتدا که وجود وی
سبب تکبیر جماعت گردد باید که در سبج بگذارد - و اگر اینچنین
نیست روا است که در خانه بگذارد - هکذا فی الهدایه و شروحها
و فی العالمگیری و قاضینخان و الد المختار و السراجیه و الفندی
و الکنز .

و اگر نماز تراویح فوت شود قضای آن ضرور نیست - لما فی العالمگیری -
اذا قامت الترابیع لا تقضی بجماعه ولا بغیرها وهو الصحیح -
که فی الفتاوی قاضینخان - و تراویح نشسته خواندن هم جائز است
بلا عذر - امام باشد یا مقتدی - لما فی السراجیه - الترابیع
قاعداً بغیر مذر جائز و لو صلی الامام قاعدا و القوم قائما جائز -
و لیکن ثواب قاعد نصف ثواب قائم خواهد بود - لما فی العالمگیری -
الا ان نوابه بکون علی النصف من صلوة القائم - او - اگر امام
حافظ نباشد می تواند از سوره اخلاص هر رکعت ادا کند - و اولی آنست
که بیک سوره قصیر ادا کند - تا تکلیفی بتمامه ناص نشود - و وتر
در رمضان جماعت درست است - و وتر تابع فرض است - تابع
تراویح نیست - اگر با امامی فرض خوانده شود و با امامی دیگر تراویح -
باید که وتر با امام فرض ادا کند - و سوای رمضان وتر و نوافل دیگر
جماعت درست نیست - هکذا حکم الکتاب واللہ اعلم
بالصواب ،

پرتو پنجاه و یکم

در بیان صلوة عیدین

عید از عود است - صاحب صراج گفته عید با لکسر هر چه باز آید
از اندیشه و جز آن - و جشن اهل اسلام - و صاحب قاموس
گفته که عید آن است که هر سال عود کند بفرح و سرور - عید فطر
شکر نعمت اتمام میام است - و عید فصحی شکر نعمت اتمام حج
است و وقوف عرفات - و نماز عیدین نماز واجب است و دو
رکعت با ۶ شش تکبیر و خطبه علی الامح - و در عیدین لحاظ امور
مختصه ضرور است

اولاً - تکبیر در عید الفطر از شب فطر تا شروع صلوة فطر -
و در عید الفصحی از صبح عرف تا عصر سیزدهم در راه و پس هر نماز
فرض که به جماعت ادا کرده شود

ثانیاً - صبح عیدین غسل و تزیین و تلبیس فاخره ،
ثالثاً - از یک راه برای نماز عیدین رود و براه دیگر بخانه باز بیاید -
لما فی الذمادی السراجیه - يستحب له ان ينصرف الى بيته من غير
الطريق الذي اتى به المصلی ،

رابعاً - مستحب آن است که نماز عیدین در میدان گذارد -
سوامی به مکة منظر و بیت المنعص ،

خامساً - وقت نماز از مابین طلوع شمس تا زوال ،

مادماً - در نماز عید الفصحی تعجیل کند برای قربانی - و بعید الفطر
ناخبر کند ،

صاحباً - قربانی که ذکر آن بعد ازین می آید انشاء الله - و مستحب
است که گوشت قربانی تا ۳۵ روز خورد - و قبل نماز عید سوای
اشراق و فسخی دیگر که اعیان نفس خواندن جائز نیست - و زن عائنه
سوای جای نماز در خانه خود بوده خطبه شنیدن می تواند - و اگر از احدی
نماز عیدین فوت شود فضا کردن ضرور نیست - لما فی العالمگیری -
والامام لو صلاها مع الجماعة وفاتت عن بعض الناس لا بقضیها
من فاته خرج الوقت اولم يخرج - اه - و لما فی الهدایة - من
فاته صلوة العید بنعم الامام ولم بقضیها - اه - و قبل نماز عید الفطر
بیزی خوردن سنون است - چون سه خرما - و در عید الفصحی
بس از نماز خوردن سنون است از گوشت قربانی - لافول نینا
عم - لا یخرج يوم الفطر حتى یطعم ولا یطعم يوم الاضحی حتى
یصلی - اه - و قربانی قبل نماز عید الفصحی قربانی نیست - و مستحب
است که اول گوشت قربانی خورد شود - لما فی العالمگیری - و بمنحب
ان یکون اول تناولهم من لحوم الاضاحی اهنی هی ضیافة الله -
والله اعلم بالصواب ،

پرتو پنجاه و دوم

در بیان صدقة فطر

فطر بالکسر بمعنی آفرینش است - و این نوعی از سالی است -

نیز بمنی و این زکوة صلوات الله علیها فی الدار المختار - الفطر و الفطری ،
 صدقه فطر - از شها المذمت - و تعظیم آن ضروری است -
 از فطره تطهیر صوم و تکمیل آن می شود - از فطره شمس و چرخ حاصل
 است قبول صوم - و فلاح خویش - و نجات از استکرات موت
 و عذاب قبر - لها فی ثلثی السراجه - و قالوا فی صدقة الفطر ثلثة
 اشياء قبول الصوم و الفلاح و النجاة من سكرات الموت
 و عذاب القبر ،

بالجملة صدقه فطر با صوم چون عین رباط است با کمالات -
 صدقه فطر واجب است بر جمیع مسلمانان احرار غنی که فاضل از
 حاج مال میزدند - لها فی الثانیین صدقة الفطر لا یجب الا علی
 الحر المسلم الغنی - او صدقه فطر واجب است برای ذات
 خویش و برای آنکه ولایت و مؤنت و نفقه ایشان بران کس
 واجب باشد - پس چنین کسی را سوای ذات خود بشی فطره
 آنان هم دادنی است - لها فی الثانیین صدقة الفطر لا یجب الا علی
 الحر المسلم الغنی - و الاصل ان صدقة
 الفطر متعلقة بالولاية و المؤنة فکل من كان علیه ولاية و مؤنة
 فانه یجب علیه صدقة الفطر فیه و الا فلا ،

برای فطره علیهم السلام نیز مشروط به شریعت است - که غیر این جهات و جهات
 از شمس و فطره دادن و صدقه نیست - یعنی بخواه که در وجود آنکه
 مشک - یعنی متقی - که بهایین جهات و جهات مشروط به شریعت برای فطره
 است - ولیکن فی ثلثین جهات نیز نفقه مثل و پدر و غیره دادن نیز
 رتبه است - بلکه فطره ثلثین است که نیست داده شود لها فی الثانیین -

انما یسقط صدقة الفطر من اربعة اشياء من الحنطة و الشعيرة و النور
 و الزيت - اه - و الخماقیر - و ما سواه من الحبوب لا یجوز الا
 بالقيمة و ذکوی الفقاری ان اداء القيمة افضل من عین المنصوص
 علیه و علیه الفتوی - اه - و بشرط فطره نصف ماع است از گندم
 و خرما لهذا ماع نیست کما ان از انگور و کشکب و حج - لها فی السراجیه -
 صدقة الفطر نصف صاع من بزر او زیتون او صاع من تمر او شعیر
 و در خصوص ماع باعتبار وزن مروج این بار جناب استاذنا و مولانا
 مولوی محمد وجیه قدس سره چنین تخمین فرموده - که بوزن روپیه مروج
 دیار ما بهشت تادر و پیر یک آتلا این مالک می شود - و صاع چیزی کمتر از
 نیم آتلا این مالک می شود - و نصف ماع او و نیم آتلا این مالک است
 به چیزی زاید للاحتیاط - کما صرح به اصنادی المبرور فی کتابه - و وجوب
 فطره از فجر یوم الفطر می شود - و مستحب آن است که قبل از نماز عید فطره
 بر آورده شود - لها فی الهدایه - و المستحب ان یخرج الفلوس الفطرة
 قبل الخروج الى المصلا - اه - بضم و الفطره واجب است که فطره هر مرد
 و هر زن و هر آزاد از سالکین داده شود - و فطره شخص واحد و مسکین یا
 یا زیاده بران دادن جائز نیست - و چنان دادن فطره محسوب نخواهد شد -
 لها فی العالم گیر می - یجب صدقة فطر کل شخص الى مسکین واحد
 حتی لو فرق علی مسکینین او اکثر لم یجز - و کرده است فرستادن
 فطره بجای دیگر - مگر برای خودی یا برای دیگری محتاج که برای ایشان بجای
 دیگر فرستادن جایز و است - و بهتر آنست که فطره داده شود بجای که
 فطره به نفع بوده باشد - لها فی السراجیه - یعطى صدقة الفطر حيث

هو و بكرة ان يبعث الي موضع آخر الا الى ذوي قرابة من ذوي
الحاجة - والله اعلم بالصواب

پیر تو پنجاه و سوم

در روز دوشنبه در میان اوصیه

در الحقیقه بنظم ابراهیم بهج ذبح کردن و قربانی کردن آئینه - و یوم النحر را
از میان یوم سلاصیه خوانند - در هر ماه ذبح النحر قربانی کردن فردر -
و سوز قربانی اسراف نیست هر قدر که خواهد کند - چه سوز کائنات
گاهی سوز قربانی کرده و گاهی چهار و گاهی زاندران - در یوم النحر صبح
الاولی از سوز کائنات عم خود بدست خاص شریف خویش ۶۳
طافه است و سوز کائنات فرموده - و بعد از آن سیدنا علی کرم الله
وجه و اهل بیت را در سوز کائنات یکبار قطع گوشت بریده آورد
خود تناول فرمود پس ما قربانی یکبار و قیمت قربانی خیرات کردن جائز
نیست - و قربانی یوم النحر افضل است - بقوله عم - ما عمل
ابن آدم من عمل یوم النحر احب الی الله من احراق الدم -
الحديث - و لما فی الیه ابراهیم النصیحة فیها افضل من التصدق بشمن
الاصحیفة

انصیحة سنت ابراهیمی است که خداوند تعالی بانه از هر ششم ذبیحه
خواب بذایع خواهد داد - قربانی بیکار نعمت حیات خویش است
و عمل یوم میراث فاضل است که فی العلم الکبیر می - بل شکی انعمه الله
و احیاهم له وراث النظم علی نظم و ذوق انصیحة سیدنا یوسف

رحمة الله عليه قد اخرج في كتابه في فضل يوم الجمعة - آية الله عليه السلام - في فضل يوم الجمعة
 ويا زهير وددوا زهير ذمي المحجوب - وليكن في اول افضل وددوا
 آخر اذن - لما في التفسير - الاضحية ثلثة ايام العاشر والحادي
 عشر والثاني عشر اولها افضلها وآخرها ادونها - ولما في الفنايخان
 افضل ايام التضحية اليوم الاول وادونها اليوم الاخير - الى آخره -
 ووقت قرباني بعد نماز است - واكر قبل نماز عيد الضحى قرباني كنه جائز
 ليس - واکر کسی خواهد کرد به قربانی محبوب نخواهد شد - لما في
 الدر المنجاة - اول وقتها بعد الصلوة - افضل آن است که در نماز
 قربانی خود ذبح کند - واکر خود بذبح بخوبی قادر نباشد - استعانت
 گیرد بذبح از دیگران - و باید که خود حاضر باشد زن باشد یا مرد - بر عمل
 بکوه بخون کردن اولی است - لما في الفنايخان - والا فضل للرجل
 اذا اراد التضحية ان تصحى بیده ان قدر فان لم يقدر يفوض الى
 غيره - وفي الهداية - و اذا امتعان بغيره بنمحي الله يشهدا بنفسه -
 وفي العالم الكبير - لأن الاولی فی القربان ان يتولا بنفسه -
 واکر ذبح ذبح بجمه از شما تضحية بر اید بجمه ذابهم ذبح بجمه - لما في
 الفنايخان - وفعول بالولد ما يفعل بالام - گوشت تضحية شما مسترور
 خور آن مستنون است - وگوشت را خود خورد و بجمه را ده و بقدر
 ثلث فقر را دادن هم جائز است - واکر کثیر العیال باشد تو آنده که
 فقر را ندهد - ولیکن اثر قصاب از تضحية او اذن و چوتین اضحیه را
 و در حقن جائز نیست - و قد وادان جائز است - لما في الهداية - ولا
 یطلى اجزاء الجوارض الا تضحية - ولما في الدر المنجاة - واما فیدت
 مستفوله من جامع جلد التضحية فلا تضحية له استراجه وادان

جائز نیست - ولیکن از خصی درست است - و آن عیب خواه سنا
 باشد با ذاتاً - لما فی القاضینان - بشروط الکامل فلا يجوز الناقص
 سواء كان النقصان من حيث السن او من حيث الذات - اه - و لما
 فی العالمگیری - اما صفتة فهو ان يكون سليماً من العيوب الفاحشة
 اه - و مولانا می محقق فرموده - که هر جانور قربانی باید که ز باشد و جوان
 که جنده باشد بر ماده خود - و از ماده قربانی کردن مستحب نیست -
 ولیکن قربانی می شود - و افضل آنست که ز باشد - مولانا در سخت
 تفسیر قوله عم - لا تذبحوا الا مسنة - همین توضیح فرموده - و ارباب
 فقه نیز ذبح ترا فضل گفته اند ،

قربانی واجب است بر جمیع حر مسلم متیم که صاحب نصاب
 باشند از نفس خود و از اولاد صغار خود - لما فی الهدایة - الاضحیة واجبة
 علی کل حر مسلم مقیم موسر فی یوم الاضحیة عن نفسه و عن اولاده
 الصغار - و مشروع است برای قربانی گاو و گاو میش و بز و میش
 و شتر - و ماورای این جانوران از جانوران دیگر قربانی کردن جائز
 نیست - لما فی القاضینان - الاضحیة يجوز من اربع من الحيوان
 الشاة والمعز والبقر والابل ذكورها واناثها وكذا الجاموس
 اه - و لما فی العالمگیری - اما جنسه فهو ان يكون من الاجناس
 الثلاثة الغنم والابل والبقر - اه - و ایضا فی - المعز نوع من الغنم
 والجاموس نوع من البقر - و لما فی الهدایة - و الاضحیة من الابل
 والبقر والغنم - و جانوری که برای قربانی خریده شود یا نبست کرده شود
 برای قربانی تبذیر آن جائز نیست - لما فی القاضینان - من ابی یوسف

و من ابی حنیفة رح انها تقر اضحیته بمجود ذینہ - و بز و میش اعنی
 غنم برای ششخص واحد است - و گا و و گا و میش و شتر برای ۷ - هفت کس
 جهت قربانی کافی است تقریاً لله تعالی - و برای زاید از آنچه
 مذکور شد اصحیه جائز نخواهد شد - لما فی العالمگیری - و اما قدرة فلا
 یجوز الشاة والمعز الا عن واحد وان کانت عظیمه سمینة تصاوی شاتین
 فما یجوز ان یضحی لهما ولا یجوز لغير واحد ولا بقرة واحدة من اکثر
 من صبعة و یجوز ذلک عن صبعة و اقل من ذلک - ۱۰ ،

جانور اینکه مخصوص قربانی است در آن باید که بز و میش . سال دوم
 پانهاده باشد - و گا و و گا و میش . سال سوم پانهاده باشد - و شتر . سال
 ششم پانهاده باشد - و صاحب هدایه گفته که اگر میش . بهاء هفتم پانهاده
 باشد نهم قربانی جائز است - ولیکن بهتر آن است که به عمر زاید مرقوم
 اضحیه کرده شود - ولیکن یکم از عمر مذکور قربانی جائز نخواهد شد - به فقها
 جزیغ و ثنی درین محال استعمال کرده اند - و صاحب صراح گفته
 جزیغ آنچه بیش از ثنی باشد - و ثنی زن بار دوم زاینده است -
 صاحب غیاث گفته که جزیغ آنرا گویند که سال دوم پانهاده باشد -
 و فی العالمگیری - و من المعز ابن العنة و من البقر ابن السمنین
 و من الابل ابن خمس سنین - ۱۰ - و ایضاً ذیر - لما فی الهدایه
 الجذم من الضأن ما تمت له ستة اشهر - ۱۰ - و فی القامعینان -
 و ثنی من البقر ما اتی علیه سنین و طعن فی الثالثة و ثنی من
 الغنم و المعز ما تمت له سنة و طعن فی الثانية - و فی الدر المنخار -
 و حولین من البقر و الجاموس و حول من الشاة و المعز - ۱۰ -

و لما فی العالمگیری - و تقدیر هذه الامنان بما قلنا یمنع النقصان
و لا یمنع الزیادة - حتی لو ضحی باقل من ذلك شیئا لا یجوز
و لو ضحی باکثر من ذلك شیئا یجوز و یمکن افضل - و الله
اعلم بالصواب ،

پرتو پنجاه و چهارم

در بیان لیلة القدر

لیلة القدر را لیلة القدر از ان رو گویند که در وی از راق و آجال
و احکام یکسال مقدر می شود - یا به جهت آنکه قدر طاعت درین شب
زیاده می شود - و بشرافت شب قدر سوره انا انزلنا شاه حال است -
و آن شبی است محمود که خداوند کریم بر تمامی دنیا از برای اجابت
دعوت بندگان خویش نازل می فرماید - و جریئ عزم بآن شب
مهربک باخیل ملائکه مقربین بر زمین می آید - و در خانهای مؤمنین
تشریف می برد - و باهر مؤمن و مؤمنه مصافحه میکند اگر ایشان
پاک باشند از نجاسات بر ظاهر و باطن - و روح نبیناعم با ارواح
انبیا و خیل ملائکه در خانه محبان خویش و مؤمنان تشریف فرما
می شود - و دعای خیر برای ایشان میکند

طبری نقل کرده که در ختان دوران شب سجده کنند خدای را - و
بر زمین می افتند و باز بجای خود و بر مناسبت خود باز میگرند - و هر چیزی در آن
شب سجده میکند مسجود حقیقی را ج. و علی - آب می شست در آن
شب شیرین می شود - و ارواح مردگان سیر میکنند در خانه فرزندان

خوبش - و برویت عمل خیر ایشان دعای خیر می فرمایند - و خوش می شوند - و
 مخالف آن نفرت میکنند - و گریه و زاری بر حال ایشان می سازند - و آن شب
 تا صبح صادق محفوظ است از آفات دینی و دنیوی - و ای بران کیکه بدان
 شب با کرامت خود را را بگنجان دهد - الحمد لله - و در آن شب با کرامت
 فرقان مجید و فتنه بر سر ما دنیا بلوح محفوظ جلوه نرزدل افکنده - و بعد از آن
 جبرئیل عم به مدت ۲۳ بیست و سه سال آیت آیت آفات
 آن سبع مثانی را بر سر و کائنات عم بر حسب مقتضای وقت فرد
 آورده - و بآن شب ثواب یک عمل خیر هزار مانده آن بخشیده
 می شود - و در خفای آن شب و حکمت در آن اینکه بنمایش شب
 محبوب تعظیم جمیع شب ها کرده شود به پیداری و عبادت - مولانامی
 دهاوی فرموده - هر که بکمال شب بیدار باشد و برای کشف یزنی
 بعالم سکوت نشسته باشد او می یابد آن شب را - و حکمت خفای
 آن شب همین است که مردم به وجه تبلیغ کنند به پیداری شب ها برای
 حصول شب قدر - لهما فی المناضینان - انما اخفی الله تعالی هذه
 اللیلۃ و رفع علمها عن هذه الامة لتجهدوا فی احياء اللیالی و تکتثروا
 الطاعة فی طلبها - امام ابو حنیفه فرموده - شب قدر در میان
 سال - و صاحب فتوحات فرموده که من آن شب را در شعبان و
 ربیع الاول و بیشتر در رمضان دیده ام و یافته ام - و به همین طریق
 ابو حنیفه نیز فرموده - و اغلب علماء بدانند که آن شب در شبهای وتر
 عشره اخیر رمضان است - غالباً در ۲۷ بیست و هفتم - چرا که در قرآن مجید
 لیلۃ القدر ۳ سه بار مذکور گردیده - و عدد حروف لیلۃ القدر ۹ نه است -

بس اگر ۳۹ - ۳ ضرب کرده شود ۲۷ بیست و هفت بر می آید - از آن رو
غالباً شب ۲۷ بیست و هفتم را مقرر فرموده اند - لها فی الغاضینان - روی
عن ابی حنیفة رح قال لیلة القدر فی رمضان فلا یدری آية اللیلة -
۱۰ - و ایضاً فی - اکثر الاقوال علی انها لیلة سبع و عشرين - و مولوی
دهلوی فرموده - لا یجب ان یكون فی رمضان نعم رمضان مظنة
خالبة لها - ۱۰ ،

• بیت •

ای خواب چه جوئی ز شب قدر نشانی * هر شب شب قدر است اگر قدر بدانی
هر که شب قدر یابد باید که این دعا بخواند که سنون است - اللهم
انک عفوتکم العوفاف عني - واللہ اعلم ،

پرتو پنجاه و پنجم

در بیان حج

حج بمعنی آهنگ کردن است - در صراح و قاموس است الحج
هو بفتح الحاء و کسرهما القصد الی المعظم - و شرعاً زیارت و طواف ،
حقیقت حج آنست که اجتماع جماعت عظیم صالحین باشد بآن
واحد و جامی مبین که همه شان ذکر حال منعم علیهم بانجام کرده باشند - و
حج مع مناسک آن هیئت تعظیمی است باقیود و حدود - و تنبیه
نفس است بر تنبیه عظیم بایفای میهود - و حصول کمال اثبات
لنمای باری است - که امید حصول آن نیز بس دور نیست - و حج
امتیازی می بخشد موافق را از منافق - و حج دخول ناص است فی دین الله

افواج - و حج هیئت اجتماعی است که در آن فیما بین برادران دینی تلقی حاصل شود - و بلا لحاظ کم و بیش معایزه یکدیگر کنند - و حج محفلی است رفیع و مردحی است سبیع که از جوانب و اصرار و بلدان و اقطار و اماکن و اوطان مردم فراهم شوند - و اسلامیان رفعت و شوکت اسلامیه و صولت و ثروت اهل دولت ملت حقیقه باهم معایزه کنند - و در اطراف و اکناف هیتی و انهماکی بدل کفار واقع شود - و فیما بین برادران اسلامی تعلیم و تعلم شمار الله نافذ شود ،

و اصل حقیقت حج هر جائی ممکن است - به بجائی که اساطین ملت و مظهرین مذہب چون انبیاء عم و علما و فضلا و زهاد و عباد بهیئت اجتماعی بتفرع و رغبث امیدوار خیر از حضرت کریم شوند - غالباً آنجا نزد دل رحمت و برکت و منفرت از حضور رب العزت و کفاره خطیات خواهد شد - ولیکن برای این هیئت اجتماعی قاعی باید فراخ و بیدائی باید و سبیع که اجتماع خلقت به آنجا ممکن الوقوع باشد - و خلایق بلا تکلیف و نشوش بدان قرار می ورزند و تکلیفی بر نمکشند - و برائی العین صولت اسلامیه و شوکت حقیقه معایزه کنند - و برای این اسباب ضروری اجتماع میدان عرفات خوش جائی است پاکیزه و مقامی است سوده و محمود و قرین بیت الله مقبول منصوصه که عظمت تمام بدانجای معبد بارینه انبیاء علیهم السلام است - و باین هیئت اجتماعی سنا جانیکه بدانجا کرده آید امید مزید قبول آن از حضرت باری است ،
میدان عرفات جائی است که سیدنا ابراهیم عم با جریئان عم در آنجا برای حج تشریف آوردند - جریئان عم فرمود که این بجای شناخته من است -

از آن آن میدان را به عرفات نامیدند - و عرفات گذرگاه خاص صلی
 است که کیفیت خاص دارد برای قبول عمل - و شرعاً آن هیئت
 اجتماعی با آنجا شروع و واجب گردیده - و نیز از نص *ثُمَّ أَفِضُوا
 مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ* - مستنبط است که آدم ناسی باز رسیده
 در عرفات - و صاحب کشف و بیخاومی کمره به همین داده همان معنی
 تأویل کرده اند - و این آیه فرقانی به ثبوت عظمت عرفات بر ثانی است
 بین - و نیز نمازمینی است وسیع محدود - و در واقع آن این است
 اعی از جانب مشرق ۶ شش میل و از جانب مغرب ۱۲
 دوازده میل و از جانب شمال ۱۸ پیچده میل و از جانب جنوب
 ۲۴ بیست و چهار میل - پس بدین بهمانی فراهم آمدن خلقت
 کثیر ممکن است - و عرفات قریب تر به بیت الله است که فائق
 از مساجد دیگر است - و به تعظیم آن براهین قاطعه شاهد - و هر که
 به بیت الله میرود بشوق لقای باری همان خداوند کریم می شود -
 خداوند کریم هماننداری و ضیافت آن همان بر خود لازم و مستحکم می سازد -
 و از طواف بیت الله فیضی است عام - و این هم سبب خاص اجتماع
 و وقوف عرفات است - و در خبر آمده که هر سال در بطن وادی
 عرفات بروز عرفه زاید بر ۶ شش لک مردم مجتمع می شوند - و اگر در نصاب
 کم شود خداوند کریم ملائک را بجبر نقصان آن متعین می فرماید - پس
 ازین جای که ام جافاضتر و بهتر خواهد بود - و اگر این اجتماع بآن راه
 مقرر شرعی مقرر نشود اهتمام و احتشام ناممکن - و همین است
 وجه خاص تفری ذی الحجج

طایمی دین عشره ذی الحجه را از عشره اخیره رمضان احسن
فرموده اند - و حج بهترين و سبيله و عمد ترين طریقه است بدفع
غرائب رسمیه - و صفر حج سفری است شاسعه و عملی است شاقه
که بکمال کوشش نفس تمام می شود - و حج کفر خطیات و آدم مصیبات
ماضیه است به منزل ایمان - و در حج فوائد است ،

اولاً - تعظیم بیت الله - به تعظیم خانه تعظیم صاحب خانه است -
قوله تعالی - وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا ،

ثانیاً - موافقت با توارث سیدنا ابراهیم عم و سیدنا اسمعیل
عم - که آنان دو امامان ملت حقیقه بودند و بنیاد نه غرب - که نبینا علیه
السلام سبعت باظهار آن ملت عالی حقیقه شده - لقوله تعالی -
مِلَّةَ آبَائِكُمْ اِبْرَاهِيمَ - و لقوله عم - قفوا علی مشاهدکم فانکم علی
ارث من ارث ابیکم ابراهیم - الحمد لله ،

ثالثاً - اعلان باتباع ملت حقیقه و شکر انعام اول ملت خویش ،
رابعاً - مشرکان عرب حج میکردند ولیکن خلاف دستور ابراهیم
عم انضمام شرک بدان میکردند - و تعظیم اصنام بجای می آوردند -
و اهل مال آنان می ساختند - در اسلام آنهمه حرام شد - و حکم ذکر الهی
نافذ گردید - و نصاری از سعی مفا و مروه خود را بازمی داشتند - آن
مشرودع گردید - لقوله تعالی - اِنَّ الصَّغَا وَالْمُرُوَّةَ مِنْ شَعَائِرِ اللّٰهِ ،
خامساً - بیشتر مردم بلا زاد حج میبردند - و اهل مکه را تنگ روزگار
میکردند - و میگفتند که ما متوکلانیم - آن ممنوع شد - که بلا زاد حج
نباید رفت - لقوله تعالی تَزَوَّدُواْ اِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوٰی ،

سادسا - عمره را در ایام حج نامشروع میدانند - جناب سرور
 با کائنات عم در حال حج الوداع امر فرمود که احرام نموده ادلا عمره بجای
 آورده بعد از آن حج بگذارند - اگر چنان نمی شد برای آفانی تکلیفی
 می شد - و برای ایشان تجدید سفر خیلی مشکل می گشت ،
 اصل حج ۴ چهار چیز است - شعث - و تفل - و عجم - و شج - و
 زاد و راحه از شرائط حج است - شعث عبارت از آلوده شدن -
 و تفل - بی خوشبوئی شدن - و عجم بماند کردن آواز است به تنبیه -
 و شج خونریزی کردن است ،

و حقیقت حج تذلل نفس خود است بانواع تقرباً لله الکریم
 و اعلاء لکلمة الله العظیم پس شکل خود را بشکل اخلاص
 و محبت مشکل کردنی است - و بالحقیقه ترک عادت مألوف خود
 گفتی - چنانچه بدترین عادت مألوف جماع است - و ترک آن
 در احرام حج ضرور است - و چون در قانون شرع بالکل سده
 این باب جائز نیست لاجرم وقتاً فوقتاً ترک آن مشروع گردیده -
 چنانچه بحالت احرام حج و اعتکاف و صوم - و پوشیدن جامه دخته برای
 مصائب احرام حرام است - چه در باره دخته نجهلی و شانی و زینتی
 و تفاهری است - لاجرم قاطبه حرام گردیده - بخلاف باره یغرد دخته
 که ستر عورت است - و ترک آن موالادب است - مگر زنان را
 جامه دخته پوشیدن باید - چرا که ستر عورت ایشان شرعاً
 بلا جامه دخته هرگز نمی شود - و آنکه زنان ملک بیگانه در نماز جامه
 دخته نمی پوشند نماز ایشان نمی شود - چرا که ستر عورت ایشان

بغیر جامه دوخته شرعاً نمی شود - و ستر عورت در نماز واجب است -
و بهتر که آن نماز فوت می شود - و چنانکه قبیض و ازار و ردا از ضروریات
پوشش ایشان در نماز است همچنان در حج نیز پوشیدن ایشان
جامه دوخته را ضروریست - و شارع پوشیدن جامه دوخته در احرام
برای زنان روا داشته ،

و کشتن میوه بر تنی برای مباح احرام ناجائز و حرام است - ولیکن کشتن زرافه
جیفه خوار و زغن و موش و عنبر درست است - و ذبح غنایم و خروس و دجاجة
نیز جائز است - و احرام در حج چون نیت و تکبیر است در نماز - و جای
احرام اهل مدینه و الذحیفه - و اهل عراق ذات غرق - و اهل شام - حنفیه -
و اهل نجد قرن المنازل - و اهل یمن یمام است - چرا که حاجی از خانه خویش
حین بر آمدن خود به عزیمت حج احرام کند ره نوردان شامع را تکلیفی کشیدن
خواهد افتاد - از آن رو شارع قریب تر جای موقوفات را بعد احرام فرموده -
تا آفاقی تکلیفی با احرام نکشد - و شارع حج را با عمره یکباره فرض نموده ،
و حج بر دو قسم است - حج مبرور - و حج غیر مبرور - هر که بلا رفت
و حق حج نمود آن حج مبرور است - و جزای حج مبرور جنت است -
و حاجی از روز حج پاک و صاف چون طفلان مادر زادی شود - و بخلاف
آن حج غیر مبرور - لقوله عم حج المبرور لیس له جزاء الا الجنة - و عمره نیز
نصف حج است - و با مصلاح علمای دین عمره حج اصغر است - و عمره مایین
عمره مكثر خطبات مابینهما است - و هر عمره رمضان مساوی یک حج
است - لقوله عم ان العمرة في رمضان تعدل حجة - و در خبر آمده که بنگه
با دمعت استطاعت زاد نور اطمح حج بنگه اردیهودی یا نصرانی شده

خواهد مرد - به بشرک رکن اسلامی مشبه بالخروج من الملة
می شود - یهودی و نصرانی نماز میگذارند اما حج نمیکنند - ازان باعث مسلمانان
تاریک حج نیز بهمان ذروه می رسند

ستردی البهار اینک آن سنت ابراهیمی است - و آن قصه مشهور
است که برای دفع شیطان زده شده بود - یا برای تنبیه نفس خود
بکمالی وجه تنبیه خاص

و هدی برای آنست که بفعل سیدنا ابراهیم عم نفس متنبه شود
و بایاد شود که سیدنا ابراهیم عم طاعة لربه قصه ذبح بسر خویش کرد -
و سیدنا اسمعیل عم را ضی با طاعت پدر و حضرت باری گشت
و سه خلق آنست که انعام حج کرده شود - و سبب سعی مفا
و مرده آنست که با جره مادر سیدنا اسمعیل عم از زمزم تا مناد مرده
دیده بود - و آن دوادوشین برای اولاد ایشان یادگار باقی مانده
و اقب گردیده است - و حرف رکن بمانی الان بر بنامی سیدنا ابراهیم عم
باقی است - و صحر امود از بهشت برنگ سفید رسیده بود - از گناه
گناهکاران این رنگ گرفته - و رکن های دیگر در ایام جا بلیت
متغیر گردیده

و در حج ۳۳ چیز فرض است - احرام در میقات - و وقوف بعرفات -
و طواف زیارت - و ۵۰ پنج چیز واجب است - و قوف مزدلفه - و
سعی - و رمی جمار - و طعن یا فصر - و طواف صدر برای آفامی -
و قوف حافه اما در عرفات حج است - و اگر بر ترتیب سنا حکم حج نفرد
واقع شود کفار به پنج دادنی است - و مزدلفه جائی است که آدم عم

با حوا در عرفات ملاقی شده در اینجا یعنی در مزدلفه شب باش
 شده بود - از آن شب باشی مزدلفه یادگار آدم و حوا تا ایندم
 مشروغ مانده

عمره تعظیم بیت الله است - و احرام حج و عمره بر ۳ سه قسم است
 اولاً - احرام حج مفرد و عمره مفرد
 ثانیاً - قرآن و آن آنکه احرام حج و عمره معا کرده شود
 ثالثاً - تمتع و آن آنکه میقات با احرام عمره تجاوز کرده عمره بجای آورده
 احرام شکسته باز احرام حج نموده شود

و علامت حج مبرور آنست که گاهی از نواهی و مصیبت سرزد نگردد -
 و علامت راغب حج مبرور آنست که دلش بسوی کعبه این مصیبت
 رغبت نکند - و آنکه حج روز جمعه به حج اکبر مشهور است آن یغیر منعارف
 شرعی است - و لیکن اصح آنست که حج روز جمعه برابر هفتاد حج
 روزهای دیگر است - و عمره حج اضر - و حج حج اکبر است - اگر کسی
 بحالت خواب در عرفات باشد حج ادا می شود - میدان عرفات
 میدان قیامت است

زنان را بدون مصیبت شوهر یا محرم ابدی - غیر فاسق به سفر حج رفتن
 جائز نیست - و فقها در تصریح زاد و راه نوشته اند که شخصی
 چنان زاد و راه دارد که به آمد و رفت ادکافی باشد - و نفقه اهلی
 و عیال چندان داشته باشد که تا باز آمدنش از سفر حج وافی
 بود - و حرف او تا آمدنش باقی باشد - لهما فی القاضین - یشترون لوجوب
 الحج ان یملک الزاد و الراحلة ذهابا و ايابا و النفقة لاهله و عیاله من وقت

خروجی که الی رجوعه و ببقی له آلات حرفته کان ملید الحجج و الافلا ،
 زمان را نایب آستانه گفتن باید - هر در آواز ایشان خوف انبعاث

شہوت است - همین است حج و ستر حج ،

و اما طریق بجای آوردن تمامی مناسک حج و عمره و ترتیب آن مع سایر
 امور و ابستان بدان بس مخدومنا الاعظم الاکرم زبدة الافاضل قدوة
 الامثال مولوی محمد عبدالرؤف المتخاص بالوحدید ص ۱۵۰ المبحرید در رساله
 تحفة الحاج تالیف منیف خودش (که در حدود سنه ۱۲۷۷ هجریه
 قدسیه در شهر کلکته بیدریایه طبعش آرمده است) بشرح و بسط تمام رقم
 فرموده است - فمن شاء ان یطلع علیها فلیرجع الیها ،

پرتو پنجاه و ششم

در بیان زکوة

الزکوة اسمٌ مشترکٌ بین عین و معنی - فالعین القدر الذي
 یشخرجه المزکی من النصاب الی الفقیر - والمعنی فعل المزکی الذي
 هو التزکیة و هو الذي اراده الله تعالی فجعل المزکین فاعلین له ،
 زکوة بمعنی تزکیه کردن و زکوة دادن از مال است در صراح - و صاحب
 قاموس گفته زکوة بمعنی نمودن طیب و تطهیر آمده - و شریحاً زکوة
 آنرا گویند که مؤمن مال خود را از ادای زکوة مقدرة شرعیة آن
 طیب و ظاهر کند - تا از میان ادای زکوة مال طیب قبول نموده و نفع
 حال و مال حاصل شود - سعدی علیه الرحمة فرموده ، * بیت *
 زکوة مال هر کس که فضله زرا * چو باغبان ببرد بستاندها بگور

و زکوة نمر دهند را مرگمی و مطهر میکنند از گناهان - و زکوة فرض شریعت
ماست - و بر امت انبیای سلف فرض نبود ،

و عبادت بر ۳ سه قسم است - بدنی محض چون صوم و صلوٰه -
و مالی محض چون زکوة - و مرکب از هر دو چون حج - اعظم ترین اخلاق
حمیده انسانی . جمیع جمعی مرضات جناب باری است - و ایند ب تهذیب
نفسانی طالب خوشنودی حضرت سبحانی - و خداوند کریم نارض است
از بخیل و دوست میدارد جوادر را - لقوله عم لا یجتمع الشّح والایمان
فی قلب ابداء - در محامد زکوة نصوص قرآنی و احادیث نبوی شاهد حال
است - و در زکوة فوائد کثیره است ،

اولاً - مسکینی به تنگی روزگار خود ناله بدرگاه ایزد سبحانه نمود -
رحمت کریمانه جوش زد - و بر قلب زکی سخنی جوادی بارید از بوارق
الهامی بر تونز دل افکند - و رفع حاجت مستغیث شد - و درین مخصوص
نظار کثیره پیش ادنی و اعلی ظاهر است ،

ثانیاً - بسا اوقات خلایق به تنگی معیشت و فحط روزگار و ناسماعت
وقت محتاج می شوند - و باعث نایابی مرزوق جان میدهند و بیجان میشوند -
همه ران اوان جوادران عالی همت و مخیران اهل دولت بتأید خلایق
بارزاق و انفاق شان مستفیض از انوار الهی می شوند - و از اله طذاب
قبر خود می سازند - و بنیت خالصه تقرب بمقرب حضرت لا شریک له
میشوند - چه بخل قوم سلف را به ملاکت انداخته - لقوله عم اتقوا
الشّح فان الشّح اهلک من قبلکم ،

ثالثاً - زکوة تمیز نفس است از دفع شح - و شح مضر مناد

اداست که بالفت مال قرین شمع شد - و او مبتلا خواهد شد بفتاب
 دردناک از گور الهی ان یشاء الله - و بنترین زکوة مهذب می شود
 نقص انسانی و معرف می شود. بخوش اخلاقی و حسن ساد - و سقیض می گردد
 از انوار قدس - چه سخاوت مترقی می کند مردم را از هیئت حسیه
 دنیه - زیرا که سخاوت بر آسره قاهره بهیمنه است بقوت ملکی - و
 دافع ممال نفسی - و بسا مزاج سلیم مخلوق اند برقت جنبیه و انوار ملکیه که
 طبیعت شان بخود منبعت بر انفاق مال می گردد بر حسب احتیاج محتاجین -
 و لا کلام صدقات مکثر خطیبات است - و اکثر علما سوای شرک (العباد
 باسمه) که با هر راه شامل این خطیبات کرده اند - قال عم - فان الصدقات
 مکفر الخطیبات و تزيد فی البرکات - و ایضا قال عم - ان الصدقة
 تطفي الخطیئة كما تطفي الماء النار ،

رابعاً - حب مال بدترین اخلاق و مذموم ترین عادات است - چه
 آنکه دوست میدارند مال را و دنیا را بحرص و شمره - آنانند داخل
 فحوا می قوله تعالی - وَیُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا کَلَّا اِذَا دُکِّتِ الْاَرْضُ
 دُکَادُکًا ،

خامساً - مصلحت نظام مدیره موقوف است بر بذل مال - تا محتاجین
 و فقرا از انهماک به جوع و بطش و ارمان شوند - و چون در بذل مال
 به چو فواید ستوده عوائد مند میج است از ان رو خداوند کریم بخاوندی
 کریمانه برین است مرحومه زکوة مال را فرض مطلق گردانیده ،

و در قرآن مجید با ذکر صلوة هر جا ذکر زکوة را فرموده - و در هشاد
 و دو جا از ان تفخیم زکوة ظاهر کرده - تا افراطی و تفریطی و انفع نگردد -

و دهنندگان را گران جانی حاصل نباشد - و تکلیفی مالایطاق دست
ندهد - و از برای آن تقدیر و تخمین زکوة و مال فرموده که از آن
مقدرات شرعی نه کسی را تاهفی رسد و نه مال را تاهفی ،

و برای ادای زکوة حریت و اسلام و عاقل و بالغ شدن ضروری -
و برای ملک مالکیت تامه و فارغ از حاجت اصحابه و دین و نصاب
کامل شدن در کار - و مرد و حول بر مال لازم - چنانچه برای کتاب
و رای تجارت زکوة نیست - و بیان نصاب در فطره گذشته -
و حول حول فمری است - و هر که مالک شد باید شش اتمام حول باید ،
و زکوة بر ۳ سه چیز مقدار است ،

اولاً - اصناف معاشیه ' متناسله ' هائمه '

ثانیاً - زروع ،

ثالثاً - تجارت ،

قسم اول ۱ بیل و بنر و گاو میش و غنایم - و قسم ثانی اقوات
و ثمار - و قسم ثالث از اشبائیکه بخربد و فروخت رجای ربح
داشته شود ،

و مستحق زکوة محتاجانند - اعنی فقرا و مساکین و ابنای سبیل و
غارمین و عاملی که بگرفت صدقات و عشر مامورانند - و مکاتبین که استعانت
برای آزادی رقبات خودشان میکنند - و مدیونی که ادر را صورت ادای
دین بیکبار نبوده باشد - فقرا آنانند که مالک مادون نصاب اند - و
مسکین آنکه برای او چیزی نیست - و ابن السبیل آنانند که غریب
منقطع المال اند - و غارمین مجاهدین تهیدست اند - ولیکن ازین مستحقان

مستنقن عالم افضل است از جاهل - لما فی العالمگیری - التصدق
 علی الفقیر لعالم افضل من التصدق علی الجاهل کذا فی الزاهدی -
 و زکوة دادن جائز نیست رکسی را که مات نصاب باشد بکدامین وجه -
 لما فی الهدایه - لا يجوز دفع الزکوة الی من یملك نصاباً من ای مال
 کان - او - و هکذا فی العالمگیری - و زکوة سوای مستحقین اهل اسلام
 دیگر امر دادن نیز درست نیست - و اگر داده شود ادا بزکوة نخواهد شد -
 لما فی القاضینان - ولا يجوز صرف الزکوة الی الکافر حربياً کان اودمیاً -
 و اهل بدعت را نیز زکوة دادن درست نیست - لما فی الدر المنثور
 لا يجوز دفعها لاهل البدع - و بنی هاشم را نیز زکوة دادن درست نیست
 لقوله عم - ان هذا الصدقات انما هی اوساخ الناس و انها لا تحل
 لمحمد عم ولا لآل محمد عم - و لما فی القاضینان - بنو هاشم الذین
 لا یحل لهم التصدق آل عباس و آل علی و آل عقیل و آل جعفر
 و ولد حارث بن عبد المطلب رض - او -

و شرطاً مکروه است فرستادن زکوة از جای بود باش خود بجای دیگر - ولیکن
 با دفع کراهت نیز بجای دیگر از برای اقارب محتاج فرستادن جائز است -
 لما فی العالمگیری - و یکره نقل الزکوة من بلد الی بلد الا ان ینقلها
 الانسان الی قرابة - الی قوله - و ان کان مکروهاً - و لما فی الفتاوی
 الشراعیه - الافضل ان یتصدق بزکوة ماله علی فقراء بلده فیها
 النصاب و لا یخرجها الی موضع اخر الا اذا کانت نمه اقرباء محتاج
 و در تقسیم بر اقارب اعتبار عصبه و ذوی الارحام است - و جانب پدر را
 بر جانب مادر است - و در تصدق بزکوة بر مکان وضع مال را

اعتبار است - لما فی العالمگیری - المعتبر فی الزکوة مکان المال -
و بغوض مال زکوة قیمت آن مال دادن درست است - لما فی
الفاہینان - و يجوز دفع القيمة فی الزکوة - و لما فی الفادی السراجیة
دفع القيمة فی باب الزکوة جائز ،

و زکوة و فطره و جمیع صدقات از دست راست خویش بدست
مستحق باید داد - به صدقات را خداوند کریم بید خود میگیرد - پیش
از آنکه بید سائل می آید - لغیر عم - ان الصدقة تقع بید الله عز وجل
قبل ان يقع بید السائل - و در تقسیم زکوة چون تقسیم فطره شخص
واحد را دادن افضل است اگر بقدر نصاب نباشد - لما فی العالمگیری
و الدفع الي الواحد افضل اذا لم یکن المدفوع نصابا - ۱۰

در کم از ۵ پنجم شتر زکوة نیست - و در مادون ۲۵ بیست و پنجم شتر
در هر ۵ پنجم یک کوسبند زکوة است - (بشرطیکه آن شتر آن
در هرگاه هر مد و یک سال تمام بگذرد - و بر شتر آنیکه در خانه علف
خورند زکوة واجب نیست) و بر ۲۵ بیست و پنجم شتر یک ماده پنجم شتر
که در سنه دومین پانها ده باشد - تا ۳۵ سی و پنجم شتر - و بر بالای آن
تا ۴۵ چهل و پنجم شتر یک ماده پنجم شتر که ۳۵ سوم سال نهاده باشد -
و بر بالای آن تا ۶۰ شصت شتر یک ماده پنجم شتر که ۶۰ سال چارمین
پانها ده باشد - و بر بالای آن تا ۷۵ هفتاد و پنجم یک ماده پنجم که
سال پنجمین پانها ده باشد - و بر بالای آن تا ۹۰ نود و ۲ دو ماده پنجم شتر
که ۱۲۰ سوم پانها ده باشد - و بر بالای آن تا ۱۲۰ یکصد و بیست -
۲ دو ماده پنجم شتر که ۱۴۰ چهارم پانها ده باشد - و بر بالای آن

تا ۴۵ چهل و پنج (زائد بر یکصد و بیست) مذکور الفوق در هر ۵ پنج
یک شاة - و بر بالای آن باز به حساب مرقومه بالا زکوة دادنی است ،
در گاو و گاو میش بکم از ۳۰ سی زکوة نیست - و از ۳۰ سی
تا ۳۹ سی و نزدیک گو ساله نریاماده که ۲ سال ۲ دوم پانها ده باشد - و هر
۴۰ چهل - یک گو ساله نریاماده که در سال ۳ سوم پانها ده باشد - و بر بالای
آن تا ۶۰ شصت به حساب آن - و بر ۶۰ شصت دو چند آنچه بر ۳۰ سی
مذکور شد - یعنی ۲ و گو ساله نریاماده که در سال ۲ دوم پانها ده باشد -
و بعد از آن بر هر ۳۰ سی یک گو ساله نریاماده که در سال ۲ دوم پانها ده
باشد - و بر هر چهل یک گو ساله نریاماده که در سال ۳ سوم پانها ده باشد ،
و در غنایم بکم از ۴۰ چهل زکوة نیست - و از ۴۰ چهل تا ۱۲۰ یکصد
و بیست - گو سپند واحد - و بر بالای آن تا ۲۰۰ دوهصد ۲ دو گو سپند -
و به همین طور بر هر صد یک گو سپند زکوة واجب است ،

باید دانست که در غنایم بز و میش داخل اند ،

و در زروع و ثمار عشر آن زکوة است ،

و در طلا بکم از بیست مثقال زکوة دادن ضرور نیست - و نیز در نقره
بکم از ۲۰۰ دوهصد در هم زکوة واجب نمی شود - و در ۲۰۰ دوهصد در هم نقره و
بر بالای آن هر قدر یک باشد و در ۲۰ بیست مثقال طلا و بر بالای آن هر قدر یک
شود حصه چهلیم آن زکوة دادنی است - خواه آن طلا و نقره از قسم
زیورات باشد یا اسباب و اجناس - و خواه گداخته باشد یا
غیر آن - و شرفای طلا و نقره غرض تجارت شرط نیست ،
در زر و اشرفی مروج بر وفق درهم و مثقال شعی زکوة واجب

خواهد شد - لما فی الفتاوی الساجیه - الزکوة فی الفلوس الرائجة
 كما فی درهمنا الیوم لا نجب مالہم تکت قیمتها مائتی درهم من
 الدراهم النبی تغلب النقرة فیها علی الغش او عشرين مثقالا من
 الذهب ولا یشرط فیها التجارة - اهـ ،

و یک درهم شرعی بر ۷۰ مثقال جو - و مثقال شرعی بر ۱۰۰ مثقال جو می شود -
 لما فی الدر المختار - فیکون الدرهم الشرعی سبعین شعيرة و المثقال
 مائة شعيرة - اهـ - ولیکن اعتبار وزن بوزن مکہ معظمه است - لما فی
 الاشباه و الظواهر - الاعتبار لوزن مکة - اهـ ،
 و دو صد درهم باعتبار سکه مردجه دینار ما ۵۰ پنجاه روپیہ می شود -
 كما حققه اکثر العلماء الدهلوی ،

و نیز بر نوت و پراسری نوت که هر دو کاغذ زراست - باعتبار
 دراهم زکوة واجب خواهد شد - چه پذیریم آن نوت یا زر نقد موجود
 بدست می باشد و درای مذکوره بالا در دیگر اجناس تجارت باعتبار
 قیمت هر وفق دراهم زکوة واجب خواهد شد ،
 و براسپ زکوة نیست اگر برای تجارت نباشد - اللهم زدني
 علما و انفعني به و ارزقني نصيب صحبة الصالحين ،

پرتو پنجاه و هفتم

کتاب الصيد و الذبایح

صید در لغت بمعنی شکار کردن است - و عموما شکار کرده شده را

گویند - افعی مصدر مبنی علی المفعول است - صاحب مظلانی
 و اشعات اللغات فرموده که چنین ثابت شده که نفس نفیس
 حضرت رحالت مآب معلم گاهی شکار کرده - ولیکن انصره آن
 فرموده - و اجماع بر آن منعقد است ،

و ذبح بفتح و کسر بمعنی گلو بردن مذبح آمده - و بعد از آن
 بار اقدوم بر نهج شرعی مستقیم گردیده ،

مخفی نیست که حصول و اکتساب سعادت انسانی موقوف بر حفظ
 صحت بدنی و دفع امراض جسمانی و روحانی است - و بالاجمال
 بر حضرات حکماء روحانی و جسمانی صحت انسانی و طاقیت ابدانی را
 موقوف علیهاست مراغذیه و اشربه مناسب حال - چه اکثر اوقات
 باغذیه بارده طامضه آنهاست قوت جسمانی و عروض عوارض مهالکه ابدانی
 میگردد - و بسا آن چنان اغذیه است که به کیاس و کیوسس آن
 نبات دینه خبیثه نفس انسانی توله می شود - و بهیچان و صورت
 آن قوت انسان مستقیم با شیطا طین و دور دست از ملائکه اعلی
 میگردد - پس ضرر افتاد که نفس انسان محتاط باشد از استعمال آن
 اغذیه فاسده - و تصریح آن فاسدات در مبادی بس ضرر - و عالم آن
 اجماع است را واجب و لابدی - از آن رو برضی از آن مکثوب میگردد ،
 انسان را هر آن از ماکولات فاسده که اجتناب واجب است
 خداوند کریم آنرا با نسمای چند منقسم گردانیده ،

اولاً - خداوند کریم به غضب قاهره و نصفت عارله قومی را از
 سفاقت شان سبنا به غضب خود فرموده بشکل جانوران همشکل

و مسج ساخته - چون بوزینه و خنزیر - که این جانوران بدترین جانوران
و منضوب علیهم اند نزد حضرت خداوند کریم - و قومی باعث لعنت
و غضب باری همشکل آن جانوران منضوب علیهم گردیده اند - و
برای آن جانوران از تیر رحمت در شایع ضلالت افتاده اند -
پس خون و لحم آن جانوران نیز غالباً اشد ناپاک بوده است - حتی که
نیکیا هم فرموده که خنزیر بلائی است در دنیا نازمانیکه حضرت عیسی هم
باز تشریف در دنیا آورده قتل عام جنس خنازیر نمکند - بنا بر آن از
خوردن گوشت این جانوران اشد احتراز ضرور و واجب است
اسلامی است - و شارع بخوردن خنزیر مصلحتی در حرمه اشد تاکید
نهی فرموده - و چون بوزینه و موش کسی نمی خورد ازان از خوردنشن
نهی تاکید فرموده - تا نفس انسانی بخوردن آن گوشت خصامت
مضر مایکات روحانی انسانی پیدا نکند

فانیاً - جانوران سباع اعنی درنده که خلقت ایشان بر فحش
و جرح و صولت و قسوت قالب است - بهضم گوشت این جانوران
خون متولد در نفس انسانی نفس انسان را بهمان خلعت مبتلا
میکند - ازان باعث آن جانوران را خداوند کریم حرام کرده

فانلاً - جانورانی که خلقت جبلی شان منبیهت بر ایذای ناس
است - آن جانوران قبول الهام شیطانی نموده اند - چون مار و کرم
و غیر ذاک - پس شرعاً خوردن لحم شان حرام شده

رابعاً - جانورانی که مستتر اخذ داند چون غاره و حشرات
الارض - لحم اینها نیز حرام گردیده

خامساً - جانورانیکه میبشتشان در نجاسات دنیه است و حیث
خوارک و مخمرات آنهاست حتی که ابد این شان نامش از آن گردیده -
تند می آنها نیز حرام شده ،

سادساً - حمار که آواز شان محبوب شیاطین است - و اندک شدن
آواز حمار تعوذ خواندن مشروع است - لقوله عم - اذا سمعتم نهنق
الحمار فتنعوا بالله من الشيطان فانه رأى شیطانا - لحمش نیز
حرام گردیده ،

سابعاً - میت و متردیه و نطیح و خورده سباع که در آن همیت
آن جانوران اثر میکند - و این همه گوشت بدن جوت خبائث موزیه
نگردیده - که خداوند کریم مصلحت بندگان خود را از خوردن آن گوشتها
نهی فرموده حرام ساخته - و نیز جمهوری اطمینانی موافق اند بر آنکه
گوشت جانوران مکتوبه بالا مضر ابدان انسانی است - پس خوردن
گوشت آن جانوران حرام است طباً و شرعاً ،

ثامناً - ذبح مشرکین و ما اهل به لغیر الله خواه عند الذبح باشد
یا قبل آن حرام - چه پیشین مشرکین عرب بدان نهج یعنی باهمال
ذبح می کردند - و گاهی فقه گاهو نیز به عمل می آوردند - از آن رو شارع
از خوردن گوشت آن ذبیحه نهی تاکید می فرموده - چرا که فحج ذبح بحدی
اثر میکند - پس ضرور افتاد که از آن روح جانوران ماکول بنام خدا
گردد شود - زیرا که چون خداوند کریم ایاحت ملی مارز قهم من بهیمة
الا طعام کرامت فرموده بنام خداوند کریم قبول آن نعمت کردن
ضرور - ورنه کفران نعمت لازم می آید ،

تامعاً - بمحو سس افشردگی گاو و شتر شکم نموده جانوران ماکول
را می خوردند - و در شریعتنا آن چنان استعمال حرام گردیده ذبح
و سحر در اراقه دم مشروع شده - و در ذبح دو فائده است
اولاً - اراقه دم مسفوح که آن غالباً نجس و حرام است
ثانیاً - ذبح و نحر شکاری از شعائر مات صغیه است - و باید که
اهل اسلام بانصرام شعائر مات صغیه خویش باهتمام تمام
مهندب نفس باشند - و بدین دتیره ذبح و نحر از انبیای ماسف
مشروع بوده است

ذبح بر دو قسم است - اضطراری - و اختیاری - ذبح اضطراری
طعن و جرح و خونریزی از هر موضعی که شود بوده است - لهما فی فادی
السراجیه - قال رضي الله عنه الذکوة الاضطراریة هو الطعن
و الجرح و انهار الدم فی ای موضع کان که ذکر آن بعد ازین می آید -
و اما ذکوة اختیاری بس رکن آن ذبح است در گوسفند و گاو و غیره
و نحر در شتر - لهما فی العالمگیری - و اما الاختیاریة فرکنها الذبح
فیما یذبح من الشاة و البقر و النحر فیما ینحر و هو الابل - اه - و ذبح
مشروع است برای جانوران انسی که آن جانوران بلا ضرورت
بمخربندج اضطراری حلال نخواهند شد - لهما فی العالمگیری - الاصل
ان الانمی اذا قوحش و وقع العجز عن الذکوة الاختیاریة یحل
بالذکوة الاضطراریة کذا فی الظهیریة - چنانچه ما کبایه بر شجر آذینان
شد و صاحبش بآن رسیدن نمی تواند و خوف مرگش نیز لاحق
اندر آن حالت بذبح اضطراری تیر انداختن حلال خواهد شد - لهما فی

الفتادی السراجیه - و دجاجة تعلقت بشجرة لا یصل الیه صاحبها
و یخاف علیہ الموت فرماها فانه یؤکل - ۱۰ - و در ذکوة اختیاری بریدن
طاقوم که مجرای نفس است و مری که مجرای طعام است و دورگ
که جانبین کردن واقع است و آنرا اودجان نامند و از آن دورگ آمد شد
دم سفوح است - ضروری است - پس اگر آن چهار چیز وقت ذبح
بالکل نبریده شد پس آن ذبیحه بالاتفاق حلال است - و اگر اکثر آن چهار
بریده شد پس حسب قول مفتیان بر امام ابو حنیفه آن مذبوح حلال
خواهد شد - لما فی البیضاوی - الذکوة فی الشرع تقطع الحلقوم
و المری - ۱۰ - و لما فی العالمگیری - العروق التي تقطع فی الذکوة
اربعة الحلقوم و هو مجری النفس و المری و هو مجری الطعام
و الودجان و هما عرقان فی جانب الرقبة یجری فیهما الدم فان
قطعت کل الاربعة حلت الذبیحة و ان قطع اکثرها فذلک عند ابی حنیفة
رح - و فی فتاوی السراجیه - موضع الذکوة الاختیاریة ما بین
اللینة و اللحنین - و فی الهدایة - العروق التي یقطع فی الذکوة
اربعة الحلقوم و المری و الودجان

و ضروری است که ذبح قبل مرگ واقع شود - سوامی مید که حکم آن
هرگاه است - و علامت حیات قبل الذبح دو چیز است - حرکت مذبوح
بعد از ذبح - یا برآمدن خون از وی - و اگر بخوبی علم حیات مذبوح
قبل ذبح بوده باشد پس لمناظر این دو امر غیر ضروری است - لما
فی الفاضلینان - ان علم حیاته عند الذبح و لم یتحرک و لم ینخرج
منه الدم اصلا اکل - و لما فی العالمگیری - ذکر فی بعض الفتاوی

انه لابد من احداً شهيئين إما النحرى وإما خروج الدم فان لم توجد
لا يحل - وإضافه - اما ان اعلمت حياتها بقينا وقت الذبح
أكل بكل حال،

و برای شتر نحر است - و اگر کسی ذبح کند جائز خواهد شد
با کراهت - و در گاو و گوسفند ذبح مسنون است - و اگر کسی نحر
کند جائز خواهد شد با کراهت - لما فی الهدایه - و المستحب للملا بل
النحر فان ذبحها جاز و یکره و المستحب فی البقر و الغنم الذبح
فان نحرهما جاز و یکره،

ذبح مسلمانان و یهودیان و نصاری و زمان مسلمانان و یهودیان
و نصاری درست است - و طفلان ایشان اگر بادی بسم الله
و ضبط آن حیثیتی دارند ذبح آنان نیز حلال خواهد شد - ورنه
نخواهد شد - و یهودی و نصاری اگر با بسم عزیر یا مسیم عم
ذبح کنند آن ذبیحه حرام است - و ذبح مشرک و بت پرست
و آفتاب پرست حرام است - لما فی الهدایه - ذبیحة المسلم
والکتابی حلال - و لما فی الطهیریه - ان یرکون ملته التوحید
دعوی و اعتقاداً کالمسلم او دعوی لا اعتقاداً کالکتابی - و لما فی
الفاضلین - کن ذبیحة الیهودی و النصرانی حلال لما فی العالم کبیری
منها ان یرکون مساماً او کتابیاً فلا یؤکل ذبیحة اهل الشرک و المرتد -
اه - و اضافیه - و المرأة المسلمة و الکتابیه فی الذبح کالرجل -
اه - و لما فی التماخینان - و صنف منهم یرکون النبوة و یرکون
اصلاً و یعبدون الشمس فهم کعبدة الارثان لا یؤکل معیدهم ولا یحل

ذبیحتهم - اه - ولها فی الهدایه - و یحل اذا کان یعقل التسمیة
والذبیحة و یضبط وان کان صبیاً او مجنوناً او امرأة اما اذا کان
لا یضبط ولا یعقل التسمیة فالذبیحة لا تحل ولها فی الکفایه -
انما یحل ذبیحة الکتابی فیما اذا لم یذكر وقت الذبح اسم مزیر
او اسم مسمی واما اذا ذکر ذلک فلا یحل

ضرور است کہ ذبح کنند وقت ذبح بسم الله الله اکبر گوید
بهر زبانیکه خواست باشد - و اگر ذابح قصد ترک بسم الله کند
ذبحه حرام و غیر قابل خوردن خواهد شد - و نیز اگر وقت ذبح دیگر
بسم الله گوید و ذابح ساکت باشد غیر فراموش ذبحه حرام
خواهد شد - و در هر ذبح جداگانه بسم الله گفتن ضروری است -
و در میان بسم الله و ذبح سه عمل باید کرد که باقی ذبح حرام می شود -
و جیزی دعا قائل تسمیه و بعد ذبح خواندن ممنوع نیست - و اگر سهواً
ترک بسم الله نموده باشد ذبیحه حرام نمی شود - لها فی العالم الکبری
ومن شرائط التسمیة ان یکون التسمیة من الذابح حتی لو سمی
غیره والذابح ساکت و هوذا کر غیر ذاس لا یحل - و ایضاً فی -
ومنها التسمیة حاله ان کوة عندنا بای اسم کان الی آخر القول -
سواء کانت التسمیة بالعربیة او بالفارسیة او الی لسان کان آه -
و ایضاً فی - لا بد ان تجد ذلک ذبیحة تسمیة علی حدة و ایضاً فی -
المستحب ان یقول بسم الله الله اکبر بدون الواو - و هو الواو یکره
وفی الهدایه - وان ترک الذابح التسمیة عمداً فالذبیحة مبیحة
لا تؤکل - و ایضاً فی - لقوله هم المسلم ینبئ علی اسم الله تعالی

سمی اولم بسم - و فی الدر المختار - والدعاء قبل التسمية او
 بعد الذبح لا بأس به - بیشتر مشر کین عرب میتة میخورند - و
 محضور رسالت مآب معلم عرضه دادند که گو سپند مرده کشته کیست
 سید العالمین عمر فرمود که کشته آفریننده است - بی ادبانه گفتند
 که او عجبا کشته یاران تو و سنگ و جرج طلال و پاک است - و کشته
 خدا حرام و ناپاک - از آن و سوسه بخاطر اهل اسلام بیداشد -
 خداوند کریم بنهی تا کیدی مؤمنان را به نخوردن جانور اینکه بنام خدا ذبح
 نشده انداز فرموده و بشارت داده - قوله تعالی - وَلَا تَأْكُلُوا
 مِمَّا لَمْ يُذْكَرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ - اما ابو حنبله رح سیانرا
 بجواز راه داده

و خوردن میتة فسق است - اعنی مذبوحه که به بسم الله ذبح نشد
 خوردن آن مذبوحه فسق است - لما فی الکشاف - و انْ أَكَلَهُ لَفِسْقٌ
 او جعل مالم ین ذکر بسم الله علیه فی نفسه فسقا
 و جائز است ذبح بقشر قصب که آرایطه می نامند - و از مرده که آن
 سنگ سفید بر تیز است مثل کارد - و از هر شی که از آن خونریزی
 شدن تواند - و مستحب آنست که ذبح کرده شود بالآهنی بر تیز چون کارد و شمشیر
 و غیر ذلک - و صحیح آنست که بغیر آله آهنی ذبح مکروه است - اما
 خوردن آن جانور جائز و در سب است - لما فی الهدایة - و يجوز
 الذبح باللیطة والمروءة وكل شیء انهر الدم - آه - و لما فی الدر
 المختار - او بلیطة ای قشر قصب او مروءة هی حجابیض
 کالکین یدبح بها الی اخر القول حل مند نامع الکراهة

ولما فی العالمگیری وینسحب فی الذبیم حالة الاختیار ان یکون
ذلک بآلة حادّة من الحدید کالسکین والسیف ونحو ذلک
ویکرة بغير الحدید،

وسنت است که جانور ذبح شدنی را قبله رخ کرده خوابانیده ذبح
کرده شود و شتر را برپا قائم داشتہ نحر کرده خواهد شد - و اگر
قبله رخ نکرد ذبح کرده شود مکروه خواهد شد - لما فی العالمگیری -
والسنة أن ینحرق قائماً معقول الید اليسری فان اصبغه جاز والاول
افضل والسنة فی الشاة والبقران ینبیه مضطجعه لآنة امکان لقطع
العروق ویستقبل القبلة فی الجمیع - ولما فی البحور الا خلاطی - اذا
ذبحها بغير توجه القبلة حلت ولکن یکره - ولما فی الدر المختار
وکره ترک التوجه الی القبلة لمخالفة السنة،

اگر کسی بآمن که امی امیر یا بزرگ که امی جانور ذبح کند گو وقت
ذبح نام خدا ذکر کرده شود تا هم مذبح حرام خواهد شد - چرا که داخل ما اهل
به لغیر الله شد - و اگر بزرگی ضیافت مهمان ذبح کند حرام نخواهد شد -
لما فی الشیخ و النظار - دیم لتقدم الامیر او لواحد من العطاء یحرم
ولو ذکر الله و الضیف لا - ولما فی الدر المختار - یحرم لانه اهل به
لغیر الله ولو وصله ذکر اسم الله تعالی ولو ذبح للضيف لا یحرم لانه
سنة الخلیل و اکرام الضیف و اکرام الله تعالی،

باید دانست که حیوانات ماکول برد و قسم اند - قسمی از ان را بلا ذبح
خوردن حلال است - و قسمی بذبح - همه حیوانات برد و قسم اند - یکی معیشت
بر ریا میکنند - و دیگری معیشت بخشکی - حیوانات دریانی جماعه حرام - مگر بندها

ماهی بانواع طلال است - و رای طافی که عبارت از خود بخود مرده باشد
 لها فی العالمگیری - الا السمک حاصه فانه یحل اكله الا ما طغامنه -
 و لها فی الدر المختار - و انواع السمک بلا ذکوة - و مار ماهی
 و بریت نیز طلال است - لها فی الکفایه - لا یاس باکل الجریث و المار
 الماهی و هما ذوعان من السمک ،

ماهی و مانخ در جانوران بحری و بری بلا ذبح خوردن طلال - لها
 فی السراجیه - انواع السمک و الجراد حلال لا یشتراط فیه
 الذکوة - و فی العالمگیری - لا یاس باکل الجریث و المار الماهی
 بلا ذکوة - آه - مانخ مرده نیز طلال است خواه بسبب خاص مرده باشد
 یا بلا سبب - لها فی العالمگیری - الجراد یؤکل مات بعلة او بعیر حله - آه -

قاعده کلیه طلت و حرمت ماهی آنست که اگر ماهی بلا سبب
 جدید مرده باشد اعنی خود بخود مرده باشد آن ماهی حرام است - و اگر
 بوجه خاص چون تنگی مکان یا جدا شدن از آب یا مقید شدن از
 اختیار خود بمیرد طلال است - و ماهی که خود بخود بمیرد آن ماهی را
 طافی میگویند - لها فی الکفایه - المراد من الطافی ما يموت حتف
 انفة من غیر سبب حادث - و لها فی العالمگیری - و الاصل ان
 السمک مني مات بسبب حادث حل اكله و ان مات حتف
 انفة لا یسبب ظاهر لا یحل اكله - لیکن ماهی که از ناپیدن آب
 یا از سردی آب بمیرد پیش امام ابو حنیفه و ابو یوسف و جمہما حرام
 است - و پیش امام محمد رح طلال - و فتوی بر قول امام محمد رح است -
 لها فی العالمگیری - و روی عن محمد رح انه یؤکل لانه مات بآفة

ولانه قد يموت بسبب برودة الماء وكدورته فيحال بالموت عليه - وهذا ارفق بالناس - كذا في محيط السرخسى - وعليه الفتوى - وكذا في الجواهر الاخلاطى - وليكن انبساط آنست که به قول شيخین اتباع کنند - و صاحب کفایه غالباً بسوی حرمت میل کرده - لها فی الکفایة - اما اذا ماتت بحر الماء او بودة ففیه روایتان فی احد الروایتین یؤکل او جود السبب لموتها وفي رواية أخرى لا یؤکل لان الماء لا یقتل السمک حاراً کان او بارداً - ماهی که در بطن ماهی یافتہ شود خوردنش جائز است - لها فی الکفایة - لو وجد فی بطن السمک سمکة اخرى فانها تؤکل لان ضیق المکان سبب لموتها - و اگر سمگی قدری از ماهی خورده و بعد از آن چون شکم آن ماهی باره کرده شد درون شکمش ماهی دیگر صحیح یافتہ شد - پس درین حال نیز آن ماهی که از شکمش برآمده طلال است و خوردن آن درست - لها فی العالمگیری - وان اکلها کلب فشق بطنها فخرجت السمکة تؤکل اذا ماتت صحیحة ، جانوران بری بر چند قسم اند - آنسی اهلای - و آنسی متوحش - و متوحش - و جملة آن بر سه قسم اند - اولاً - انکه برای شان قاطبة خون نیست چون مانع و زنبور و گیس و عنکبوت و غیر آن - پس سواى مانع اقسام این قسم خوردن حرام - و مانع طال بالاتفاق است - لها فی العالمگیری - فما لادم له مثل الجراد والزنبور والذباب والعنکبوت والخنفاء والعقرب والبغاء ونحوها لا یحل اكله الا الجراد خاصة - ثانیا - جانور انیکه برای شان دم سفوح

یعنی خون جاری نیست - چون مار و مشرقات الارض و ابن عرس
و موش و غیره - و اینها بالاتفاق منتهی حشی ماحرام - و خوردن این
جانوران ناجائز - لما فی العالمگیری - و لا خلاف فی حرمة هذه الاشياء -
ثالثاً - آن قسم جانوران که در اجسام شان هر قسم خون است -
و آن بر چند قسم است - اولاً - مستانس اهلی - چون شتر و گاو
و غنم که بالاتفاق طلال است - ثانیاً - متوحش - چون آهو و بغل و وحش
و ابل و وحش بالاتفاق طلال - ثالثاً - مستانس سبع چون سگ
و گربه اهلی و نهید بالاتفاق حرام - و متوحش سبع - و ذیناب سبع -
چون شیر و غیره جمله حرام - و سبع آرا گویند که آزار دهنده باشد -
و ذیناب آرا گویند که از دندان قرین ترین ربایات شکار میکنند -
و عادت شان آزار دادن باشد - لما فی الدار المختار - و لا یحل
دو ناب * یصید بنابه فخرج نحو البعیر * او مخلب * یصید
بمخلبه ای ظفیره فخرج نحو الحمامة * من سبع * بیان لذیناب
و السبع کل مخنطف منتهی جارح قاتل عادة او طیر - اه - نهی
عادت سبع است - و خطف عادت طیر است - و فی التحقیق
طیر بختاب و سبع بدن ان شکار میکنند - و الی جارح این
هر دو همین است - لما فی الکفایة - قالوا المراد بالذیناب و المخلب
ما هو سلاح منهما بان یصید بهما - ولیکن گاو میش داخل بگاو
است - و در بیان اضحیه بیان آن در گذشت - و فرحشی طلال
است اگر چه اهلی هم شود - لما فی العالمگیری - الحمار الوحشی
اذا صار اهلیا یو ضم الیه الا کاف فانه یو کل - و فر اهلی حرام

است - اگر چه بعضی هم شود - لما فی العالمگیری - واما الحمار الالهلی
فلحمه حرام کذاک لینه و شحمه و الالهلی اذا توحش لا یؤکل ،
خرکونی جلال است لما فی الهدایه - لا بأس باکل الارنب - استر
که بعضی آنرا بغل میگویند اگر مادرش خرباشد حرام - و اگر مادرش
گاویا دیگر جانور طلال باشد طلال است - لما فی الدر المختار -
البغل الذی أمه حماره حرام فلو أمه بقرة اکل اتفاقاً ولو فرس
فکامه - و در اسب اختلاف علماء امت - ابو حنیفه رح حرام گفته -
و صاحبین جلال گفته - و در المختار نوشته که امام ابو حنیفه رح
سه روز قبل از موت خود از بیان حرمت اسب رجوع فرموده -
و بر حلت فتوی داده - و در فتاوی سراجیه و کنایه مرقوم است
که امام عبدالرحیم الکرمنی بخواب استقامی این مسئله از
ابو حنیفه رح کرده کراهت تحریم ثابت نموده - و فاضل خان
تصفیه فرموده که احتیاط آنست که اسب نخورده شود گو فی التحقیق
خوردن نادرست نبوده باشد - و نوشیدن شیر اسب بالاتفاق
حلال است - زیرا چه بدان تقلیل آله جهاد نمیشود - و لما فی العالمگیری -
یکره لحم الخیل فی قول ابی حنیفه رح خلافا لصاحبیه - ۱۰ -
و فی القاضینجان - ما قال ابو حنیفه رح احوط و ما قال اوسع -
آه - و فی الدر المختار - و الخیل عندهما و الشافعی تحل و قیل
ابو حنیفه رح رجوع قبل موته بثلاثة آیام و ملیه الفتوی و لا بأس
بلبنها علی الوجه - و فی فتاوی سراجیه - حکي ان الامام
عبدالرحیم الکرمنی سأل ابا حنیفه رح فی المنام عن کیفیته

قال كراهية التحريم يا عبد الرحيم - اه - وفي كفاية - لا بأس
بلمنه لانه ليس في شربة تقليل آلة الجهاد

اگر از شکم جانور را کول مذبح بجه مزه بر آید بالا نشان حرام
است - اگر زنده بر آید و ذبح نگردد شود و بهریر - بقول منفي به ابو حنیفه روح
حرام است - وحسب قول امام ابو حنیفه روح ذبح جانوران زاینده
مکروه است - لما فی القاضی خان - جنین الناقة اذا خرج ميتا بعد
ذبحها حرام فی قول ابی حنیفه روح - وایضا فی - لان هذه
الجنین لا یتذککي بذکوة الام یشعر ان الجنین مفرد بحکمه
لم یتذک بذکوة امه - وفي القاضیخان - شاة او بقرة اشرفت
على الولادة فالواحدة ذبحها لانه تضییع الولد وهذا قول
ابی حنیفه روح - اه

گاو و گوسفند یکدمه ام نجس میخورد و عادتش نجس و نجیف خواری
گردد - حتی که شیرش و بدنش منعفن شود - خوردن گوشت آن جانور
درست نیست - و اگر گاه خورده باشد خوردن گوشت و شیر آن
جانور مکروه نیست - و جانوران نجس خواری را جلاله میگویند -
مناسب آنست که تا سه روز آن جانور را نراستند و آشته ذبح کرده
شود - لما فی العالمگیری - وروی ابو یوسف روح من ابی حنیفه روح
انما تحبس ثلثة ايام وروی ابن رستم من محمد روح فی الناقة
الجلالة و الشاة الجلالة و البقرة الجلال انها تکون جلالة اذا
انتن و تغیر و وجدت منه ریم منقنه فهمی الجلالة حیث لا یشرک
لینها ولا یؤکل لحمها - وایضا فی - فان خلطت فلیست بجلالة فلا تذکر

اگر از شکم گو سبزی یا گادی چون سنگ بجه بهدا شود پس
اگر آن بجه آواز چون سنگ کنه حرام است - و اگر آواز چون گو سبند کند حلال -
و اگر برود و نهیم آواز کند - آب بپوشش آورده خواهد شد - اگر از زبان
خورد حرام - و اگر از لب خورد حلال - و اگر از هر دو خورد پس گوشت
و کاه بیشش نهاده خواهد شد - اگر گوشت خورد حرام است - و اگر کاه
خورد حلال - و اگر از هر دو خورد پس نجس کرده خواهد شد - اگر از شکم
برکشش اعی شکیبیه مستور نشخوار زننده بر آید حلال - و اگر اسباب در شود حرام ،
و تکرار علت و حرمت طرف حرمت را جمع خواهد شد - لما فی العالمگیری
شاة ولدت ولدا بصورة الكلب فاشکل امره فان صاح مثل
الكلب لا یؤکل و ان صاح مثل الشاة یؤکل و ان صاح
مثلهما یوضع الماء بین یدیه فان شرب باللسان لا یؤکل
لانه کلب و ان شرب بالفم یؤکل لانه شاة و ان شرب بهما
یوضع التین و اللحم قبله ان اکل التین یؤکل لانه شاة و ان
اکل اللحم لا یؤکل و ان اکلهما جمیعاً یدبح ان خرج الا معاً
لا یؤکل و ان خرج الکرش یؤکل - کذا فی جوهر الا خلاطی و هکذا
فی القاضینان و الفتاوی السراجیه ،

باید دانست که در بدن جمیع حیوانات ماکولی ۷ هفت چیز
حرام قطعی است که خوردنش گاهی درست نیست - اولاً
دم مسفوح یعنی خون جاری - ثانیاً زهره - ثالثاً غده و فره
آنست که بالای گوشت جانور آن غده دو مانند گره بهینه می شود -
و اوقاً اسنانه یعنی بویگاه هر جانور - نظامها قصیده - صادره از ذکر اعی

کبر - مناهع فرج - هکذا فی المأکلی - ولا شاعر

اذا ما ذکیت ضاة فکلها * هو می سبع نفیهم و بابل

فیاء ثم خاء ثم دال * ففمن ثم میمان و ذال

در ماهی نخورد افشردنش برای بر آوردن زهره او کافی است -
چرا که زهره ماهی خورد را بدر کردن مشکل است - کما صرح به
استاذی قد و ذالعلیاء المولوی محمد رکن الملتی والدین رح

و نیز شرعاً در جمیع جانوران ماکول - مرده - و دم - منوح -

و منخنقه - و موقوزه - و متردیه - و نطیحه - و خورده سباع - حرام است

بشرطیکه ذبح شرعی یافته نشود - و جانور اینکه بر نام غیر خدا آواز

داده شود حرام - و نیز ذبح علی نصب و تیرا قح که سه تیر مشرکین

عرب بود (و قصه آن طویل است و این جاے ذکر آن نیست)

حرام است و فن - لقوله تعالی - حُرِّمَتْ عَلَیْکُمُ الْمَیِّتَةُ وَ الدَّمُ

وَ النَّجْسُ وَ مَا أَهْلُ الْبَیْتِ یُحَرِّمُونَ الْخَمْرَ وَ الْفِهْرَ وَ الْبَیْزَ وَ الْخَمْرَ وَ الْخَمْرَ وَ الْخَمْرَ

وَ النَّطِیْحَةَ وَ مَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّیْتُمْ - منخنقه افشرده گاو -

و موقوزه آنچه به سنگ یا بچیزی دیگر ضرب زده شده باشد -

متردیه آنچه از بالا افتاده باشد - و نطیحه آنچه شاخ زده جانور دیگر

باشد - اگر بدان سببها جانور ماکول بمبرد حرام است - و اگر

بحیات ذبح کرده شود حلال است

و در جانوران برند - سمانص چون مرغ و بط - و وحشی چون کبوتر و فاخته

و کنج شک و قبیح یعنی کباب و کرکی یعنی کائک بالانفاق طال - و زاغ و شتی

اگر نجس نخورد حلال است - و اگر نجس خوار باشد تا هم بقول امام

واما في الفناء السر اجية - وان كان يحاط
 ماكل الجيف وماكل الحب قال ابو حنيفة رحم لا يكره -
 آه - وقمرى وسودانى وزر زور يعنى شارك وخطاف يعنى برستو
 وماهين كه نوعى از قاضه است ودهد و عققى كه مرغى است سياه و
 صفيد كه آوازش ملاحظه مى ماند و آن رازاغ دشتى ميگويند طلال است
 وقاضه كايه باخوران پرنده است كه چنگل گيرد جيف خوار جماعه حرام -
 چون مقر يعنى مرغ و بازى و سر و باشق يعنى باشد و شاهين و بغاث
 و زاغ و زغن حرام - لما فى القاضيه بخان - وما يأكل الجيف من الطيور
 كما الغراب الا يقع - اه - ولما فى الفناء السر اجية - لا يحل اكل كل
 ذى مغلب من الطيور - آه - هكذا فى العالم گيرى والهداية - ليكن ما كيان
 خانگى كه وارسته باشد خوردنش مكروه نيست - وليكن
 افضل آنست كه زمانى بسته داشته شود كه شكستن از نجاست
 ماك كرده - لما فى العالم گيرى - ولا يكره اكل الدجاج المخلع
 وان كان يناول النجاسة لانه لا يغلب عليه اكل النجاسة بل
 يخالطها بغيرها وهو الحسب والا فضل ان يحبس الدجاج حتى
 يذهب ما فى بطنها من النجاسة اه - وفي القاضيه بخان والفناوى
 السر اجيه هكذا

بوم طلال است بالاتفاق - وليكن ظاهر اين بوم كه در ديار
 ما است حرام است كه از مرغان شكارى است - و آنچه مذكور شد
 شايد آن بوم ديگر باشد كه شكارى و بجهه گير نبوده باشد - و
 شكارش حرام است

قال الله تعالى - وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا
 عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فُكُّوا مَا أُمْسَكُنْ عَلَيْكُمْ وَادْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ - بمصدق
 این آیه کریمه و احادیث کثیره و بقول فقهها شکار کردن جائز است
 بگاو معانی که تعلیم شده باشد بترک خوردن - و همچنین بگاو یعنی یوز
 و باز و شاهین و مثل آن و نیز به تیر که بزرگ بسم الله بلا تعین صید
 بگذارند و بخرج آن آله صید شکار بمیرد - خوردن آن حلال است - لیکن
 در صید گاو و نهید شرط آنست که آنان چیزی از صید نخورده
 باشند - و اگر خورده باشند آن صید حرام خواهد شد - و بلا جانوران
 مذکور و تیر صید مرده کداهی آله دیگر بلا ذبح خوردن جائز نیست -
 چون بنده که هندش گایلی می لرزید - اگر از زدن آن کداهی جانور
 صید شود بمیرد خوردنش حرام است - و اگر از صید آن
 جانوران و تیر صید زنده بدست میاد آید پس ذبح کردن ضرور
 خواهد شد - و اگر بمحرد رسیدن بدست میاد فی الفور بمیرد
 و وقت ذبح یافته نشود معین آن صید بلا ذبح حلال است

اگر اندمی حین تیر اندازی بمیرد راعمه آترس کرده و صید آن مرده
 باشد آن صید حرام خواهد شد - و اگر سهواً ترس شده باشد حرام نیست -
 و ضرور است که صید همینکه شکار شد و مرد بدست میاد برسد که درین
 حالت حلال است - ورنه حرام - چنانچه اگر صید تیر خورده از هوا بدست
 میاد افتاد حلال است - و اگر از هوا بر سقف خانه افتاد و از آنجا
 بر زمین افتاد و دسترس میاد شد حرام خواهد شد - و همچنین
 صید جانوران صید گیر - و اگر با جانوران معانی جانوران غیر معانی

شمریک صید شوند و صید بمبرد - آن صید حرام است ،
 و صید اهل اسلام و یهود و نصاری که اهل کتاب اند و زن و مردشان
 بحسب قاعده بالا حلال است - و اگر اطفال ایمان حبشیت درک و ضبط
 بسم الله دارند صیدشان از مالا ورمیگ حلال خواهد شد - والا لا -
 و اگر یهود و نصاری رومی و ارمن با سم عزیز و مسیح عم کنند
 صید حرام خواهد شد - و سواهی اهل کتاب و اهل اسلام صید
 مجوسی و مرتد و بت پرست و مشرک بلاذبح حلال نیست و نخواهد
 شد - و اگر کسی جانوری معلوم را برای صید واکرد - و خودش عیب
 بشغل دیگر رفت - و از فکر آن غافل شد - و بعد از زمانی چند طالب
 آن صید کرد و یافت آن صید را مرده - و سنگ معلوم پیش
 ابراده - و جرات آن معلوم نیست که از چه شده - پس بر حسب
 قول مفتی به آن صید حرام است - و همچنین است حکم افتاده تیر
 و شکار جانوران معلوم دیگر - و اگر صیاد رومی و ارمن نموده بتلاش
 آن صید دیگر را متعین کرد جائز است بشرطیکه تسمیه کرده باشد -
 و نه تسمیه اختلافاست - و بصورت ثانیه احوط آنست که آن
 صید مرده خورده نشود ،

و در صید ماهی شبکه و غیر آن هر چه از ماهی صید شده باشد
 خوردنش جائز است - چرا که ماهی بلاذکوة خوردن جائز است ،
 و اگر سنگ معلوم مجوسی با سنگ معلوم اهل کتاب شرکت بصید کند آن
 صید مرده نیز حرام است - هکذا فی العالمگیری و جمیع کتب معتبرة
 الفقهية - و خوردن صید حرم و محرم درست نیست - لما فی العالمگیری -

و بشرط مع ذلك ان لا يكون محرماً وان لا يكون في الحرم
حتی لا یؤکل صید المحرم ولا ما اصطاده الحلال في الحرم
ولا بأس بصید الاخرس من المسلم والکتابی کذا فی المحيط
و یشرط فی الرمی التسمیة عند الرمی و فی ارسال الکلب
و البازی و ما اشبه ذلك یشرط التسمیة وقت الا رسال -
والله اعلم بالصواب و الیه المرجع والمآب .

پرتو پنجاه و هشتم

* در بیان حظرو اباحت *

دانستی است که بمصدق قول تعالی و لکم ما فی الارض جمیعاً
خداوند کریم پادشاه مخصوصاً برای منفعت فرزند آدم که بنده برگزیده اتم
حضرت بارگاه او تعالی اند مخلوقات ارضی دیگر را تکوین فرموده -
تا بنی آدم بعنایت ربانی دنوازش سبحانی بر جمیع عنصریات و
معنیات و مخلوقات شتبی دنت تملک دراز کنند - و در قبضه
تصرف خویش آرند - و عات غای دیگر مخلوقات کونی همان آدم
و اولاد آدم اند - الحمد لله رب العالمین - ولیکن در دست
درازیها تصرف اکا و شرباً و جمیعاً لمناظرات و حرمت و اجازت
مالک حقیقی و اباحت املی مودعه مالک المملک و اهب الخطایا
ضروری و لابدی و حکمای نوامیس شرعی و اسباطین مذمبی برای
آنجنان تصرف قواعد کلیه بقدر فرموده اند - رضی الله عنهم - بعض

فقهائ اصل هر شیء را مباح گفته اند - که تا زمان عدم ثبوت حرمت
بدلیل قطعی نبی آدم را استعمال هر اشیاء را است - و بعضی
بسوی خلاف آن رفته گفتگوی خلافت فرموده اند - ولیکن مذہب مختار
مفتی به آنست که باعتبار هر شیء لحاظ حظر و اباحت آن ضروری -
چون فرج زن قاطبة حرام تا زمانیکه بران وجه حالت از نکاح در محل
یافته نشود - و چون اشیای ماکولی که جمیع آن حلال است تا زمانیکه
وجه حرمت یافته نشود - و از اینجا است که علمای دین و اراکین
شرع متین هر اگاهانه ذکر این مسائل فرموده اند - و نیز مسائل
مستنبطه متفرقة آن خصوص را به یکیک باب هر اگاهانه مذکور فرموده -
و نام آن باب باب ابواب حظر و اباحت و کتاب الکراهات
نامزد ساخته - و مبادیش را از کرده تحریمی و تنزیہی موضح
فرموده - و کراهت خدا و خدا و خواہش است در لغت - یعنی
خداوند کریم ارفع شأنه را آنچه خواہش ندارد که بنی آدم استعمال
آن کند و ناراض است از آن - آن برای ما کرده است - لہ فی
الہدایہ - الکراهۃ ضد الرضا و الارادۃ - پیش امام محمد
رح جمیع مکروه حرام است - مگر تا زمانیکه نص قطعی بر حرمت یافته نشود
استعمال لفظ صریح حرام بران روانیست ،

صاحب ہدایہ و دیگر فقہاء مکروه را بر دو قسم تقسیم ساخته
اند - تحریمی و تنزیہی - ہر آنچه قریب تر بحرام است مکروه تحریمی است -
و ہر آنچه قریب تر بحلال است مکروه تنزیہی است - و قاعدہ کلیہ آن
آنست کہ اگر اصل شیء حلال باشد و بہاوت کہ امی عارض

و بگره دست هاراضی بر و واقع گردید پس کراهت تنزیهی بوده است -
و نه کراهت تحریمی

پرتو پنجاه و نهم

در بیان صلوة و تسبیح و قرأت قرآن و ذکر و دعا و غیره
اگر از مسلمی که می خوار باشد بار به خورده شود پس بلا
شوب نماز از آن درست است - به امل مسلمانانی اجتناب از
نجاست است - بر خلاف از ارجحوسی که بدان نماز جائز خواهد شد
بلا شوب و لیکن با کراهت - و قرین نجاست یعنی در جائی یا خانه
که نجس قرین آن باشد نماز بد آنجا و بآن خانه درست است -
اگر تصویر بدون جثه فقط سر باشد گرفتارش با خود و با آن
نماز کردن مکروه است - و در خانه خود یا در لباس خود
تصاویر داشتن برای تعظیم مکروه است - و اگر برای تحقیر احدی
داشتن باشد مکروه نیست - و اگر ذکر تسبیح و تحمید و قرأت قرآن
و ذکر احادیث نبوی و علم فقه در محاسن فاسقان کرده شود و معلوم
باشد که سامعین فاسق بران خنده زنی یا خواهند کرد پس ذاکر آن
گناهگار خواهد شد - و اگر آنچنان یقین باشد که سامعین متنبه و پند پذیر
خواهند شد گفتن روا است - و قائل ثواب خواهد یافت - و در راه تسبیح
کردن مکروه است - و جماعت متغافلین امور دنیا را بهتر است
تفہادر خانه خود نشسته تسبیح خوانند - و تاجرانی که مال خود را

همیشه تریان را کرده برای اظهار جودت مال خویش و تعظیم آن
 صبح الله درود میخوانند حرام است و مادرست - و نگهبانان که حین
 پاسمانی لا اله الا الله و درود میخوانند درست نیست - و
 مرتکب آن گناهکار خواهد شد - و همچنین کسی بمجلس آمده درود
 خواند یا صبحم الله بگوید اگر نیت قائل تعظیم خودش باشد و
 اراده اش باشد که حاضرین بمجلس از و خورسند شوند حرام
 است - و ذاکر گناهکار خواهد شد - هکذا فی العالم کیری -
 بشنودن اسمای خداوند تعالی بهر مجلس اگر هر بار هر باشد
 سبحان الله و ارفع شأنه گفتن باید - و همچنین بشنیدن نام نامی
 حضرت سر در کائنات صلعم درود گفتن واجب تا سه بار یک
 مجلس - و بعد از آن ذاکر مستحق ثواب خواهد شد و افضل
 است - چه اولین دین است و بعد از آن افضلیت است - و
 همیشه در کافیت درود گفتن اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّ عَلٰی آلِهِ
 وَ اَصْحَابِهِ وَ بَارِكْ وَسَلِّمْ - و اگر جماعتی بشنیدن نام نامی رسول پاک
 الصلوة والسلام درود بخوانند همه شان گناهکار خواهند شد - و درود
 اندن بر یغریبی عم ندارد است - در تملات قرآن اگر نام نامی آن
 شفیع المرنبین در آید افضل است که با دای صلوة ادا می دین خود
 کرده شود - و در آن صورت اگر نماند گناهکار نخواهد شد -
 و در اوقات مکروه از تملات قرآن در خواندن افضل است -
 و تملات قرآن از ادعیه دیگر بهتر است - لقوله عم - مثل المؤمن
 الذي يقرء القرآن كمثل الاثرجة ريحها طيب و طعمها

طیب و مثل المؤمن الذی لا یقرء القرآن کمثل الشجرة
طعمها طیب ولا ریح لها و مثل الفاجر الذی یقرء القرآن کمثل
الزبانية ریحها طیب و طعمها مر و مثل الفاجر الذی لا یقرء القرآن
کمثل الحنظلة طعمها مر و لا ریح لها - افضل آنست که قرآنی را بر قرآن
دیگر تفصیل داده نشود - و در تلاوت قرآن و فقه تعظیم ضرور است
لما فی التاضیحان - تعظیم القرآن و الفقه واجب - تالی قرآن را
باید که با حسن لباس و پاک و به نیکوترین احوال قبله رخ شده
تلاوت قرآن کند - اگر برای خواندن چیز دیگر بسم الله خوانده شود
تعوذ خواندن ضرور نیست - و برای تلاوت قرآن تعوذ خواندن
ضرور است - و تعوذ را با قرات وصل باید کرد - و اگر از سوره
یسوره منتقل شود درین صورت هم بسم الله و تعوذ خواندن
باید - و تعوذ مشروع اهوذ بالله من الشیطان الرجیم
است - و پاک نیست به قرات قرآن در حالیکه سوار باشد کسی
یا روزه - ولیکن در نجاست گاه و قرین انجا تلاوت قرآن نادرست -
و در حمام بخفا قرات درست است - و بقول مغنی به در حمام
و بمصل و مخرج اگر کسی جهراً قرآن خواند عرفاً عرفاً خوانده
رواست - و همین طواف قرات قرآن مکروه است
مکروه است در میان مشغولین اعمال دنیا و هر سه بار از
و موضع لغویات تلاوت قرآن کردن - و در محاسن اگر بطبع
دیسوی قرآن خوانده شود مکروه است - و له به الله خواندن مکروه
نیست - و در همین قرات قرآن تعظیم اسمی بقیام نیست

تنظیم پدر قاری یا استاد او که از و علم دین آموخته باشد - و نیز اگر
فاضل با علم بیاید آنچنان تعظیم روا است - و به تعظیم دیگران
قاری گنگار خواهد شد - هکذا فی القاضینحان و العالم گیرى - و پشت
بر زمین نهاده قرآن خواندن روا است - ولیکن باید که آن وقت
بای خود را بسته دارد - و برپا و خوابیده اگر سه از لحاف بدر باشد
تلاوت روا است - و افضل است قرأت قرآن مجید و رای
صلوة جهر یعنی با آواز بلند - شنیدن قرآن از قرأت قرآن موجب
حصول مزید ثواب است - لمانی الاشباه والنظائر - استماع القرآن
ثواب من قرأته - از خواندن با آواز داد و نفع میشود - یکی خود ثواب
می یابد و دیگرانرا نیز شامل ثواب می کند - چه تأبد عبادت نیز یک
عبادت است - در قرأت قرآن افضل آنست که بطاقت معنی ختم
و تلاوت کرده شود - زیرا که اصل قرآن معنی قرآن است - و تلاوت آن
موجب نفع است - و ختم بیک روز کردن مکروه است - و بکم از
۳ روز هرگز ختم تلاوت قرآن نکند - چه بدان صورت - به تعظیم قرآن
فوری می آید - مستحب است حافظ قرآن را ختم بهمین روز کردن -
و در موسم سرما اول روز و در گرما اول شب تلاوت کردن
مستحب است - و در سال دو ختم انسان ترین ختم است - لهما
فی الغنای السراجیه - و قاری القرآن یغفران یکن
له فی کل اربعین یوم ختمه و قال ابوالحسن ان یكون فی
کل سنه ختمان - قرأت قرآن بدان نهج باید که جامع را فهم معنی
حاصل آن - و الله احد عقیب ختم سه بار خواندن انسان

است - و در نماز مکتوبه یکبار - قرآن بنترتیب خواندن مسنون است -
 اما بالحن خواندن مکروه - چرا که الحن خود حرام است - و در امر
 معروف نهی منکر ناجائز - و مکروه است در موضع و محل فصل
 کردن - و در موضع فصل و محل کردن - و قرات قرآن بخلاف ریا
 ترک نباید کرد - لما فی العالمگیری اذا اراد ان یقرء القرآن
 و یخاف علیه ان یدخل الریاء لا یتزک القراءۃ لا جل ذلک -
 و حین قرات رفع صوت و دعوی محبت و و حد چیزی نیست - بل
 بدعت است - و بعد ختم قرآن ادویه مأثور خواندن مستحب
 است - و حین ختم اولاد و اهل راجع کردن مستحب است -
 لما فی العالمگیری - و یستحب له ان یجمع اهلہ و ولدہ عند الختم
 و یدعولہم - و صبی که قرات قرآن را غایب خود میکند و اهل آن خانه
 قبل آن قرات مشغول با سر خود شده باشند درین حالت
 نشیندن هم روا است - و نه شنیدن ضروریست - و در رس
 فقه راجحین در رس فقه سماعت قرآن ضروری نیست - و در بروی
 کاتب فقه از قرات قرآن بروقت کتابت اوقاری گنہگار خواهد
 شد - و حین ختم قرآن دعا بجماعت خواندن مکروه است و بدعت -
 و رفع صوت از دیگری حین قرات قرآن مکروه است ،
 و قرات قرآن نزدیک قبر بقول مفتی به درست است - لما فی فتاوی
 السراجیہ - قراءۃ القرآن عند القبور مکروه عند ابی حنیفہ و عند
 محمد لا و علیہ الفتوی - و لما فی القاضینان - و ان قرء القرآن
 عند القبور ان نوی بذلک ان یونسهم صوت القرآن فانه یقرء ،

و مستحب است در دعا خواندن که هر دو دست تاسیبه برداشته
باشد - و در میان هر دو دست فرجه باشد و کشاده و بعد از دعا مسح
کند روی خود را بر دو دست - اللهم فی العالم الکبیری - و المستحب ان
یرفع یداه عند الدعاء یحذاه صدره - و اللهم فی فتاوی اسراجیه
و مسح الوجه بعد الدعاء لا بأس به - و در مسجده یک قرات
قرآن و وعظ میشود، انجاسماعت و عطا اولی است - اللهم فی العالم الکبیری -
فی المسجد مطه و قراته القرآن فالاستماع الی العظة اولی -
و قراته دعایا و از برای تعلیم قوم درست است ،

در تو شستم

در بیان آداب مسجد و قبله و غیره

آرایش مسجد از رو و نقره و غیره نادرست نیست - و از
آب نجاست خمیر مسجد را گلابه کردن درست نیست - برخلاف
سرگین که بضرورت خاص از آن گلابه کردن درست است - که
بدون آن یک ضرورت خاص مرتفع نمیشود - و اللهم فی العالم الکبیری -
و یکره ان یطین المسجد بماء نجس بخلاف السرقین
اذا جعل فیه الطین لان فی ذلک ضرورة و هو تحصیل فرض
لا یحصل الا به - و هکذا فی السراجیه - و مکروه است بسوی
کعبه و کتب شریعت بخواب پادراز کردن عمداً - و بسوی متوضی
و حمام و قبر قبله مسجد کردن مکروه است - ولیکن این حکم برای

مسجد خانگی نیست - بلکه برای مسجد جماعت است - و بسوی
 شمس و قمر فرجه کردن و هم تیر انداختن بسوی قبله مکروه است - - و هر
 مسلمان را ضرور است دستجب که در خانه خود جای نمازی
 جداگانه دارد - و اگر کسی مسجد بجائی بنا کرده که انجا عبور و مرور
 آمد و رفت مردم نیست الا بقلبت آن مسجد حکم مسجد نیست -
 لما فی العالمگیری - لعدم الحاجة الی ضرورت مسجد - و محدث
 را در مسجد رفتن جائز است علی الاصح - ولیکن خواب و خوردن و نوش
 در مسجد سوای متکلف دیگر ایراد است نیست - اگر خواهد کسی که
 بمسجد بود و باش کند باید اولاً نیت اعتکاف کند - و بعد از آن ذکر
 باریتعالی ارفع شأنه - و ثم دو رکعت صلوٰه گذارد - و ثم هر چه
 خواهد بکند - غریب و صاحب خانه را روا است که در مسجد خواب
 کند علی الاصح - لیکن برای صاحب ورع احسن نیست که در مسجد
 خواب کند - پاندارد در مسجد داشتن مکروه است - و خفاش
 و غیره که مسجد را خراب میکنند بدر کردن از مسجد روا است -
 با کفش و نعلین درون مسجد داخل شدن ناجائز - و از شدت
 سرما آتش افروختن و تابیدن در مسجد روا است - و استماع خود را
 حفاظه و برای دفع فتنه در مسجد داشتن درست است - تعویذ
 فردشی در مسجد نشستن - ام است - و هم کد امی عمل دنیا
 سوای عقد نکاح در مسجد کردن حرام - و عقد نکاح در مسجد کردن
 مستحب است - معام و کاتب را حبه کند عمل نمودن جائز است -
 و باجرت ناجائز - و نجس آلود بمسجد رفتن نادر است ،

حرمت و تعظیم مسجد ۱۵ پانزده است ،
اولاً - هرگاه در وقت مسجد در آید سلام گوید اگر احدی در آن
مشغول نماز یا ذکر یا درس نباشد - و اگر مردمان مسجد با مشغول
دینی مشغول باشند یا مسجد خالی باشد از مردمان آنگاه باید
بگوید - السلام علینا من ربنا وعلی عباد الله الصالحین ،
ثانیاً - قبل جلسه در مسجد دو رکعت نماز دخول مسجد خواندن
ضروری است .
ثالثاً - بیع و شرا و دیگر کد امی عقود دنیوی در مسجد نکند ،
رابعاً - خونریزی نکند در مسجد ،
خامساً - گم شده را بنجود ،
سادساً - نه بردارد آواز خود را بدون ذکر خداوند کریم در مسجد ،
سابعاً - ذکر احادیث دنیا نکند ،
ثامناً - خبیثت و غیره نکند ،
تاسعاً - تکرار و تنازع برای مکان نماز نکند ،
هاشماً - تنگی صفت نکند بر کسی ،
حادی عشر - نه بر آید در مسجد بالای کسی ،
ثانی عشر - نیندازد لعاب دهان را در مسجد ،
ثالث عشر - فرقع اصابع خود نکند - و فرقع اصابع خمائیدن انگشتان
است که ازان آواز بر آید ،
رابع عشر - از نجاست پاک باشد و طنلمان و دیوانگان را
در مسجد نبرد و اقامت هر دو قصاص در مسجد نکند ،

خامس عشر - در مسجد همیشه بذكر الهی باشد ،
 اصل آنست که مسجد خانه خدا است - و برای انصرام امور
 دنیوی بنایش نگرددیده - لما فی العالمگیری - الجلوس فی المسجد
 للحدیث لا یماح بالاتفاق لان المسجد ما بنی لامور الدنیا -
 بالامی سفت مسجد بر آهن مکروه نیست . بضرورت - و کاغذی که بر نام
 خدایار سول الصلعم نوشته باشد انداختن آن مکروه است - و همچنین
 نوشته نام خدا و رسول خدا عم و کتاب فقه و حدیث و تفسیر را پیچیدن
 و نام خدا و رسول را از لعاب دهن محو کردن مکروه است - و بعد
 از اکل دست از کاغذ پاک کردن حرام - و بران سخت تنبیه شرعی
 است - اگر احدی قرآن شریف را برای خیر و برکت خانه بلا
 تلاوت در خانه خود داشته باشد گنہگار نخواهد شد - بلکه دارنده
 مستحق ثواب خواهد گردید - قرآن شریف آویزان کرده بمنامبله
 آن نشستن و پا دراز کردن بعید از دیانت است - آنچه ان
 فعل مناسب اسلامیان نمی باشد - بزیر سدی یا پا باز انو قرآن شریف
 و کتب حدیث و فقه و دیگر کتب دینی محض از برای حفاظت نگاه داشتن
 مکروه نیست - و اگر احدی استخفافاً آنچه ان خواهد کرد کاغذ خواهد شد -
 نوشتن کتاب و قرآن شریف و غیره بالای فرش و بساط و سفره و غیره
 نادرست است - و عامل آن گنہگار خواهد شد - حتی که نام فرعون و ابوجهم
 نیز نوشتن مکروه است - چه حرمت حروف (که حروف نام آن اشقبا
 نیز باشد) ضروری و واجب شرعی است - و از خط باریک تحریر قرآن
 شریف نادرست - و مذہب نمودن قرآن مجید درست است - و در

داشتن قرآن و حدیث و کتب فقه تعظیم ضروری - که بهتر نیت
یکی بردگرمی داشته شود - و از چراغ مسجد درس و تدریس تا ثبات
شب درست است - واللہ اعلم بالصواب ،

پرتو شست و یکم

در بیان سلام و جواب عطسه

هر مسلمانی را اولاً سلام کردن سنت است - و جواب
سلام دادن واجب - پس از این مستحقیق کرده که رد سلام
افضل است - یعنی جواب سلام دادن ادلی و افضل -
هر مسلمانی که بر در خانه مسلمانی گذر د باید که با جازت مالک خانه
درون خانه در آید - و سلام بگوید - یا هر جائیکه مسلمانی با مسلمانی
ملاقاتی شود قبل گفتگو سلام فیما بین کردن ضروری است - و معنی 'سلام
شرعاً آنست که الله تعالی واقف است بر حال تو پس غافل
مباش - یا اینکه سلام ندای تعالی برکت اعنی تو در حفظ و نگهبانی
اوئی - یا اینکه تو در سلامتی از من هستی و مرا نیز سلامت دار
از خود - مولوی دیباچی فرموده که بود عادت مشرکین پیشین
که در ملاقات و رخصت فیما بین خود می گفتند - انعم الله بک
وانعم الله بک صباحاً - و صبحک الله بالخیر - و مساءک الله بالخیر -
اعنی شب بخیر و صبح بخیر - و مجوس می گفتند هزار سال بزی - و روز
ترا آرام بود و شب ترا خوش باشد - و زن از تو خوش و تو از او خوش

باشی - و بهوی و نصار اینگونه خوش میبوی و خوش شام و خوش
 مابین آن - در عهد شفیع المذنبیر حبیب رب الزمالمین آن هر
 طریق منسوخ گردیده - و سلام بصیغه جمع مشروع گشت - که
 بر مسلمانان دیگر راجعین لقنا و رخصت بگوید - السلام
 علیکم ورحمة الله وبرکاته - و در جواب بضم واو باید گفت -
 وعلیکم السلام ورحمة الله وبرکاته - از عهد آدم تا عهد ابراهیم
 عم صرت السلام علیکم مشروع بود - و در عهد پیغمبر ما صلوات ورحمة الله
 وبرکاته افزوده شده است - و اگر بحجاب بلاوا و وبتترک رحمة الله
 وبرکاته سلام کرده شود کافیهست - اما ترک افضالیت خواهد شد -
 و برداشتن دست وقت سلام بدعت است و مکروه - و عادت
 کفار سلف - مسلمان را نباید که بر عادت متردک عادی
 شود - بلکه بر طریقه شرعی نبوی خود صلوات باشد.

اگر یک جماعت مسلمانین جماعت مسلمانین دیگر اسلام نکنند هر دو
 فریق گناهکار خواهند شد - و اگر احدی از ایشان سلام کرد کفایت شد
 و افضل آنست که هر فرد هر فرد اسلام کند - و جواب یکبار دادن
 واجب - بار بار بغير ضرر می - و زن و مرد اگر ملاقی شوند مرد را باید
 اولاً سلام بکند - و اگر زن اجنبیه مرد را سلام کرد و زن پیر
 باشد جواب با آواز دادن نادرست نیست - و اگر زن جوان
 باشد باید که جواب سلام زن مذکور خیره مانع خود دهد -
 و لیکن زن شایه را اولاً سلام علیک گفتن مکروه
 است - لمانی القنا وای السراجیه - و بکره السلام علی

الشابة - و اگر احدی در خانه کسی رفته باشد و خانه خالی است باید که گفته شود - السلام علينا و علی عباد الله الصالحین - و طفلان را سلام نکر دن احسن است - و مستحب است جواب سلام با طهارت دادن - و تبسم هم کافیه است - کفار را اولاً سلام کردن نارد است - و بحوال ایشان علیکم گفتن ردا است - و اگر باراده مسلمانانی السلام علیکم گفته شود نارد و انیست - و نیز السلام علی من اتبع الهدی گفتن نارد و انیست - بسلام سائل جواب دادن واجب نیست - و نیز قاضی را در محکمه - و زائرین را در جین زیارت - و آنان را که در مسجد بقرأت و تسبیح و انتظار نماز نشسته اند - و نیز جین قرأت قرآن جهراً - و جین اذان و اقامت و خطبه و وعظ - و استاد فتنه را بسلام شاگرد جواب دادن واجب نیست - و نیز جین بول و بر از و حمام - ولیکن بعد فراغت از بول و غائط در جواب دادن خیار است - و جماعت ند اگر عالم و سامعین را بسلام نباید گفت که سلام کننده گنهیگاری شود - شطرنج باز را سلام کردن نارد و انیست - اما امام ابو یوسف رح مکرره گفته تحقیراً - و فاسق را اولاً سلام نباید کرد - شیعیه مازح و رند یق و کذاب و لاغی و غیبت گو و دشنام دهند مردمان را و آنان را که بر سر راه بسوی زنان مینگرند - تازمانیکه ثبوت توبه ایشان نشود اولاً سلام نباید کرد - تادیباً - و همچنین رقص کننده و سرود گوینده و شنونده را اولاً سلام نباید کرد ،

و اگر کسی عطسه زند باید که الحمد لله بگوید - و هر که بشنود

واجب است که بگویند یرحمک الله تعالی - و مستحب است
 بعد از آن مرعطس را که بگوید غفر الله لی و لک - و فرض
 جواب ساقط نمی شود الا بسامعت - چنانچه واجب نمی شود بلا
 سماعت - و اگر اضیی در مجلسی بار بار عطسه زند تا سه بار جواب
 دادن واجب است - و بعد از آن حمل بر زکام کرده خواهد شد -
 و چون مسئله سلام درین مسئله نیز احکام زن و مرد منقسم بوده
 است - و در عطسه الحمد لله گفتن بدو سبب مشروع گردیده -
 اولاً - از خردج ابنجره غلیظه دماغ شکر گفتن است مرخای تعالی را -
 ثانیاً - سنت آدم عم معروف است فیما بین الناس - و در
 فائده یعنی دامن دره باید که دست خود بردان خود بگذارد تا شیطان
 درون شکم گذر کردن نتواند - و گنگ را تحریک لب کافیست
 در جواب سلام و عطسه - چنان تلاوت قرآن با خفا جواب سلام
 دادن باید - والله اعلم بالصواب ،

پرتوششست و دوم

در بیان دیدن مرد زن را و دیدن زن مرد را
 رویت مرد مردان را جائز است مگر عورت - و عورت مرد از زیر
 ناف تا هر دو زانوی وی است - و زنان داخل عورت است نزد
 علمای ما - و از بدن مرد آنچه دیدنش مرد دیگر را جائز است مگر
 آن نیز جائز است - لما فی الهدایه - ما یباح النظر علیه للرجل

من الرجل يباح المس - وحصامی برای تنویر بدن عورت مرد را از دست خود مالیدن تواند - لیکن باید که حصامی چشم خود بند دارد - و زنان مرزنان دیگر را فیما بین خود مالیدن و مس کردن تواند - و لیکن برای زنان جائز نیست که شکم زنان دیگر را بشهوت بنگرند ،

و زنان مالحه را نباید که بازمان فاجره رو برو و دود و بدبختی بنگرند . بکلا بیب و خمار - چه زنان فاجره می تواند که بر مردان اجنبی محاکات آن زنان مالحه بکنند - لاجرم از پیشتر احتیاط از آن زنان مرزنان مالحه را ضروری است - که آن زنان کوکاو و شهر شهروان و روان می باشند - و آن زنان بحکم مردان اجنبی اند - و نیز زنان مؤمنه مالحه را نباید که رو بروی کنیزکان کتابیه و مشرکه بی برده بشوند - و زنان را دیدن مرد اجنبی سوای از سه تار که یعنی زانودرست است - بشمرطیکه یقین کلی باشد که در دل آن زنان قاطبه میلان شهوت نخواهد شد - و اگر از شهوت شکی هم بدل افتد پس قاطبه دیدن زنان مرد اجنبی را درست نیست - و دیدن مردان اجنبی مرزنان اجنبی را بلا ضرورت خاص حتی الوسع درست نیست - بلکه حرام است - امه را دیدن جائز است اگر مأمون از شهوت باشد - که درین حالت دیدن حرام نیست - و لیکن مکروه است - و اگر احتمال شهوت باشد قاطبه حرام - و صرف پادکف و چهره زنان بلفه ضرورت دیدن مرد را جائز است - و بازن جوان مصافحه کردن و مس کردنش حرام - اگر زن و مرد

مرد و پیر باشند مصافحه کردن می تواند - ولیکن نکردن احسن - و
 بران فتوی است - و زن کافره نیز مثل زن مؤمنه است - و بازیکه
 عزم نکاح داشته باشد و خوف شهوت هم باشد میبند اسرو پا
 دیدن ، درست است - لما فی الفتاوی السراجیه - اذا اراد ان
 ینزوج امرأة لا بأس ان ینظر الیهما وان کان یعلم انه یشبههما
 آه - روبرو و کنیزک خود را از فرق تا قدم دیدن درست است -
 و احسن آنست که نه بیند یکی شه مگاه دیگر را - و از کنیزک آن
 کنیزک مراد است که از و دطی حلال است ،

و وقت جماع دیدن فرج زن درست است که ران لذت جماع زیاده
 می شود - و نیز مرد را درست است فرج زن را حرکت دهد از ید - و زن را
 درست است آلت مرد را بجنباند که استاده شود و آماده گردد و بوطی
 حسب قول امام ابو حنیفه و امام محمد رح - و زوجه بدین فعل مستحق ثواب
 و اجر جزایی خواهد گشت - لما فی العالمگیری - و کان ابن عمر رض یقول
 الا ولی ان ینظر فرج امرأته وقت الوقاع لیكون ابلغ فی تحصیل
 معنی اللذة - و ایضافیه - قال ابو یوسف رح سألت ابا حنیفة رح
 من رجل یمس فرج امرأته و هی تمس فرجه لتحرک آلتہ
 هل تری بذلك بأسا قال لا و ارجو ان تعطى الاجر - آه -
 زن و شوهر را وقت جماع مجامعت شدن باید - و روبروی ضربه یعنی
 انباغ و دوسنی و روبروی است یعنی کنیزک نیز و طی کردن باز و به
 دیگر مکرده است پیش امام محمد رح - و همچنین بالای سقف
 خوابیدن و اعلان بوطی کردن مکرده است و بعید از مروت و دیانت -

چنانکه کنیز کی را درون خانه برده در خانه ند کردن بعید از دبانست
 است - و محرم خود را باز بدست ظاهر و باطن دیدن سوای پشت
 و شکم و فسخه تار که درست است - خواه محارم نسبی باشند
 یا رضعی یا مهر آ - و بر می تواند که پشت و شکم مادر خود را مسح
 کند از پارچه حایل - و قابله و طبیب را دیدن و جود زن و مرد بقدر
 ضرورت جائز است - و اگر زن و شوهر بر بستر خوابیده باشند اینجا
 محارم را با بجا زدن آمدن درست است - و لواطت باز و به دامنه
 موطوءه حرام است - و اگر پرده فرج زن در دیده تا در در آید نماز مان
 تیغین در و قبل و طی حرام است - و طفلی که قریب البلوغ است بحکم
 مرد است - و طفلان صبی بحکم زنان اند - و زنی را دیدن مردان
 اجنبی بکسب است - بخلاف دیدن مردان زنان را - یعنی مردان
 را دیدن زنان اجنبی مطلقاً درست نیست - و وجه فرق اینست -
 که زنان منسوب الشبهوة اند اعتباراً - پس اگر مردان زنان را خواهند
 دید شهوت ناک خواهند شد حقیقه - و از دیده بازی ایشان ذنبه خواهند
 برخاست - و چنین نیست اگر صرفت زن مرد را به بیند و شهوت ناک شود -
 زیرا که درین صورت شهوت از جانب مرد غیر موجود است - و از وجود
 شهوت صرف از جانب زن کاری نمی کشاید - لافیه الهدایه - و وجه الفرق
 ان الشهوة علیهن غالبه و هو کالمنحقق اعتباراً فاذا اشتهی الرجل
 کانت الشهوة من الجانبین موجودة و لا کذاک اذا اشتهت المرأة لان
 الشهوة غیر موجودة فی جانبها حقیقه و اعتباراً - والله اعلم بالصواب ،



پرتوشست و سوم

در بیان لباس مکروه و غیر مکروه

مستحب است پوشیدن لباس سیاه و آویختن ذنب
 عمامه بین کتفین تا وسط پشت - لمانی العالمگیری - ذنب لبس
 السواد و ارسال ذنب العمامة بین الکتفین الی وسط الظهر -
 در قانسوه پوشیدن باک نیست - و پارچه ابریشم و خیط آمیخته
 پوشیدن مکروه نیست - و پوشیدن ابریشمی محض اعنی دیبا و حریر
 و دیگر اقسام ریشمیه صاف و خواب بران برای مردان
 حرام است - و در خصوص آن وعید اتم منصوص است - بخلاف زنان
 که برای ایشان پوشیدن ریشمیه حلال است - و پرده و غیره از حریر
 کردن درست است - و ریشمیه پوشیدن مستحب است - و لباس
 ریشمیه لباس انبیاء است - لقوله عمر - فودوا قلوبکم
 بلباس الصوف - الحدیث - و نیز پارچه های که از ریشم و پشم بافته
 شود پوشیدنش درست است - و آن قسم پارچه را خز و قرز
 نامند - و لباس احمر پوشیدن نیز مباح است - و ریشمیه و
 زرد خسته بقدر اربع اصابع برای مردان حلال است - لمانی الهدایه
 الا ان القلیل عفو و هو مقدار ثلثة اصابع او اربع کالاعلام - مکروه
 است برای مردان قانسوه ابریشمی و طائی و نفره و کثیر کار کرده
 طلا و نفره و ساز زرد و زعفرانی - و در ریشمی اختلاف علما
 است - و هر که همیشه بر برف می گذرد برای او رواست انداختن

خمار بریشمی اسود بالای چشم برای دفع رمد - و پوشیدن
 لباس حمیه مباح است - مگر باید که بدرجه تکبیر نرسد - و همیشه
 لباس فاخره نباید پوشید که محتاجین را قتی و بدل شان سوزی
 در نرسد - و گاه گاه باید پوشید که اظهار عنایت پروردگار خود
 شود - و زنان را با تمام مرقوم بالا بخانه خود پوشیدن روا
 است - بر آنچه پوشیدن برای مرد حرام است پوشانیدن آن طفلان
 و غلام را نیز حرام است - و پوشانده گهگار خواهد شد - و سنت
 است تفصیر لباس - و در رازی ازار و قمیص بدعت است -
 و زنان را باید که ازار خود را از ازار مردان دراز کند تا پشت قدم
 شان مستور باشد - افضل است برای مردان تا نصف ساق
 ازار داشتن - و تا کعبین در رازی ازار مردان مکروه
 تنزیهی است - پوشتن و غیره که دباغت داده باشد پوشیدن
 روا است - خف سرخ و سفید پوشیدن مادرست است - و خف
 سیاه پوشیدن روا است - چه خف سرخ لباس فرعون و خف
 سفید لباس امان بوده - و خف اسود لباس علما است -
 هکذا فی العالمگیری و غیره من الکتب الفقه - و مردان را پوشیدن
 لباس رنگین به عنقریب و عنقریب و در حرام است - واللہ
 اعلم بالصواب ،

پرتوشست و چهارم

در بیان استعمال طلا و نقره

استعمال طلا و نقره از قسم اسباب و غیره حرام است
برای زن و مرد و طفلان - ولیکن از قسم زیورات که در
آرایش زنان است پوشیدن آن برای زنان حلال است -
قاعده کلیه طلا و نقره آنست که سوای زیورات زنان استعمال
اسباب طلا و نقره بدان مشابه که مس را استعمال
کنند برای همکنان یعنی زن و مرد نادرست است - و اگر چنان
نباشد مکروه نیست - ولیکن باید بدربار تکبیر و خشم نرسد - و استعمال
ظروف عقیق و بلور و یاقوت و زجاج یعنی شیشه و آبنگینه و زبرجد و صماص
یعنی ارزیر جائز است - و هر اسبابیکه بر آن نقش و نگار طلا و نقره باشد
استعمال آن درست است - و انگشتری نقره بقدر یک
مثقال آنانکه ضرورت مهر کردن دارند بهر دستی که خواهند
پوشید - مگر در انگشت خنصر باید داشت - و باید که فص بسوی
کف دست دارند - و از آهن و مس یعنی مس و نحاس یعنی رادی و صماص یعنی
سرب انگشتری ساختن حرام - و عقیق بقدر مهر داشتن جائز است - و مردان
را دندان خود از طلا بستن نادرست است - و طلا جل که هند آنرا
چار کره نامند یا زیوریکه زنان پهای پوشند و از آن برفتار یا بفعل
دیگر آواز برمی آید خواه از طلا باشد یا نقره حرام - و وصید شدید
در پوشیدن آن مرزبان را است - والله اعلم بالصواب -

پرتو شست و پنجم

در بیان خوردنی و نوشیدنی و منعلقات آن

خوردنی بر چند وجه است - اولاً آنکه - ازان دفع هلاکت گردد - و آن خوردنی فرض است - اگر آنقدر ترک شود تا رسک آن گنهگار خواهد شد و ثانیاً آنکه - مایه جور علیه است - اعنی شئی زائد از اول بمقداری که بدانقدر اکل آسانی بقیام و قعود نماز و سهولت بر روزه ممکن شود - ثالثاً - مباح که تا شبع خورده شود تا قوت بدن بدان زیادت شود - الا جرفیه و لا وزر و یحاسب حساباً یسیراً این کان من حل - را بعاً - حرام - اگر فوق شبع خورده شود - ولیکن اگر آن خورش مسحری روزه روز دیگر باشد باید دفع شرم میهمان خورده شود یا برای ریاضات دیگر خورده آید باک نیست - و اسراف است الا وان طعام و زیاده بر حاجت برد ستر خوان آوردن - و لقمه افتاده از دست را نخوردن - و مسنون است آن لقمه را پیشتر خوردن - و مسنون است قبل و بعد طعام خوردن تا رسغ دست شستن - و قبل خوردن باید جو انان اول دست بشویند و بعد ازان پیران - و بعد خوردن بر عکس - و قبل خوردن طعام دست شسته از رو مال مسح نباید کرد - و بعد خوردن مسح مسنون است - دهم شستن و غرغره کردن مسنون نیست - صاحب قاضینخان فم شستن را مستحب گفته - و غرغره را بدعت - از دقیق و سیب و آشنان و ما بون دست شستن ممنوع نیست - وزن و مرد جنب و حائضه را نباید که بلا شستن

دست و دهن پتیزی بخورند - مسنون است که قبل خوردن
بسم الله بگویند - و اگر سهوشده باشد پس بقرآن که یاد آید بگویند
بشرطیکه آن خوردنی حلال باشد - و در آخر طعام الحمد لله بگویند -
و مسنون است بسم الله گفتن برفع صوت - تا ساهی را یاد
باشد - و الحمد لله بخفا - و هر که به نخستین خورش بسم الله نگوید
شیطان با خورش او شریک و همواره گردد - و هرگاه بسم الله
گفته شود شیطان از جنب آن خورش بس دور میگردد - و صاحب
نظامانی و نودی و عالمگیری تصریح آن کرده اند - و نیز مسنون
است ابتدا و انتها از نمک کردن - که مستعمل آن از امراض
کثیره محفوظ می ماند چون برص و جزام و غیر ذلک من امراض
الصعب - مسنون است که از وسط طعام اولاً خورده شود -
و دست و انگشت و ظرف خوردنی را لبیدن مستحب و مسنون
است - و جلسه طعام خوردن مسنون است بر دوزانو نشسته -
یا زانوی راست برداشته بنشیند بر زانوی چپ - و افاده
دست را خوان را خوردن مسنون است - که خداوند کریم کشایش
رزق ببرکت آن میکند - بر سر راه خوردن مکروه است - و شکایت
طعامیکه پیش آید حرام - و شاککی گنهگاری شود - و خداوند کریم
از و ناخوش میگردد - قال عم - الطاعم الشاکر کالصائم
الصابر - در ظرف کوچک چون تشنری و غیره خوردن نامناسب -
و کم خوردن عادت مؤمنان است - بخلاف کفار - و مکشوف بر
خوردن جائز است - تکیه زده و پهلو زده و بر پشت خوابیده خوردن

نادرست نیست اگر قصد تکبیر نباشد - در حالت اضطراب و محمضه از برای دفع هلاکت جان بخوردن میته باک نیست - و در وقت خوف هلاکت غارتیده خوردن درست است - و اگر چنان نکند و هلاک شود گناهکار خواهد شد - محتاج و عاجز و غیره را خوردن ایندن بغایت ضرر و سنت ناکیدی است - و بیضه که از بطن مرغ مرده بدر آید خوردنش درست است - و همچنان شیر برآمدن پستان گوسپند مرده -
 لما فی الفتاوی السراجیه - البیضة اذا خرجت من دجاجة میتة اكلت وكذلك اللبن الخارج من ضرع الشاة الميتة -
 و هکذا فی جمیع کتب الفقه - و مکرده است شستن برنج و عدس و غیره از آب نجس - و گوشت اگر بدبو شود خوردن حرام - و روغن و شیر و زیت اگر بدبو شود حرام نیست - و طعام اگر متغیر و جوش زده باشد حرام و نجس است - و شربت متغیر حرام میشود - و هیزم که در آب یافته میشود اگر غیر قیمتی است کما لقطه دارد - هدیه صدقه گرفته فقیر را خوردن مراغیا را جائز است - و خاک خوردن مکرده است مکی باشد یا بخاری - زنا نیکه عادت خوردن گل مبدارند ایشانرا منع باید کرد زجر اگر نقصان جمال شان بدان باشد - و انواع اطعمه چون فالوده و غیره خوردن مکرده نیست - و لیکن ترک افضل - و ایستاده آب نوشیدن درست است - و برای مسافر بحالت رفتار نیز جائز - لما فی العالمگیری - لا بأس بالشرب قائماً ولا يشرب ماشياً و رخص للمسافرین - آه - و هکذا فی الفاضلین و الدر المختار - و لما فی المحجبه البالنه - و ردی

انه هم شرب قائماً - شاه عبدالحق قدس سره فرموده - ولیکن
 استاده آب خوردن حرام نبود کذا فی المواهب اللدیه - در بعض
 روایات فقهیه آمده که آب وضو و آب زمزم استاده بخورند -
 و غنی و فقیر را از سقایه آب خوردن درست است - ولیکن
 ظرف سقایه را بلا اجازه سقا در خانه خود بردن نادرست - اگر
 قطره خم درون خم سر که افتد بعد ساعتی سر که آن خم خوردن
 درست است - و اگر یک کوزه خم در خم سر که افتد اگر تغییر
 طعم نگردد خوردن آن سر که درست است و بالامی نان نمک بر کاغذ
 کرده و بقولات پنجه را داشتن مکروه نیست - و از کار دندان و گوشت
 پاره پاره کردن مکروه نیست - لهما فی العالم گیر - قال علاء
 الترمذی یکره قطع الخبز بالسکین وقال ابو الفضل الکرمانی
 و ابو حامد لا یکره کذا فی القنیة مثل عنها علی بن احمد
 فقال ینظر ان کان خبز مکة معجونا بالحلیمت فلا یکره ولا
 بأس واما اذا لم یکن فهو من اخلاق الاعاجم - و شاه عبدالحق
 قدس سره در شرح مشکوٰۃ شریف فرموده - قطع بسکین
 حیثاً از آن حضرت نیز ثابت شده چنانکه بیاید - پس تطبیق
 آنست که لحم اگر نرم باشد نهیش باید کرد - و اگر نه چنین باشد
 جائز است قطع بسکین - و در حقیقت اینجور است اشارت است
 بآنکه خوردن بدن آن اطیب و اله است - و نهی تنزیهی است ،
 از مأستعمل خمیر کردن درست است - و موش که گندم
 و غیره شکسته باشد خوردن آن بضرورت درست است -

و خنی که در خمیر افند اگر قلیان باشد خوردن نان خمیر در سدت است - و در بوستان و غیره بلا اجازت صاحب آن بوستان میوهجات آن خوردن و با خود آوردن نادرست - و همین حکم است در آثار اشجار مقابر و مساجد و نیز در شهید - و حلو خوردن مسنون است - چه محبوب ترین غذای شفیع المذنبین و سید العالمین بود - و عن عائشه رض - قالت کان رسول الله صائم یحب الحلو و العسل - آه - و خوردن و نوشیدن از دست راست باید - چه از دست چپ شیطان خور و نوش می کند - لقوله عز ادا اکل احدکم فلیأکل بیمنه و اذا شرب فایشرب بیمنه فان الشیطان یأکل بشماله و یشرب بشماله - و الله اعلم بالصواب

پیرایه نخست و ششم

در آداب هدیه و ضیافت

شخصیکه غالب مال او حرام باشد روانیست هدیه و ضیافت او را قبول کردن - و اگر او اقرار کند که او بصورت قرض آن هدیه و ضیافت پیش کرده - باز مال حلال ساخته - پس قبول کردن درست است - و اگر غالب مال او حلال باشد با کسی نیست - و از امرای جائز فی زمانه هدیه قبول کردن جائز نیست - چه اکثر مال ایشان حرام است - و درین باب اخبار غالبیت مال است - و اشیای اشخاص ظالم گرفتار نیست - و نه صدقشان - باز بر و تنبیه شان شود - و دعوت مدیون قبول کردن با کسی ندارد - ولیکن توارع

افضل است - و در قبول دعوت اختلاف است بعضی واجب
و بعضی سنت گفته اند - افضل آنست که دعوت عام قبول کرده
شود - که دل هر مؤمن شاد بشود - و در جائیکه رسوم بدعت و مصیبت
است اگر از پیشتر عام آن نباشد پس بدان ضیافت رفتن بهتر -
و اگر بعد از رفتن معلوم شود که رسوم بدعت و مصیبت آنجا است
و ضیف مقتدای قوم نباشد ولیکن میتواند که ایشانرا از آن مصیبت
و بدعت بازدارد پس باز دارد - و نه صبر کرده بخورد - و مقتدای را
ضرور است که از آن مجلس برخیزد و بیاید - در خانه اقارب نیز
بدین صورت همین حکم است - و اگر در دعوت اولیه یا غرآن
یک یاد و یا همه روز ضیافت کرده شود پس بدان روزهای معینه خوردن جائز
است - و دعوت فاسق معان و مرتشی و سود خوار و کاسب حرام
قبول نباید کرد - و نباید خورد - و در خانه اهل مصیبت روز اول و
دوم و سوم با خود طعام آورده بایشان خوردن مکروه نیست -
ولیکن از اهل مصیبت تا سه روز طعام گرفتن مباح نیست -
و اگر گرفته شود خوردن ناجائز نیست - و مناهب نیست کسی را
که میهمان شد بر خوان دیگری طلب کند و بخواند دیگر بران خوان
یا ببرد برای دیگری چیزی از آن خوان - هر میهمان را لحاظ چهار چیز
ضروری و مستحب است بقبول دعوت - اولاً - بنشیند جائیکه
محاب خانه بنشیند - ثانیاً - راضی باشد بطعامیکه محاب خانه پیش
آرد - و چون و چرائی بخوشگوار می و ناخوشگواریهایش نکند -
ثالثاً - برخیزد از آن مجلس الا باجازه محاب خانه - رابعاً - وقت

خروج صاحب خانه را دهاگاید - و مستحب است در ضیافت که خاموشی نباشد - ولیکن خبیث نماند - و شکوه مردمان و اذکار اهل دنیا و ذکر سود و سرزنش بر خدمتگار صاحب خانه نکند - و تنگ نماند صاحب خانه و عیالش را برای آوردن طعام - و مکرده است خاموشی وقت خوردن طعام که عادت مجوس است - ولیکن بهتر آنست که گفتگویی نیکو کند - و قصه صالحین بگوید - و صاحب خانه را باید که خدمت میهمان خود کند - که این خدمت سنت ابراهیمی است - و تا سرزد دعوت است - و بعد ازان صدقه است - و قبل آوردن طعام آب دست شستن را پیش آوردن باید - و دست شستن را از آخر مجلس ابتدا باید کرد - و اگر از صدر مجلس ابتدا کرد - شود باک نیست - و خلال کردن بعد خوردن سون است - و در طشت دست شستن مکرده نیست - والله اعلم بالصواب

پرتو شست و هفتم

در بیان زیارت قبور و غیر ذلک

زیارت قبور جائز است مرزن و مرد را بقول مفتوح به - و کیفیت زیارت قبور چون کیفیت زیارت حیات است - و مستحب است برای قاصد زیارت قبور - اولاً در خانه خود دو رکعت نماز بگذارد - و در هر رکعت سوره فاتحه و آیه الکرسی یکبار و سوره اخلاص هفت بار خواند - بعد ازان دعای مغفرت برای آن مرده کند - و بعد ازان روانه بسوی مقبره شود - و در راه چیزی کار و بار دنیا

نکند - چون بمقبره برسند گفتش و نعلین را بپردن مقبره اندازد -
 و درون رود - و پشت بسوی قبله و رو بسوی میت کرده بگوید -
 السلام علیکم یا اهل القبور یغفر الله لنا واکم انتم لنا سلف
 و نحن بالاثر - و اگر اراده دعا باشد باز مستقبل قبله شود -
 و دعا کند - و اگر اهل قبر مشیت باشد بگوید - سلام علیکم بما
 صبرتم فجمع حقنی الدار - اگر مقبره مشایط بقبر کافر و مؤمن باشد
 بگوید - السلام علی من اتبع الهدی - بعد از آن سوره فاتحه
 و آیه الکرسی و سوره اذ از لزلت و الهکم القطر - بخواند -
 و قرآن شریف در مقبره با واز و خدا خواندن جائز است - و در
 میت را جائز است که قرآن خوان را بر قبر مورث نشاند که قرآن
 خوانی کند - لما فی العالم کبیری - و لومات رجل و اجلس و ارثه
 علمی قبره من یقرء الا صحیح انه لا یکره - افضل ایام زیارت
 قبر چهار روز است - شب - و یکشنبه - و پنجشنبه - و جمعه
 و در شبهای متبر که چون شب برات و عشره ذی الحجه
 و عیدین و عاشورا زیارت افضل است - و در دیگر مواسم نیز
 زیارت شبها نیز جائز است و بر قبر ۱ - ده بار سوره اخلاص خواندن
 نهایت احسن است - و دست بر قبر داشتن ممنوع شرعیست
 و ناستحی - و بعضی فقها بدعت گفته اند - بوسه دادن و
 مسح کردن قبر عادت نصاری است - و اما بوسه دادن قبر
 والدین جائز است - لما فی العالم کبیری - و لا بأس بتقبیل قبر
 و لدیه کذا فی الغرائب - و بالای قبر رفتن شاید - و بر مسقف

قبر بر آمدن جائز است - چرا که سقف قبر بمنزل سقف خانه است -
 ولیکن کار و بار دیگر کردن بر بالای سقف قبر نشاید - قبل دفن
 چهره مرده را کفن و اگر ده دیدن جائز است - و بعد از دفن مکروه - و
 در قبر نهادن را دفن بیگویند - بنای قبر و تابوت برای خود کردن و
 نهادن مکروه است - و داشتن گل سرخ و دیگر گاهها بالای قبر
 حسن است - ولیکن افضل آنست که بقیمت آن ورد و ریاحین
 صدقه کند که ثواب مرده برسد - فی العالم گیر می - وضع الورد و
 الطریاحین علی القبور حسن و آن تصدق بقیمه الورد کان احسن -
 و چراغ افروزی در شبهای اولین بالای قبر بدعت است - تعمیر
 قبر مکروه نیست بجز به مختار - همکذا فی الدر المختار - و لما فی فتاوی
 السراجیه - ذکر فی تجرید ابی الفضل ان تطمین القبور
 مکروه و المختار ان لا یکره - آه - هکذا حکم الکتاب واللّه
 اعلم بالصواب ،

پرتو ششست و هشتم

در بیان غنا و لهو و غیره

غنا می مجمر و حرام و شنیدن آن حرام است - و غنا از قسم لهو
 و ماهی بنواختن آلات ارباب نشاط چون طبله و ستار و غیره حرام -
 و نشستن بران و شنیدن آن حرام - و مسلمان از رغبت شنیدن آواز
 ماهی فاسق میشود - و از تله زدن کافر میگردد - لقوله عم -

استماع الملهی معصیة والجلوس علیها فسق والتلذذ بها كفر -
و صوت غنا و ملاهی نفاق از ایمان در دل مؤمن پیدا میکند - چون آب
از زمین سبزه می رویاند - و اگر اتفاقاً کسی بشنود گنجگار نخواهد
شد - ولیکن باید که جهد کند بحمد بلیغ که نشنود - و شکستن آلات
طرب مباح است علی الاصح - و بعض علماء بر سنّت تفریر فرموده اند -
و آنچه بعض فقا اسند لال بر عمل بعض علمای صوفیه روح نموده
اند افواهی شیطانی است - علمای صوفیه روح غنا را نسبت بذات خود
شان بشر الطیقه رواداشته اند بغیر آن آن بزرگواران نیز آنرا اعرام
قطعی فرموده اند - و ادنی ترین شرط ایشان این است که در آن مجلس
زنان هر قسم و مردان و مطربان هر جائی نباشند و اخذ دراهم و دنانیر
در میان نباشد - و مجلس شان خالی باشد از ناهل - و اینقدر
سماعت ملاهی با وصف شرائط را نیز دومی یک مرض لاحق
حال شان میکنند - تا زمانیکه ذات پاک شان بدان مرض مریض
باشد - و بعد از ازاله آن مرض شنیدن غنا اعرام میداند - کما صرح
به صاحب احیاء العلوم و غیرهم من اسکا بر الصوفیه - و در فهم قوافی
و فصاحت با تغنی پاک نیست - و شنیدن اشعار مہاوز مضمون حسد و
نعت و مسائل شرعی جائز است - ولیکن اشعاریکه در آن صفات
زنان و مردان و ذکر سواد باب دنیا باشد شنیدن و خواندن
آن حرام - و اگر صفت زنان و مردان باشد و آنان مرده باشند
در شنیدن آن پاک نیست - و همچنین اشعار لایکه خواندن
و شنیدن آن باز دارد از تلاوت قرآن و نماز و مشغول سازد

باشغال دینونی حرام بوده است - و در دف زدن بر دوز حید
 باک نیست - لیکن احسن آنست که زده نشود - و مزاج درست
 است - اگر در آن ذکر غیبت و بهتان و ذکر سوء نباشد - و فحش
 در لغت بد کردن و بد گفتن است - علمای شرع مرتکب گناه کبائر
 چون زنا و غیره را و نیز غیبت گویا فحش گفته اند - و دل مردم را آزار
 دادن و سخت گوئی کردن را نیز فحش گفته اند - لقوله عمر - یا عائشة
 علیک بالرفق وایاک والعنف والفحش - المحديث - نام کردن
 کرامی عضو خاص که از آن دل کسی نمی رنجد فحش نیست - و اکثر کسان
 در فهم معنی فحش خطای فاحش کرده اند - و الیه مال صاحب النهایة
 و غیره ها من کتب الفقه - و لیکن در مزاج رعایت این امر ضروریست
 که کلام منہی عنه شرعی واقع نشود - و از قسم ملاهی و غیبت احترام
 ضروری - و غیبت آنست که هر چه ذکر کرده شود از برادر دینی خود
 نباشد آنچه کرده دانند بخود - پس اگر آن فعل در دمی باشد و گفته شود
 غیبت است - و اگر نباشد در دمی و گفته شود پس بهتان است -
 لقوله عم اتدرون ما الغیبة قالوا الله ورسوله اعلم قال ذکر
 احدکم اخاه بما یکره فقال رجل ارایت ان کان فی اخي
 ما اقول قال ان کان فیہ ما تقول فقد اغیبتہ و ان لم یکن فنه
 ما تقول فقد بهنته - المحديث - شاه عبدالحق قدس سره العزیز مزاج
 را جواز فرموده منسوب بآنحضرت عم ساخته قصه مشهوره
 بوسه مهر نبوت را ذکر فرموده

و بازی از بطیخ درست است - و سدای شطرنج

باز نمی آید و غیره قاطبهٔ حرام - و در شطرنج اختلاف است -
 و اصح آنست که عدالت شطرنج باز باقی نمی ماند - و گواهی پیش
 درست نیست - و جواب سلام او تحقیر آندادن درست است ،
 و برای امر معروف و نهی منکر چیزی ضرر نمی است - اول - عالم بالمسائل
 باشد - چرا که جاهل امر بالمعروف و نهی داند - ثانیاً - خالصهٔ اوجه الله
 و غرض از آن اعلامی گاه دین باشد - ثالثاً - شفقت باید بر مأمور -
 رابعاً - خود صابر و حلیم باشد - خامساً - عامل بر گفتار خود باشد ،
 و هر سبقت بر گوی گاه و اصح و غیره درست است و احسن -
 که خبر گم گشتن بدان یافتن ممکن است - و لعب با اهل خود و وقت
 تادیب اسب و جین تیراندازی مکروه نیست - والله اعلم بالصواب ،

پرتوششست و نهم

در بیان استعمال دوا و علاج و غیره

بماط سو زمان بهتر آنست که اولاد نشود - و از این بجا است که در و طی
 بیرون فرج می انداختن نیز جائز است خواه موطوءه عره باشد یا کنیزک -
 و نیز همین لماط اسب و تماط حمل بادویه جائز است - لهما فی العالم گیر می -
 العلاج لا مقاط الولد اذا استبان خلقه كالشعر والظفر ونحوهما
 لا يجوز - وان كان غیر مستبین الخلق يجوز - و اما فی زماننا يجوز
 علی کل حال - و علیه القنوی - آه - و لهما فی القاضین - و اذا
 عزل الرجل عن امراته بغیة - ر امرها ذکر فی الكتاب انه

لا یمباح و قالوا فی زماننا یمباح لسوء الزمان،

استعمال ادویه درست است مراهم اسلام را - و لیکن اراده باید داشت که شافی حقیقی خداوند تعالی جلشانه است - و دوا مامور و محکوم حکم حاکم حقیقی است - و بخلاف آن اگر کسی اعتقاد بدو خواهد کرد گناهکار خواهد شد،

از استخوان خشک و تر جمیع حیوانات - ماکوای - بشد یا غیر ماکوای - (سواهی استخوان خنزیر و آدمی) دوا کردن جائز است - و از استخوان خنزیر و آدمی دوا کردن جائز نیست خشک باشد یا تر - بول ابل و غیره نوشیدن برای دوا مکروه - و دوا کردن توکل را مانع نیست،

شیر زده خود برای دوا نوشیدن درست است - و برای غیر دوا در نوشیدن شیر زمان برای بالغ اختلاف علما است،

و برای دوا خوردن اشیمی حرم چون بول و خون و نمر و میته بدانصورت جائز است که طبیب مسلم بگوید که جز همین اشیای حرام از اشیای مباح دوا می شما وجود ندارد - و رزق از شئی حرام دوا کردن جائز نیست،

و اگر که امی زن دوا می مسمن بدن خوردن برای آنکه شوهرش باو آلفت کند جائز است - و داغ کردن طفلان را برای دوا و جانوران را برای نشان درست است - بستن تعویذ درست است -

و لیکن حین مجامعت و رفتن به بیت النجاسه باید کرد - و حین تولد مالیدن خون بر سر مولود نارد - و هم داغ کردن بر چهره مادر است - و استخوان برای دفع چشم زخم موخن روا است - و استعمال افیون و بنج برای دوا درست است - لهما فی الدر المختار - و ان

كان للتداوي فلا تعد منها كذا في فتح القدير - وايضا فيه
واما القليل فان كان لله وحرام - الى قوله - وان كان للتداوي
ولا - هكذا حكم الكتاب والله اعلم بالصواب ،

پرتوهفتادم

در بیان ختنه و غیره

ختنه سنت است - دایم دقت - استحباب در هفت سالگی
است - نادر از ده سالگی - و بعد از هفت روز ولادت هم جائز
است - زنان را نیز ختنه کردن سنت است - و بعضی مکرم گفته
اند - و اگر پسری مسلمان شود و خوف ضرر باشد ختنه کردن ضرر
نیست - و اگر جوان مختن نباشد باید که بدست خویش ختنه خود
کند - ورنه ضرر نیست - و اگر مختونی را باز حرم ختنه بالیده
مسخر شده باشد باز قطع کردن باید - ورنه ضرر نیست ،
در گوش زنان جوان و اطفال آن جنس سو راج کردن جائز است ؛
و خصی کردن نهی آدم بالاتفاق ناجائز و حرام - و در فرسی
اختلاف است - و در ای آن در بهایم دیگر اگر قصد نفع باشد خصی
کردن جائز است - ورنه حرام ،

مردان را موی سرداشتن و طلق کردن هر دو است - ولیکن
فصل موی مردان حرام - و بدون برای مردان طلق است - و
از بین سر موی سرداشتن مردان حرام - و نزد حامی طلق

موی ستر مردان در هر جمعه سون است - ناخن تراشیدن و زبیر
 ناف و زیر بغل تراشیدن در هر هفته سون است - و اگر نتواند
 پس بدو هفته - و زبیر پچمال رو را باید تراشید - و زبیر گنیهگار خواهد
 شد - و از نوره حلق زیر ناف و بغل جائز است - و تراشیدن زیر ناف
 بدست خود و حجام جائز است - و باید که حجام چشم بند دارد - و باید که این
 چهار چیز را زیر خاک دفن کند - ناخن - موی - و غرقه حیض - و خون
 ابرو و شارب داشتن ناجائز نیست - و بریدن
 شارب احسن است - و بقدر یک مرتبه و قدر می زاند از آن
 ریش داشتن سنت است - و زیاده بر آن را تراشیدن هم
 جائز - و شعر لب زیرین انداختن بدعت است - موی بینی و سینه
 و پشت انداختن ترک ادب است - و ناخن انداختن از دندان
 مکروه است - و از آن برض پیدا میشود - و در جنابت انداختن موی و
 ناخن بلا دفن مکروه است - حلق در روز جمعه خیلی بهتر است - که خداوند
 تعالی از بلیاتش محفوظ دارد - اللهم فی الدر المختار - من قلم
 اظافیره یوم الجمعة اعاده الله من البلاء یا الی یوم الجمعة الثانیه -
 زنان را بیاعتراض انداختن موی سر جائز است - و بدون مرض اگر
 تشبیه مردان کنند گنیهگار خواهند شد و فعلی حرام است - و موی
 مستعار از موی خود یا موی غیر موی خویش بستن زنان را
 حرام است - و اختلاف است بحالت همچون بستن موی مستعار
 در باره جواز نماز ایشان - و اجماع آنست که نماز خواهد شد - ولیکن
 آن زنان گنیهگار خواهند شد ،

و خضاب بستن در غیر حرب نیز مردان را جائز است از حنا
و کتیر و وسمه سیاه - و خضاب اسود محمود است اگر قصدش
چنان باشد که از خضاب چشم زنان محبوب خواهد شد - و اگر
آنچنان قصد خواهد کرد که نگار خواهد شد - و آن فعل فعل مکرر خواهد
گشت - و مردان را غالیه صافی برایش و سر جائز است - و خضاب بستن
بنا ضرورت بر نیست و پامی مردان و طفلان زکوره نادرست و مردان
را درست است - و سر نه کشیدن از اثر بالاتفاق درست است -
و آنکه اسود بماندت زینت و چشم کشیدن مردان را جائز است -
و نه جائز نیست اشکال غیره ای روح در خانه خود تا آویزان
کردن درست است - خدام خود را بعد از شستن دادن باید - و برای نماز و
تعلیم قرآن و خدمت دادن ضرور - و زن حامله اگر بمیرد و یا بتحقیق
معلوم باشد که بچه اش در شکم زنم است پس از سمت چپ
شکمش دریده بچه اش بدر کرده خواهد شد - و باذن ابو حنیفه
روح یکبار با چنان بعین آمد - و آن بچه میشت کرد - لهما فی العالم المکرمی
و حکمی انه فعل ذلک باذن ابی حنیفه روح فعاش الولد کذا
فی السراجیه - واللہ اعلم بالصواب ،

پرتو هفتاد و یکم

در بیان حقیقه و نام نهادن طفلان

بهترین اسمها عبد الله و عبد الرحمن است - و باسما صغایه نام نهادن

افضل بوده است - و لیکن بدین نام بابصغیر آواز دادن مادر است -
و بنام نامی حضرت رحالت مآب عم بابا کنیت نام نامی آنحضرت
عم نام نهادن مستحسن ،

و احدی را بنامد که بنام پدر و مادر خویش ایشان را بخواند
و زمان را نیز نماید که نام شوهر آن خود بگوید و بنام شوهر را بخواند
که این امر دلالت افکاش می کند ،

و عقیده در مذہب حنفیہ ماء سنت است و در مذہب و در مباح بلکه مکروه
است - چه اهل عرب پیش تر از اسلام عقیده میکردند - و امر لازم و دشوار
و سنت موکده میباشد - و ادلای اسلام نیز عقیده شائع بود - چون
اشعیه شروع گردید جمیع ذبح دیگر منسوخ شد لہذا فی العالمگیری و ذکر
محمد رح فی العقبة فمن شاء فعل ومن شاء لم یفعل و هذا یشیر
الی الا باحۃ فیمنع کونه سنة - و ذکر فی الجامع الصغیر و لا یعق
عن الغلام و لا عن الجارية و انه اشارة الی الکراهۃ و کذا
فی البدائع فی کتاب الاصحیۃ - و لہذا فی اشتمات السمات
شرح المشکوۃ عن شاہ عبد الحق قدس سرہ - و در مذہب سنت
نیست - امام محمد رح در موطای خود میگوید ما را چنین رسید
است کہ عقیدہ از رسوم جاہلیت بود - و در ادل اسلام نیز
معمول شد - پس از آن نسخ کرد اشعیه هر ذبح را کہ پیش
از وی بود - آہ - و لہذا فی القسطلانی شرح صحیح البخاری - قال
ابو حنیفہ رح فیما نقلہ العینی لیست بسنة و قال محمد بن الحسن
ہی تطوع کان الناس یفعلونہا ثم نسخت بالاصحیۃ و قال

بعضهم هي بدعة - وفي الموطاء عن زيد بن اسلم عن رجل من بني ضيمره عن ابيد سئل النبي صلى الله عليه وسلم عن العقيدة فقال لا أحب العقوق كانه كره الاسم - ولما نهى سبحانه الله المالكه للمولود ولي الله المسموح الذي هو - س - - اعلم ان العرب كانوا يعقون عن اولادهم وكانت العقيدة امرا لازما عندهم - آه - وكثير علماء حنفية حتى صاحبها به دور المسحاة وقاضيان وغيرهم در كتب معتبره فقهية حوشر باعث منسوخ شدن عقیده ترك كوشش کرده اند

باید که بعد ولادت در گوش راست مولود او لا اذان بگویند - و در گوش چپ اقامت - و بعد اذان هر گوش مولود باید گفت - انشئ الله بك وذريتهما من الشيطان الرجيم - تا مولود از ایداد مس شیطان محفوظ خواهد بود - و اگر نداشتش ماه هفتمین طور گفته شود بهتر است - هكذا حكم الكتاب والله اعلم بالصواب

پرتو هفتاد و دوم

در بیان معانقه و مصافحه و بوسه دادن دست و دهان و غیره تواضع و گردن نهادن پیش کسی موافق ذات خداوند کریم جلشانه حرام است - و مرتکب آن گناهگار خواهد شد - و اگر کسی پیش سلطان سجده تحیت کند یا بوسه بر زمین رود و پیش دهد گو مرتکب کافری نخواهد شد اما گناهگار کبیره خواهد شد - و بوسه بر زمین

و در وی عظام دادن ناجائز - و همچنان بدش زاده و فضلاء - فاعل و راضی
 برد و گنجی نخواهند شد - و این فعل جمال است - لها فی العالم گیر می -
 تقبیل الارض بین یدی العلماء و الزهاد فعل الجهل و الفاعل
 و الراضی آئمان - الا انحاء المساطان او غیره مکرره لانه يشبه
 فعل المجوس - و انحاء وقت نخیث نیز مکرره است - و بران نهی
 وارد است لها فی العالم گیر می - مکرره الا انحاء عند التحیة و به
 ورد النهی کذا فی النعم - رتاشی - سوای دست عالم و زاهد
 و استاد و سلطان عال بوسه دادن بر دست دیگری جائز نیست -
 لها فی الکفایه - و رخص بعض المتأخرین تقبیل ید العالم
 المتورع علی سبیل التبرک - عن صفیان رح قال تقبیل ید العالم
 سنه و تقبیل ید غیره لا یرخص فیه - قال الصدرا الشهد رح
 هو المختار - و لها فی اله المختار - لا بأس بتقبیل ید الحاکم المتدین
 و السلطان العادل - و بوسه دادن بر پائی عالم و زاهد جائز نیست - لها فی
 العالم گیر می - طالب من عالم او زاهدان یدفع الیه قدمیه ليقبله
 لا یرخص فیه - و بوسه بر دست خود دادن بعد از مصافحه مکرره است
 و فعل جاهلان - و بوسه دادن مردی بر مرد دیگری بر دست و دهن
 و غیره و زنی بر زن دیگری بر دهن و رخصه مکرره است - لها فی
 القاضینان - مکرره ان یقبل الرجل فم الرجل او یده او شیئاً
 منه فی قول ابی حنیفه و محمد رح - و لها فی اله المختار - و مکرره تحریماً
 تقبیل الرجل او یده او شیئاً منه - و کذا تقبیل المرأة - آء
 و بوسه بر شش قسم است - بوسه بر رحمت - چون

بوسه مادر و پدر و فرزندان را بر رخساره - و بوسه نخییت - چون
 بوسه مؤمنین یکی مردیگر را - و بوسه شهنقت - چون بوسه فرزندان
 مراد و پدر و مادر - و بوسه دوستانه - چون بوسه برادر و
 مراد و برادر - و بوسه شهنقت - چون بوسه مرد زن خود را ،
 و مصافحه مابین برادران ، یعنی جائز است ملاقات و دست
 است بالا تفاق - هر که با برادر ، یعنی خود مصافحه کند امید است که
 خداوند کریم صفاتش را عفو کند - و طریقه مستون مصافحه آنست
 که هر دو با هم هر دو دست خود را بالا مال مال بیاورند و غیره بگیرند و حرکت
 دهند - لها فی الد المختار - يجوز المصافحة لانها سنة قدیمة لقوله
 هم من صافح اخاه المسلم و حرک یدیه تا ثرت د نوبه - و لها فی
 العالمگیری - و يجوز المصافحة و السنة فیها ان یضم یدیه علی
 یدیه من غیر حائل من ثوب او غیره - آه - اما مصافحه بعد از
 نماز جمعه و عیدین چیز می نیست بلکه بدعت - از جهت تخصیص وقت - لها فی
 الاثقات الاممات - من شاه عبدالحق قدس سره - و آنکه
 بعض مردم مصافحه بعد از نماز میکنند یا بعد از نماز جمعه چیز می نیست
 و بدعت است از جهت تخصیص وقت - آه ،

و معانقه (که بایکدیگر گوازیختن را میگویند) شرعاً جائز است
 اگر کسی از سفر باز آید - بشرطیکه هر دو از ار و قمیص و جبه
 پوشان باشند - و مامون باشند از شهنقت - و در غیرتقوم از سفر
 چون بعد نماز عید و غیره مکروه تحریم است و حظ شیطان و بدعت
 تحریمی - و مرد را با زن و امر د معانقه کردن بیجهت و بیجا - جائز نیست -

لما في الهداية - قال يكره ان يقبل الرجل فم الرجل او يده
او شيئاً منه او يعانقه - وذكر الطحاوي ان هذا قول ابي حنيفة
ومحمد رحم وقال ابو يوسف لا بأس بالتقبيل والمعانقة
لما روى ان النبي صلعم عانق جعفر رضي الله عنه حين قدم
من الحبشة وقبل بين عينيهِ - ولما روى ان النبي صلعم نهى عن
المكامة وهي المعانقة ومن المكامة وهي التقبيل وماراة
محمول على ما قبل التحريم - ثم قالوا الخلاف في ازار
واحد اما اذا كان عليه قميص اوجبة فلا بأس بها بالاجماع -
ولما في القاض خان - والازلم ، ان لا يقبل ويكره المعانقة وهكذا
في كثير من كتب الفقه - والله اعلم بالصواب ،

پرتو هفتاد و سوم

در بیان مسائل متفرقه

اگر مسلمانی را زن فاسقه باشد و بزد و ضرب هم مرتبه نشود ،
معهد اطلاق دادن ضرر نیست ،

اگر شوهر ذکر خود را در دهن زوجه خود داخل کرد اختلاف است
در کراهت آن

کنیزک را برض موشش آزاد کردن بهتر است که حره بسیرد ،
 طفل دیگر را بلا اجازت شوهر خویش شیر دادن مکروه است
 اگر خوف هلاکت آن طفل نباشد ،

خمر در خانه خویش برای صافتر شدن سر که داشتن درست است
 اسباب سرود چون طبله و سنار و غیره گرفتن و داشتن حرام
 پیر مرد جاهل را بر عالم جوان بر فشار و گفتار و نشست و برخاست
 و جمیع امورات پیش دستی جائز نیست اگر چه شیخ جاهل
 قریشی هم باشد

حق عالم بر جاهل چون حق او ستاد بر شاگرد است - و جاهل
 و شاگرد را نباید که بر جای عالم و او ستاد بنشیند و رد کلام او کند
 بغیبت او

و حق شوهر بر زوجه بیشتر از این است
 نباید که بر سقف خانه بر آید بلا خبر صاحب خانه دیگر که متصل باشد
 قیلوله منون است - که شیطان قیلوله نمیکند - و مستحب
 است در قیلوله که او را بر پهلو می راست بخوابد و باز بر پهلو می چپ
 در اول نهار و مابین عشا و مغرب خوابیدن مکروه است
 مؤمنین بر پهلو می راست میخوابند - و شایان بر پهلو می چپ -
 و انبیاء بر روی آسمان کرده بر پشت میخوابند - و کفار پشت
 بر روی آسمان کرده بر روی میخوابند

اگر در شکم باشد بر روی خوابیدن چون خواب کفار روا باشد
 باید که حین خفتن و برخاستن از خواب ذاکر باشد به تهلل
 و تسبیح و تسمیه

زمینی که بر آن زانی غسل کند و قتل ناحق کرده شود شکایت
 میکنند بر خداوند کریم و دعای بد میکنند برای فاعلان آن

بهترین بیداری شب برسد و چه است - اولاً - شب را بیدار کرد عالم
بگذارد - و این بیداری از هر بیداری افضل است - دوم
تسبیح و تهلیل و استغفار شب را بسر کند سوم - بیداری
مباح که گفتگوی دوستانه کند و رای کذب و باطل - و اگر قادر باشد
مذاکره عالم کند - و رتبه خاتم آن بیداری را به تسبیح و تهلیل
بالشعر کند :

باک نیست عالم را با طهار عالم خود بر عوام تا عوام از و نفع
یاب شوند - و عالم با فایده محبوب است و حضرت خداوند کریم را
و لیکن چون فقه پیچ عالم دیگر نیست - لمانی العالمگیری - ثم ان العلم
حالی الانواع و کل ذلک عند الله حسن و ذلک لیس بالقه
باید که اقتضای طالب العلم بر محض فقه - و علم کلام و حکمت و ششائیل
مباحین را بیاموزد - و طالب علم فرض است بقدر شرائع و ضروریات
آن چون احکام : خود نماز و روزه و جز آن - و مادی آن چون احکام میبشت
و غیر ذلک که تعلم آن فرض نیست اما آموختن افضل است -
تعلم فنون معنویات بقدر ضرورت و ااست - و تفتیش کثیر آن
فنون مذموم - همچنین علم فاسفه قبل تجرید علوم دینی آموختن مذموم
عالم بر سر قسم است - اولاً - عالم نافع که تحصیل آن واجب چون
علم معرفت معبود و مخلوق بودن جمیع اشیا و الله تعالی جل جلاله
و غیر آن - دوم - مباح چون علم حلال و حرام و امر و نهی و جز آن - سوم -
حرام چون علم سحر و طلسمات و نجوم مادی و ضرورت : بفره -
و فقه با علم مناظره و مجادله را نیز بدان شامل کرد و اند

زبان عربی افضل است از جمیع زبان ۱- و زبان عربی زبان اهل
بهشت است - هر که آموخت علم عربی را و تعلیم کرد یغری را علم عربی
ما جور خواهد شد - لما فی العالمگیری - العربیة افضل علی سائر
اللسن و هو لسان اهل الجنة فمن تعلمها او یعلم غیره فهو ما جور -
و همچنین است در سراجیه و قاضینخان

علم باید آموخت از استاد امین - و طالب علم فقه و مذاکره آن بهتر
است از جمیع عبادات مأثله اگر نیت خالصه و توبه الهیه باشد - و اگر
قادر نباشد کسی بر صحت نیت موهباند اگر فقه افضل است
و استاد باید که بخیر باشد بدادن کتاب و درس - و طالب
العلم باید که تعظیم علم و کتاب و او سناد کند - و پاک باشد از
نجاست و عیش بازی - و گوشه گزین باشد از زنان - و اگر با جاهلانی
منازعت افتد از انصاف در نگذرد که فرق مابین جاهل و عالم باشد -
و تعظیم اهل او سناد نیز بر شاگرد ضرور
حق او سناد مقدم است بر حق والدین و جمیع مسلمانان
با جماع مفتی به

تحقیق علم افضل است از خواندن قل هو الله یا سبحان یا بار - و
تعلیم فقه افضل است از تعلیم تمام قرآن
اگر شخصی قادر باشد بتعلیم علم و نیز قادر باشد بر اینکه همه روز و همه
شب نماز گذارد - در بین حالت نیز افضل و اولی است که شب و روز
را بنوازه علم بگذارد - و تعلیم همه قرآن افضل است از نماز نوافل -
لما فی العالمگیری - تعلیم الفقه اولی من تعلیم تمام القرآن -

و ایضاً فیہ - النظر فی العلم افضل من قراءة قل هو الله أحد خمسة
الاف مرة - و ایضاً فیہ - الرجل اذا امکنه ان یصلی باللیل وینظر
بالنهار فی العلم فان کان له ذهنٌ یعلم و یعقل الزیادة فالنظر
فی العلم افضل من الصلوة - و تعلیم تمام القرآن افضل من صلوة
التطوع ،

یک روزه طالب علم بقدر فرض بهتر است از عبادت ده هزار سال -
و لیکن هر که طالب علم خواهد کرد برای ریا و سمعه خداوند کریم
عذابش خواهد کرد با انواع عذاب در جهنم - و نخواهد گذاشت هیچ
خدایی را بر و که نخواهد کرد - لما فی الفتاوی السراجیة - روی انه عم
قال طلب العلم فربضه علی کل مسلم و مسلمة و یوم فی طلب
العلم افضل عند الله تعالی من عبادة عشرة الاف سنة - و روی
انه عم قال من تعلم العلم رياءً او سمعة لم یکن فی النار احد
اشد عذاباً منه و لیس نوع من انواع العذاب فیها الا یعذب به ،
و نیز علم میرته است . طالب رنده میشود - و بعد از آن کم قوت است -
چون درس داده شود قوی میگردد - و لیکن محجوب می ماند - پس از
مناظره با موافق و مخالف کشف حجاب می شود - مگر عقیم باشد -
و از عمل نتیجہ علم بدر آید - و تفقه باید کرد تا زمانی که سیاه نشود
اعنی نکاح نکرده باشد - لما فی الفتاوی السراجیة - و عن بعض
الصحابه قل تفقهوا قبل ان تسود و اقل معناه تزوجوا - قال
ابو نصر بن محمد بن سلام البلخی العلم مینة حیاته الطلب
فاذا احیی فهو ضعیف قوته الدرس فاذا قوی فهو محتجب کشفه

المناظره مع الموافق والمخالف فاذا انكشف فهو عقيم
 فتتاجه العمل - آه - صاحب قسطانی در شرح تسودوا فرموده
 که معنی تسودوا منحصر بر نکاح نیست - عموم مشاغل و نکاح را
 شامل است - لهما فی القسطانی - ولا وجه لمن خصه بالنزوح
 لان السیادة اعم لانهما قد یكون به وبغیره من الاشیاء
 الشاغلة - آه - اگر تمام اراده حصول ثواب دارد و قصد عیان
 انبیاء هم داشته باشد باید که لحاظ بنج چیز دارد - اولاً - اجرت
 شرط در سس نکند - بلکه هر چه هر که دهد بگیرد و هر که ندهد نگیرد -
 ثانیاً - باید که ظاهر باشد و باد وضو - ثالثاً - قاضی باشد در تعلیم
 و مقبل باشد در عمل - رابعاً - عدل کند مابین طفلان اگر بجنگند - و
 مائل نباشد بسوی طفلان اغنیاء از طفلان فقرا - خامساً - نرند طفلان
 را چنانکه داغ شود در بدن شان - و از هر درنگزد - و احاطه
 در قیامت از آن باز پرس کرده خواهند شد ،
 مردان را ابله باده بول کردن بعضی جائز داشته اند - و بعضی
 مکروه گفته اند - و اصح آنست که بلا قدر جائز نیست ،
 برباد کردن مال بلا فایده مکروه است ،
 خواستن موت به تنگی روزگار و غیره مکروه - و بحفظ عن المعصیه
 مکروه نیست ،
 مستحب است که حین زلزله از خانه بدر شده در فشار و د
 در حالت شوع و باد بجائی راضی بر فضا بوده اگر از آنجا خارج
 و بجای دیگر داخل شود مکروه نیست ،

مؤمنان باید با همه خنده دامن باشند - و علامت مؤمن همیشه
خندان رودنی است - و باید که با همگنان خوش خوش کلام کند -
و باید که بعد از طلوع فجر تا نماز ذکر خیر کند - و همین حکم است تا
طلوع شمس

خندیدن در مصیبت کسی مکروه است

در ماه صفر که اعیان چون نکاح و غیره نکردن فعل جاهلان است
و مکروه - و همچنین در ایام نحس اهل نجوم - و اعتماد بران کردن
حرام و تہمت بر شریعت است

اگر پدر از میان پسران صالح خود یک پسر را مالک
خود بپند کند گنہگار خواهد شد - و اگر از میان پسران خودش پسر
صالح را بپند کند گنہگار نخواهد شد

آبریزی در راه برای تسکین غلبه جائز است - و زاید بران فصول
قد کردن جانوران در قفس ناجائز

برداشتن اسب را بر غر و خور اسب و دیگر بهائم را بر بهائم
دیگر جائز است

خناق و ساعرا قتل باید کرد که توبه شان مقبول نیست - همچنین
زندیق منکر معروف را

بر آب جاری بول کردن مکروه است

مردم ذی اہل را در بردی نمکنان فصل کردن مکروه است که
بدان اظهار جماعت می شود و این بعید از مردت است

لعاب دهن زن مرد را و لعاب دهن مرد مرزن را خوردن
مکروه است ،

اگر گس در آب افته باید که هر دو پرش را در آب تر کند که
در یک پرش شفا و در پر دیگرش آزار است ،
خواب بر سقف کردن نباید ،

چراغ بعد نوم در خانه روشن نباید داشت ،

در مسأله کشیدن تنباکو اختلاف است - اصح آنست که حلال
است - لهما فی نهایتہ المرأۃ شرح الہدایہ - هذا التثنی مباح علی الاصل
داخل تحت احکام النبا تات التبی تضر بمزاج بعض
الناس فیحرم علیہم المنصور بہ لا ہو بعینہ حرام علیہم اذ لم
یرد فیہ بخصوصہ نص - وایضاً فیہ - و ان التثنی لم یرد فیہ نص
فی کتاب اللہ تعالی - الی آخر القول - فلا دلیل علی کراہتہ مند
المقلدین والمجتہدین وامثالنا والحاصل ان الاحتیاط لكل احد
والذی یجب علی کل انسان عدم القول بحرمة هذا التثنی
ولا بکراہتہ معاً ،

مکروه است مسلمانان را در فتن در میخانه و غیر ذلک چرا که انجا
مجمع شیاطین است ،

در ظرف مشرکین اگر کسی ناشسته بخورد گنہگار نشواید
شد ولیکن شسته خوردن بهتر است ،

در زیادت کافر ر فتن و کافر را دعوت کردن باعث قرابت
درست است ،

مصافحه بایهود و نصارا کردن درست است - بخلاف مشرکین
که اگر با ایشان مصافحه کرده شود باید دست را بشوید ،

اگر زن یا مرد را والدین کافر باشند نفقه دادن و یا ایشان
ملا بخت کردن باید - و بماقات ایشان رفتن جائز است ،

و اگر ایشان ترغیب دین خودشان کنند بعضی زیارت نکردن هم جائز است ،
در عیادت ذمی و فاسق رفتن جائز است ،

کسب بقدر ضرورت نفس و عیال و ادای دین فرض است -
و برای نفقه عیال سنت - و مستحب زائد بر آن - و مباح زاید بر آن
و برای تحمیل - و مکروه است برای تلفاخر و تکاثر اگر چه از مال حلال باشد ،
به بودن خوراک یک روز و پیش خود سوال حلال نیست - و

از سوال مال جمع کردن خبیث است ،

کسب از حرام مصیبت است چون کسب سر و دگوبندگان و
رشت خواران و سود خواران که حرام است ،

بهترین کسب - اول - جهاد ثم تجارت ثم زراعت ثم صنعت ،
سگ دیوانه را قتل باید کرد - و سگ برای حفاظت خود و برای

حفاظت زرع و برای شکار پروردن و بخانه خود داشتن جائز است ،
اگر کسی با بهائم غنما کول اللحم و طی کند آنرا ذبح کرده سوخته
انداخته خواهد شد - و اگر جانور ماکول اللحم باشد ذبح کرده خواهد شد

و ختن ضرور نیست - و خوردن آن جانور درست است - لمانی
النامیگیری - رجل و طی بهیمة قال ابو حنیفة رح ان کانت
البهیمة للواطی یقال له اذ بحها و احرقها الی آخر القول ان

لم تكن مأكول اللحم - وان كانت مأكول اللحم يذبح ولا يحرق
 كذا في فتاوی قاضیخان - وایضافیه - واما بهذا الفعل لا يحرم اكل
 الحيوان المأكول - كذا في خزائن الفتاوی ،

جانوران ذی روح را در آتش نباید سوخت و با آفتاب نهاده زدن
 درست نیست ،

سپیش را زنده گذاشتن مباح و لیکن بعید از ادب است ،
 صحبت با کسی که نماز نمی کند اگر در داشتن جائز نیست اگر چه زوجه هم
 باشد - و اگر شوهر نماز نمی خواند صحبت زوجه با او مکروه نیست -
 اما فی الاشباه و النظائر - و یکرة معاشرۃ من لا یصلی ولو کان
 زوجته الا اذا كانت الزوج لا یصلی لم یکرة للمرأة معاشرته ،
 اگر اموال پدر از خبیث باشد و وارث را حال آن معلوم باشد
 باید که آن مال بذمی حق واپس کند - یا اگر از حال ذی حق واقفیت
 نباشد بر پدر متوفی صدقه کند - و اگر وارث را از حال مال واقفیت
 نباشد که چون است پس برای او تصرف آن مال حلال است ،
 اگر خمر در وراثت یافته شود بدون سرکه ساقطش نفقه سیریش
 بورش جائز نیست ،

اگر زوجه نصرانی باشد درون خانه خود صایب داشتن را روا
 دار نباشد - اما او بطریق خود درون خانه نماز گذاردن می تواند ،
 پدر در تعظیم مقدم است از مادر و مادر بخد مت گذاری
 مقدم است از پدر برای پسر ،

زنان می توانند که درون خانه خود با سر برهنه باشند ،

لیکن احسن آنست که همیشه بر سر شمار داشت باشند - و سبب
یک روزه نیز زنان را بلا محرم درست نیست - و جز مرد عاقل
صبی و معتوه لایعقل محرم شدن نمی تواند - و لیکن بامردان صالح
زنان سفر کردن می تواند - لهما فی العالمگیری - قال حماد روح لا بأس
لمراة ان يسافر بغير محرم مع الصالحین ،

اگر شخصی که برودین باقیست بمیرد پس اگر نیتش بادی آن
دین بوده امید قیامت که مواخذه بقیامت نشود ،

سخن گفتن در مسجد و خلف جنازه و در بیت الخلاء و در حمام
و طی مکروه است - لهما فی الدار المختار - و یکره الکلام فی المسجد
و خلف الجنائز و فی الخلاء و فی حالة الجماع - آه - واللہ اعلم
بالصدق و الصواب ،

پرتوهفتاد و چهارم

کتاب الفرائض

فرائض علمی است که شرعاً نصف علم دینیش نامند - زیرا که
علم برد قسم است یکی متعلق بحیات انسان و دین متعلق
بماتنش - و علم فرائض بر سر از موت هر فرد انسان بدو متعلق
میگردد - ازین است که علم فرائض نصف علم دینی متحقق گردیده -
هر مسلمان را ازین علم و اففیت و عمل این علم خیلی ضروری است -
چه اکثر کار و بار دنیوی نیز منحصر بر و اففیت این علم بوده است -
بعضه ان صریح شریف - تعلموا الفرائض و علموه الناس فانها

نصف العلم - نخستین از برای علم فرائض و انقیات امور
چند از مبادی علم فرائض ضروری است - و آن اینکه ،

ارث بمعنی بقا است در لغت - و انتقال مال غیر بموی
غیری علی سبیل قائم مقامی را شرعاً ارث نامند - و شخصی که اموال خود
را گذاشته فوت کند او را مورث نامند - و قائم مقام مورث را دارث
گویند - و مالی که شخصی بجماعت خود مالک آن بوده فوت کند آن مال
را ارث و ترکه مینامند ،

به ترکه میت ۴ چهار حق متعلق بوده است - اول - دفن و کفن
میت - ثم ادا می دین او - ثم ادا می وصیت میت - پس اگر در نه
تأقیذ و میت از کل ستر و که او جائز دارند جائز خواهد شد - ورنه از
ثالث ترک و وصیتش جاری خواهد گردید - و کفن میت بلاکم و بیش
از مال حلال میت داده خواهد شد - و پستر از مهر وراثت جاری
خواهد گردید - و وارثان میت حصص خود را خواهند یافت ،

و وارثی که مورث خود را قتل نموده شرعاً مستحق عقوبت گردیده
باشد او ترک آن مورث نخواهد یافت - و آن گونه وارث را مجرم و
المیراث می نامند - و کافر می وارث مسلم و مسلم می وارث کافر می
نمی شود - و باختلاف دارالاسلام و دارالحرب نیز وراثت
جاری نمی شود - غلام و کنیز وارث مولی نمی شوند - و لیکن آنان
وارث مورث خود را خواهند شد - مولی وارث غلام و کنیز خود
می شود ،

و فرضها یکم مذکور قرآن مجید است ۶ شش فرض است - یعنی

نصف - و ربع - و ثمن - و ثلث - و ثلثان - و سدس - و ستم
 این شش سهام مفروضه چند قرابت داران نسبی اند - و دو
 خویشاوند صبیبی (اعمی) آنکه میان آنها بسبب نکاح صحیح شرعی
 قرابت مستحق شود - و آنانند زن دشو
 اذل - پدر

و سهام پدر (اولاً) با پدر یا پسر سر میت سدس اعمی
 ششم حصه ترک بوده است - و (ثانیاً) با دختران و دختران
 سر میت پدر سدس خواهد یافت - و ما بقی با حقبار
 عصبیت

و بدون اینان پدر عصبه محض بوده است - اعمی گیرنده جمیع ترک
 بوده است - و سوا می زن یا شوهر و مادر و پدر و اولاد میت دیگر
 با پدر و ارث نمیشود

دوم - جد صحیح - و جد صحیح آنکس است که بغیر ابنت
 میت فیما بین او زنی داخل نشود - و او مانند پدر و ارث می شود
 اگر پدر نباشد - و با پدر و ارث نمیشود

سوم - برادران و خواهران اخیافی - که زاده مادر بغیر نطفه پدر
 باشند - یعنی میت دایشان اولاد یک مادر و دو پدر باشند -
 زن و مرد ایشان برابر حصه می یابند بوراثت - پس اگر برادر یا
 خواهر اخیافی یک تن باشد سدس می یابد - و زاده برادر
 ثابت یعنی سوهین حصه ترک می یابد - و با فرزند سر میت و با پدر
 و بر میت اینان و ارث نمیشوند

چهارم - دختران - واحدشان نصف ترک و زائد بر واحد
نشان یعنی دو سو یعنی حصه ترک خواهند یافت - و با پسر میت یعنی
برادر خود دختر عصبه خواهد شد - و نصف سهام پسر خواهد یافت
بمصدق الذکر مثل حظ الانثیین

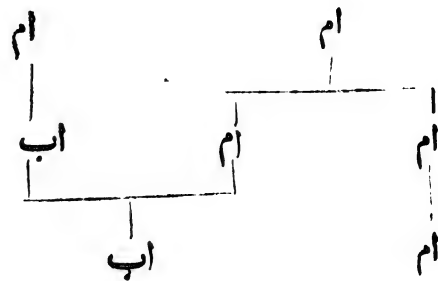
پنجم - دختران پسر میت - که ایشان چون دختران میت
وارث میشوند - و با پسر و دو دختر صلبی میت اینان وارث
نمی شوند - اگر پسر پسر بوده باشد پس با دو دختر صلبی
اینان عصبه شده وارث خواهند شد - و با یک دختر صلبی اینان
سدس خواهند یافت

ششم - مادر - و مادر با فرزند و فرزند پسر میت و دوبرادر
و دو خواهر ملاتی یا عینی یا اخیانی سدس خواهد یافت - و زنه ثلث ترک
نصیب مادر است - و بعد از او حصه زوجه یا شوهر مادر ثلث مابقی
خواهد یافت - و صورتش جزید و مسئله نیست - و آن اینکه -

م - ۶			م - ۴		
م			م		
اب	ام	زوج	ام	اب	زوجه
۲	۱	۳	۱	۲	۱

هفتم - جدّه صحیحّه - اعنی مادر مادر و مادر پدر الی غیر
نهایه - حق شان سدس است یکی باشد یا زائد - مگر ادعای شان
با اعلی شان محروم المیراث می باشد

جرات پدر با پدر وارث نمیشوند - و جماعه جرات با مادر وارث
نخواهند شد - صورت مساوی بدین طریق بوده است



هشتم - خواهران عینی - اگر یک خواهر عینی باشد نصف خواهد یافت - ورنه نشان - و اینان با دختران ملکی و دختران پسریت و برادران خود عصبه خواهند شد

نهم - خواهران علاتی - اینان چون خواهران عینی وارث می شوند - و یا یک خواهر عینی سه س خواهد یافت - و با دو خواهر عینی اینان وارث نمی شوند - و اگر برادرشان بوده باشد پس اینان عصبه وارث خواهند شد - و با برادران عینی جهام علاتی محرم و المیراث اند - برادران و خواهران علاتی و عینی با پسر و پسر پسر و پدر و برادریت هیچ حصه ترک نخواهند یافت

دهم - زوج - یعنی شوهر - که با فرزند و فرزند پسر ربع یعنی چهارم حصه ترک - و بدون اینان نصف ترک نصیب ایشان است - یازدهم - زوجه - با فرزند و فرزند پسر ثمن یعنی هشتامین حصه ترک و بدون اینان ربع ترک خواهند یافت

در بیان عصبه

عصبه شریک آنکسان را گویند که برای شان کد امی حصه در قرآن شریف بالتعیین مذکور نیست - اگر عصبه منقرض باشد وارث

جميع مٹرو کہ میشود - در حالت اجتماع با ذوی الفردض بعد گرفت
حصہ ذوی الفردض مابقی خواهد یافت ،

و عصبہ بردو قسم اند - نسبی - و سببی - و عصبہ سببی ہر سہ نوع
اند - عصبہ بانقصرہ - و عصبہ بغیرہ - و عصبہ مع غیرہ ،

و عصبہ بانقصرہ جزو میت اعنی اولاد و اولاد پسر میت - و اصل
میت اعنی آبا و ابا ابا - و جزو اب اعنی اخوات و ابن الاخ - و جزو
اعنی اعمام و ابناءے شان می باشند ،

و ہر ترین عصبہات پسران و پسران پسر بطریق ترتیب
بودہ اند - و آباہی اینان بر اولاد اینان غالب بودہ اند - و ہر قرابتہ
یک جهت قرابتہ دارد و جهت غالب خواهد بود ،

و عصبہ بغیرہ آن زنانند کہ بامردان ہر رتبہ خود عصبہ می شوند -
چنانچہ دختران با پسران - و دختران پسر با برادران خود -
و خواہران عیان و علات با برادران خود ،

و عصبہ مع بغیرہ آن زنانند کہ بازن دیگر عصبہ می شوند - چون خواہران
با دختران ،

و دوم عصبہ سببی و آمان مولی و وارث مولی اند کہ غلام و کنیز
خود را آزاد کردہ بودند - و آن غلام و کنیز بلا وارث خود فوت کردہ اند -
کہ در ان حالت آن مولی و وارث مولی عصبہ اینان خواہند شد ،
و مقلہ بالنسب - اعنی کیکہ میت ادرا بحیات خود فرزند خود گفتہ
باشد - اگر وارث و اقمی میت دیگر کہ امی نباشد پس این کس
وارث خواہد شد ،

در بیان حجب

هرگاه وراثت وارثی از حالی بحالی منتقل شود - یا وارثی وارث دیگر را از اخذ میراث باز دارد شرعاً آن طریقه تقسیم وراثت را حجب نامند - و آن حجب بر دو قسم است - یکی حجب نقصان - و دیگری حجب حرمان - حجب نقصان آن است - که وارثی بوجود ورثه دیگر چیزی از حصه خود کم می یابد - چنانچه ذکرشان بالا رفت - چون مادر و غیره - و حجب حرمان آن است که وارثی خویشاوند قریب خویشاوند بعید من حیث خود را محجوب میگردد - اعمی و برودی قریب بعید برابر او وراثت نمی شود - مگر برادران و خواهران اخیانی با مادر منزه وراثت می شوند - صاحب حجب حرمان وارث دیگر را از حالی بحالی دیگر منتقل میکند - چون دو برادر و دو خواهر با پدر وراثت نمی شوند - مگر مادر را از ثلث بسوی سه سهم می آرند - وراثت محرم المیراث حصه وراثت دیگر را کم و بیش کردن نمی تواند - اما محجوب المیراث حاجب وراثت دیگر می تواند شد

در بیان ذوی الارحام

وارثان بر سه قسم اند - ذوی الفروض - و عصبه - که پیشتر ذکرشان و بیان احوال شان نموده شده - ثم خویشان و قرابت داران قریب اند که ایان با ذوی الفروض و عصبه وراثت نمی شوند - الا آنکه بازن یا شوهر وراثت می شوند - این خویشان و ندان را شرعاً ذوی الارحام نامند - و آنان چهار صنف اند - جزء میت - اعمی اولاد

دختران و اولاد دختران پسر - و اصل عیلت - اعنی اجداد فاسده ساقطه
و جهات فاسده ساقطه - و جزو اب - اعنی اولاد دختران برادران یا اولاد
دختران پسر برادران و اولاد خواهران بهرجهتیکه باشند - و جزو جد و جدّه -
اعنی خال و خاله و عم و عمه از طرف مادر و اولادشان الی غیرنهایه -
و این هر چهار صنف یکی بعد دیگری وارث می شوند - اعنی بحیات
اول ثانی و بحیات ثانی ثالث و بحیات ثالث رابع وارث نمی شود -
و نیز وارث دو قرابتد از بر قرابتد از یک جهت و اقرب بر ابع غالب
خواهد بود - و نیز اولاد ذوی الفروض و عصبه بر اولاد ذوی الارحام
پیشتر خواهند بود - و اگر پدر بر ذوی الفروض و اصول تکرار واقع شود در آن
هنگام دو ثلث حصه برای اقربای جانب پدر و یک ثلث حصه برای
اقارب جانب مادر نصیب شان خواهد بود - و علیه الفتوی

در بیان خنثی

خنثی آنرا گویند که عضو علامت زن و مرد هر دو بشخص واحد موجود
باشد - پس اگر از ذکر بول کند از ذکر - و اگر از فرج بول کند انثی
متصور خواهد شد - و اگر از هر دو جانب بول کند پس بر جانب اسبق
حکم کرده خواهد شد - و وراثت ایشان نیز بهمان لحاظ خواهد بود -
و اگر از هر دو عضو یکسان پیشاب کند پس آن شخص را خنثی
مشکل نامند - و باحاطه زن و مرد هر حصه که کمتر باشد همان حصه
نصیب خنثی مشکل خواهد گردید

در بیان حمل

شخصی وارث دیگر و زوجه حامله را گذاشته فوت کرده - اندرین حالت مناسب آن است که بعد وضع حمل مال ترک تقسیم کرده شود - و اگر ورثه بآن راضی نشوند پس برای حمل حصه یک پسر داشته خواهد شد - باور شرعاً مختلف در رجوع و رانت بطوری تقسیم کرده خواهد شد که ورثه دیگر محجوب شوند و باقی برای حمل موجود خواهد بود

مسائل متفرقه

اگر شخصی از خویشاوندان خود آنچنان گم گردیده که سزاغش یافته نمی شود - پس تا ۹۰ نود سال عمر او او زنده مال خود است - و مال دیگری وارث نخواهد شد - و مرتبه وارث مسلمانی شود - و قید بان محاسب بحکم جمیع مسلمانان اند - اگر فتنه جفاقی از آفت سماوی برسد که خبر موت یکی بدیگری نرسید - پس ستر و کهریز و اهد از آنان بر ورثه زنده شان تقسیم خواهد شد - و از آنها یکی وارث دیگری نخواهد شد - و اگر وارثی صلیاً متبرمی از حصه خود گردیده باشد حصه اش فرد گذاشته ترک بورثه دیگر بدستور تقسیم خواهد یافت

در بیان تقسیم حصه ورثه و حساب ضروری آن

فرض های مذکوره کتاب الله بر دو نوع است - نوع اول - نصف - و ربع - و ثمن - و نوع ثانی - ثلث - و ثلثان - و سدس - اگر گیرنده ترک از اقسام بر دو نوع مفرد و افع شوند پس از همنام آن مخرج سئاه نموده خواهد شد - چنانچه نصف از ثلثان -

و ربع از اربعه - و شمس از ثمانیه - و ثلث و ثمان از ثلثه - و سدس از سته - و اگر یابند نصف از نوع اول بگیرند و حصه کل یا بعض نوع ثانی با هم بشود - پس از ۶ شش مسئله نموده خواهد شد - و اگر وارث گیرند ربع از نوع اول باشد و یابند حصه کل یا بعض نوع ثانی یکا شود پس از ۱۲ - و دوازده مسئله نموده خواهد شد - و اگر وارث مستحق شمس از نوع اول باشد تخفان کل یا بعض نوع ثانی یکصورت واقع شود - پس از ۲۴ - بیست و چهار مسئله خواهد شد - بدین وجه -

م - ۶ م - ۱۲

می - می

زوج	ام	اخ	زوج	ام	ابن
۳	۱	۲	۳	۲	۷

م - ۲۴

می

زوج	ام	ابن
۳	۴	۱۷

و برای عمل فرائض و اقفیت و مشق حسابی چند اعنی - جمع - و ضرب - و تقسیم - و تعدیف - و تنصیف - نهایت ضروری - و هم عمل چهار نسبت لغایت لایمی - و آن اینکه اگر دو عدد جانبین برابر باشد نسبت فیما بین این دو عدد را نسبت تماثل نامند - مفرد باشند یا مرکب - چنانچه هشت و هشت - و شانزده و شانزده - و اگر در یک جانب عدد کم و بجانب دیگر عدد دوازده باشد - و بعد از

یکمرتبه یا مرات دفع نمودن عدد کم مذکور از عدد زائد مزبور هر چه باقی ماند آن برابر عدد کم مذکور باشد - پس نسبت فیما بین آن هر دو عدد را نسبت ق داخل نامند - چنانچه سه و نه - و هجده و پنجاه و چهار - و اگر بدین طور بعد دفع نمودن عدد کم از عدد زائد خواه یک مرتبه یا مرات یک عدد سوم چنان حاصل آید که عدد کم مذکور را بعد دفع شدن عدد سوم مذبور از آن هم مرتبه خود گرداند - پس نسبت فیما بین آن هر دو عدد را نسبت توافق نامند - چنانچه ۸ هشت و ۲۰ بیست که بعد دفع هشت دوباره از بیست چهار ماند - و از هشت بعد وضع چهار همان چهار ماند - و در توافق هر عدد دیکه طرفین برابر شوند بنامزد آن توافق موسوم خواهد گردید - چنانچه بصورت بالا توافق بالربع بوده است - و بهمین طور تاده توافق بالعشر خواهد شد - و بالای ده توافق بحز و کرده می شود - چنانچه توافق بجزء ۱۱ یا ۱۲ - و اگر بعد وضع دو عدد از طرفین صرف یک باقی ماند پس آنرا نسبت تباین نامند - چنانچه سه و پنج - و پانزده و شانزده - و غیره - و در اکثر اوقات در نسبت تداخل نیز بنامزد توافق عمل می شود - زیرا چه در آن صورت هم از عدد کم عمل فرائض حاصل می آید - ورنه باعتبار نسبت تداخل عمل کرده خواهد شد

در بیان مول

تقسیم فرائض بر ورثه بر سه قسم است - یکی عادلانه - و آن این است که سهام اصحاب فرائض با سهام مال مساوی باشد - یا

انکه در صورت بودن قدری زائد عصبه گیرنده آن زائد موجود
باشند - چنانچه -

می ۳ زید ۴ می ۶ هند ۵

۲ خواهر عینی ۲ خواهر اخیانی پدر ۵ سر

دوم ذریضه قاصده - که سهام مال از نصیب ورثه زائد باشد -
و عصبه مستحق آن موجود نباشند - پس درین صورت آنقدر بر
ذوی الفروض رد نموده خواهد شد - که بیان آن پسترمی آید - سوم ذریضه
هائله که سهام اصحاب فرائض از سهام اصل مسئله زائد شود -
در آن هنگام آن قدر زائد را بالای اصل مسئله نوشته خواهد شد -
و آن مجموع بنامزد عول اصل مسئله آنان خواهد بود - اصول مخارج
اغنی طریقه نمودن اصل مسئله - هفت هه داند - اغنی ۲ دو - و ۳
سه و ۴ چهار - و ۶ شش - و ۸ هشت - و ۱۲ دوازده -
و ۱۴ بست و چهار - و ۲ دو و ۳ سه و ۴ چهار و ۸ هشت گاهی عول
نمی شوند - مگر ۶ شش تا ۱۰ ده و ترا و ششها اغنی بی جفت و جفت عول
می شوند - چنانچه -

می ۶ بالعول ۷

هند ۵

زوج ۳ ۲ - اخت عینی ۴

م - ۶ بالعول ۱۰ هفده

زوجه	ام	۲ - اخت عینی - ۳ - اخت اخیانی
۳	۱	۴

و ۱۲ - دوازده تا ۱۷ - هفده و ترا اعنی بی جهت عول می شود - چنانچه -

م - ۱۲ بالعول ۱۳ زید

زوجه	۲ - اخت عینی	یک اخت اخیانی
۳	۸	۲

م - ۱۲ بالعول ۱۷ زید

زوجه	ام	۲ - اخت عینی	۳ - اخت اخیانی
۳	۲	۸	۴

و ۲۴ - بیست و چهار حرف یکم تا ۲۷ بیست و هفت عول
میشود - و این مسئله را مسئله منبری و اکبریه نامند - زیرا که از سیدنا
علی کرم الله وجهه بحین بودن جناب ایشان بالای منبر سوالی
کرده شد - جناب سید نارض جواب آن بدین طریق فرمود -

م - ۲۴ بالعول ۲۷ زید

زوجه	۲ پینت	اب	ام
۳	۱۶	۴	۴

در بیان رد

خویشاوندان نسبی که ذوی القرب و رض اند صرف آنان مستحق
 رد خواهند بود - و آنان را بشرط جنس من یرد علییه نامند - و زن و شوکه
 قرابت از نسبی اند بر آنان رد نمی شود - و آنان را جنس من لایرد علییه
 گویند - در اشتباه و النظائر مرقوم است - که اگر از ذوی القرب و رض و عصبه
 و ذوی الارحام هیچ وارثی نباشد و بیت المال نیز موجود نباشد
 بدان صورت بر زن و شوهر نیز ترکه رد خواهد شد - و قاعده رد در چهار و تیره
 بوده است - یکی آنکه - اصحاب من یرد علییه اگر از یک جنس باشند -
 مسئله - بشمار عدد رد و س آنان خواهد شد - چنانچه دو بنت یا دو
 چه یا دو اخت - و دوم آنکه - اگر چند فریق ورثه من یرد علییه با هم شوند
 پس بدان صورت از سهام جمله شان مسئله نموده خواهد شد - و از
 هر دایمیکه بصورت رد مسئله نموده می شود آن چهار عدد اند - دو - و سه -
 و چهار - و پنج - زیرا چه اگر یابنده دو سدس با هم آیند از ۲ د - و اگر
 گیرنده ثلث و سدس با هم باشند از ۳ سد - و اگر وارث یابنده
 نصف و سدس یکجا باشند از ۴ چهار - و اگر مستحقین دو سدس
 یا ثلث یا نصف وارث شوند از ۵ پنج مسئله نموده خواهد شد -
 شوم آنکه - اگر جنس من لایرد علییه با جنس واحد من یرد علییه با هم
 جمع شوند پس نخستین از اقل اهلی کمترین درجه مخیر فرض من لایرد
 علییه مسئله نموده نصیب من لایرد علییه داده خواهد شد - و ما بقی
 اگر بر فریق من یرد علییه تقسیم یافت فهو المراد - چنانچه -

م - ۴ هینده
می

زوج ۱
۳ دختر ۳

و اگر با بقی بر ورثه من بر د عایه تقسیم شدن نمیتواند پس در ان صورت
لحاظ نسبت فیما بین عدد با بقی و عدد رؤس و ورثه من بر د عایه کرده
خواهد شد - اگر توافق - باشد پس وفق - و اگر تباین باشد پس
کل عدد رؤس و ورثه من بر د عایه را بر اصل سئله ضرب نموده
سئله ردیه نوشته خواهد شد - و عددیکه بر اصل سئله ضرب
کرده شود بر همان عدد سهام با بقی را ضرب نموده حصه من بر د
عایه داده خواهد شد - چنانچه -

م - ۴ بالرد ۸ هینده توافق بالثالث
می

زوج ۱
۶ دختر ۶

م - ۴ بالرد ۲۰ هینده تباین
می

زوج ۱
۵ دختر ۱۵

چهارم آنکه - اگر اجناس و ورثه من بر د عایه با من لایر عایه
بیک صورت جمع شوند پس در ان صورت نیز از اقل منخرج فرض

من لایرد علیه مسئله نموده نصیب شان داده خواهد شد - بعد از آن
 دیده خواهد شد که از اصل مسئله من لایرد علیه پنج مجموعاً نصیب
 ایشان است از آن و از عدد سهام با بقی چه نسبت بوده است - یعنی
 باعتبار نسبت مابین مابقی و مجموع نصیب شان از اصل مسئله ایشان
 توافق است - یا تباین - اگر توافق باشد - پس وفق و اگر تباین باشد
 پس کل نصیب شان را بر مسئله اولین ضرب نموده حاصل ضرب
 را اصل مسئله ردیه نموده خواهد شد - و عددیکه بر اصل مسئله
 ضرب نموده شود بر آن عدد حصه من لایرد علیه را ضرب کرده نصیب
 شان داده خواهد شد - و باقی اصل مسئله اول را بر نصیب
 هر وارث من لایرد علیه از اصل مسئله ایشان ضرب کرده حصه
 در مسئله من لایرد علیه داده خواهد شد - و اگر بدان سهام ترک کثیر
 واقع شود بقاعده تصحیح تصحیح کرده خواهد شد - چنانچه -
 م - ۸ بالرد ۴۰ (تباین) ۵ بر اصل مسئله ضرب نموده شده
 زید

۶
۷

۹ بنت
۲۸

۴ زوجه
۱
۵

در صورت مرقومه ۹ نه بنت ۶ شش جده اند - و اصل
 مسئله شان ۶ شش بوده - زیرا چه سه سهم و نشان با هم
 جمع شده اند - پس درین حالت نصیب بنات ۴ چهار است اخی
 نشان - و نصیب جرات ۱ - یک بوده است اخی سه سهم - و مجموع
 آن ۵ پنج گردیده - پس همان ۵ پنج را بر اصل مسئله من لایرد

علیه که ۸ بوده ضرب کرده شده - و هر صورت حین لحاظ حصه من یرد علیه
لحاظ اصل مسئله من یرد علیه نموده خواهد شد - و نیز بصورت
اینکه عصبه موجود نباشند عول دردمیشود - و بصورت وجود عصبه
ردد عول نمی شود ،

در بیان تصحیح

در فرائض از عدد کسر تقسیم وراثت درست نیست - لحاظ
بران علمای شرع قاعده برای آن مقرر نموده اند که بذریعہ آن
قاعده عدد کسر را عدد کامل نموده می شود - و نام آن قاعده تصحیح
بوده است - چنانچه -

۸ تصحیح - ۲۴

زید

بنات

۷

ابن

۱۴

زوجه

۳

طریقه تصحیح آن است - که اگر کسر در عدد رؤس یک فریق
ورثه واقع شود پس همان عدد رؤس را بر اصل مسئله ضرب نموده
حاصل ضرب بنامزد تصحیح بالامی اصل مسئله نوشته خواهد شد -
و بر همان عدد رؤس حصه هر فریق ورثه ضرب کرده حاصل ضرب
بآن فریق داده خواهد شد - چنانچه صورتنش بالا مرقوم شد - و اگر
عدد اصل مسئله بر عدد رؤس چند فریق ورثه کسر واقع شود
اندر آن حالت بلحاظ نسبت فیما بین عدد رؤس هر فریق و فن
یا کل عدد رؤس یک فریق را بر عدد رؤس فریق دیگر ضرب

نموده و همچنان ضرب یکی بردیگری بعمل آورده مجموع حاصل ضرب آن را بر اصل مسئله ضرب کرده خواهد شد - و این حاصل ضرب تصحیح اصل مسئله خواهد شد - و عدد دیگر بر اصل مسئله ضرب کرده شود بر همان عدد حصه هر هر فریق ورش را ضرب کرده نصیب هر وارث داده خواهد شد - و این قاعده با قاعده عاده قاصه و عائله نافذ خواهد بود - چنانچه -

م - ۸ تصحیح - ۴۰ تصحیح - ۱۴۴۰

۳۶

زید

۴۳	۶	۹	۴	۱	۴۵	۵	۱۸۰
نصیب هر وارث	۱	۴	۲۸	۱۱۲	۲۵۲	۷	۲۵۲
		۱۰۰۸					

در بیان مناسخه

شخصی فوت کرد و بگذاشت متروکه و ورش خودش را - ششم دهم علی التماقب آن ورش یکی بعد دیگری بگذاشت ورش خودشان قبل تقسیم ترک مورث اول فوت نمودند - پس درین حالت فیما بین وارث هر فرد آنان از ابتدای مورث اول ترک بطریقه که منقسم خواهد گردید آن طریقه را قاعده مناسخه نامند - طریقه آن این است - که برای هر میریت یک خط کشیده نام های ورش آنان که حین موت هر میریت زنده بودند نوشته خواهد شد - و آن خط را بطین نامند - اعنی بطین اول و دوم و سوم و غیره کرده خواهد شد -

و بطریق عمل فراغ در هر بطن مسئله نموده عول یا رد یا
تصحیح نموده خواهد شد - ثم میت بطن ثانی از بطن اول بر قدر
که یافته باشد بالای خط بطن ثانی مذکور در سمت چپ بنامزد مافی الید
نوشته خواهد شد - اعنی میت بطن ثانی همان قدر در دست خود
گرفته فوت نموده - بعد از آن مابین مسئله و مافی الید بطن ثانی لحاظ
نسبت نموده خواهد شد - اگر تمایل باشد پس مافی الید را بر دوس
ورثه بطن ثانی مذکور تقسیم کرده خواهد شد - و اگر توافق باشد -
پس دفن و در صورت بنایین کل مافی الید را بر تقسیم مسئله
اول ضرب نموده حاصل ضرب را بنامزد مناسبه بالای آن نوشته
خواهد شد - ثم حصه درثه بطن اول را بر عدد مضروب مذکور
ضرب کرده حصه آنان داده خواهد شد - بستر در بطن دوم حصه
ورثه آن بطن را بر مافی الید با لحاظ نسبت ضرب کرده حصه آنان
داده خواهد شد - ثم در بطن سوم و چهارم و پنجم و غیره همین
طریق عمل کرده خواهد شد - و در هر بطن زیرین نخستین از
مافی الید (اگر بنامزد آن مسئله بطن مذکور نسبت تمایل باشد)
حصه ورثه آن بطن داده خواهد شد - و گرنه از عدد حاصل ضرب
که بنامزد مناسبه بالای مسئله اول نوشته خواهد شد نصیب
جماع ورثه هر بطن مافوق بطریق ضرب بر عدد مضروب به حسب نوشته
بالا داده خواهد شد - و نصیب ورثه بطنی که عمل در آن است
بطریق ضرب سهام آنان بر مافی الید با لحاظ نسبت داده خواهد شد - و یاد
داشتنی است که هر میت در یک یاد دیا سه بطن هر چه نصیب خود

یافته کل انرا مجموع نموده در بطن آن میت بمافى الید نوشته خواهد شد -
 و بالای مافى الید یا به پهلو می آن نسبت واقع را نیز نوشته
 خواهد شد - و سواى سنده اول بر کد امی سنده زیرین
 بدین ممل مناسخه ضرب کرده نخواهد شد - و چون عمل
 مناسخه تمامى بطن با تمام برسد پائین جماعه بطن المبلغ مبلغ
 نوشته هدد مناسخه اخیر را بران نوشته خواهد شد - و زیر
 آن خط الاحد اء منهم را برابر کشیده در زیر آن تمامى نام های
 ورنه زنده نوشته خواهد شد - و آنان از هر بطن هر قدر که یافته
 باشند مجموع آن جمع نموده زیر هر نام آنان نوشته خواهد شد -
 پس اگر مجموع اعداد حصص باقی ماندگان با عدد المبلغ موافق گردید
 عمل صحیح بر آمد - ورنه غلط - چنانچه -

مناسخه ۳۶ مناسخه ۱۲۸

تعی - ۱۶

م - ۴

فاطمه

زوج

علی

۱

۴

می -

بنت

زینب

۹

می -

ام

خدیجه

۱

۳

۴

می -

م-۳	م	نماثل - مافی الید ۳ - مستقیم		
م-۴	زوجه	اب	ام	
م-۵	سکینه	طاهر	زبیرہ	
م-۶	۱	۲	۱	
م-۷	۱	۲	۱	
م-۸	۲	۳	۲	
م-۹	۸	۱۶	۸	
م-۱۰	زینب	مافی الید ۹ - توافق بالثالث		
م-۱۱	چہ	ابن	بنت	
م-۱۲	نوح	ابن	رابعہ	
م-۱۳	۱	۲	۱	
م-۱۴	۳	۶	۳	
م-۱۵	۱۲	۲۴	۱۲	
م-۱۶	م-۱۷	مافی الید ۹ - تباہ		
م-۱۸	زوج	اخ عینی	اخ عینی	
م-۱۹	محسن	حسن	حسن	
م-۲۰	۱	۱	۱	
م-۲۱	۲	۱	۱	
م-۲۲	۱۸	۹	۹	
المجموع ————— ۱۲۸				
الاحیہ	منہم			
سکینہ	طاهر	زبیرہ	نوح	ابن
۸	۱۶	۸	۲۴	۲۴
۱۲	۹	۹	۱۸	۱۸

در بیان طریق تقسیم روپیه و اشرفی

اگر ترک روپیه و اشرفی باشد پس در آن صورت در اصل مسئلہ بدستور عمل فرائض ممال شده نصیب هر وارث داده خواهد شد -
 ثم فیما بین اصل مسئلہ و ترک لحاظ نسبت نموده خواهد شد - توافق باشد باین - بصورت توافق برونق و بشکل تباین بر کل نصیب هر وارث وفق یا کل ترک را ضرب نموده وفق یا کل اصل مسئلہ آن هر مجموع را تقسیم نموده حصہ هر وارث داده خواهد شد چنانچہ -

م - ۶ بالعول ۹ ہندہ توافق بالثلث - ترک ۳۰ - اشرفی

زوج	۴ - اخت عینی	۲ - اخت اخیانی
۳	۴	۲
۱۰ - اشرفی	۱۳ - اشرفی	۶ - اشرفی
	و یکثلث اشرفی	و دوثلث اشرفی
م - ۶ بالعول ۹	دیگر	تباین ترک - ۴۵ روپہ

زوج	اخت عینی	۱
۳	۴	
۹ روپہ	۱۲ روپہ	۳ روپہ
دسہ ثمن روپہ	و چہار ثمن روپہ	و یکثمن روپہ

ہکذا حکم الکتاب و اللہ اعلم بالصدق و الصواب

پوتو هفتاد و پنجم

در بیان دعوات

دعوات - جمع دعوت است - و دعوت بالفهم مصدر است . بمعنی بطعام خواندن کسی را - و بکسر دال به سمری خواندن باشد - و درین محال از دعوت دعا بضم دال مراد است - و دعاهم عموماً بمعنی خواندن آمده است - و نفس دعا تضرع است . محضرت باری تعالی و تقدس - و خداوند کریم فضلاً و کرمات اجابت دعا بر خود لازم گرفته - و دعا بمعنی عبادت هم در قرآن مجید آمده - لنول تعالی - ادعونی استجب لکم - و در قرآن و حدیث بیشتر امر بآله عاقلین است - و دعاهم بنوع نزول بلا و خوف و غیر ذلک مسنون است و ما نور انبیاء هم - و اختلاف علماء است در سکوت از دعا و در دعا کردن - چه سکوت از دعا بعلم و تقدیر باری تعالی و تقدس اکتفا کردن است - لنول ابراهیم النخیل عم - حسبی عن سؤالی علمه بحالی - و صحیح آنست که بنده باید ساهی و خافان نباشد از شهود پروردگار تعالی ارفع شانه در حال دعای خویش - اگر یابد مؤمن نفس و حال خود را در بسط بوقت دعای خویش پس دعا دلی است از سکوت - و اگر یابد حال خویش را در وقت دعا بقبض و زجر و غیره پس سکوت و ترک دعا از او اولی است - و اگر حالت قبض و بسط هر دو در حال خود یابد پس دعا و ترک دعا هر دو برابر است - و اگر در معرفت بود پس سکوت

افضل است از دعا - و در نه دعا افضل است از سکوت - بالجمله در هر
حالت نفس انسان باید ذاکر باشد مرعوب و خود را - که ذکر
خدا نمایان است از و تعالی شأنه - هر که یاد میکند خدای را تعالی
شأنه یاد میکند خداوند کریم او را بمضاعف یاد او - و قریب
می شود بذکر برحمت کامله خویش - لها فی نودی - قوله تعالی
و اذا تقرب منی ذمماً تقربت الیه باها و یوماً - آه - و اعظم اذکار
شرعی تلاوت قرآن است - که جامع مجموع دعا و تضرع است و علم
بالمعرفت * جمیع العلم فی القرآن تاوی * لقوله عم - خیر الازکار
ذکر تلاوة القرآن - الحديث - و بیان آن بیشتر مرقوم شده -
و علماء را معین فی الدیس طریقه اذکار را بر طرق مذاهب خودشان
تردید فرموده اند - که تعلیم و تعلم آن بار شادات آن اساطین
مات دار اکین مذہب و نوامیس شرعی متعلق است - و آن علماء
رضی الله عنہم مریدان خود را مخصوصاً مخصوصاً مفرداً باذکار
خاص تعلیم می فرمایند - باعتبار حیثیت و مزاج مریدان خودشان -
ولیکن بر هیچ شریعت ظاهر در او را داد و ادعیه ما ثوره فاضل ترین
اذکار و در داسنمای باریتعالی شأنه است - و نیز باید که تالی اولاً
از معنی هر یکی از اسمای او تعالی و قوفی بخود حاصل کند - تاہر یافت
کیفیت آن عظمت و جلال کبریائی مخطور باشد بدل وی - و بوقت
خاص و در جای غیر می در دل مؤمن نباشد - اللهم ارزقنی نصیب
صحبۃ الصالحین رضی اللہ عنہم

پرتو هفتاد و ششم

در شرح اسماء الله تعالی

اسماء الله تعالی توقیفی است - یعنی موقوف است بر سماع و اذن شارع - هر اسمی که در شریع اطلاق آن بر باری تعالی آمده همان را اطلاق باید کرد - و از پیش خود بحکم عقول نامی نباید نهاد - اگر چه هر دو اسم بیک معنی هم باشند - مثلاً الله تعالی را عالم گویند - نه عاقل - و جواد گویند - نه سخی - و شافی گویند - نه طبیب - بعضی از متصوف گفته اند که هر نفس از نفوس انسانی را ۹۹ نود و نه خصالت مذموم ظلماتی است - پس آنحضرت صائم ۹۹ نود و نه اسم از اسمای الهی را اختیار فرموده - که از هر اسمی نوری بر ظلمات آن خصالت با فائز گردد - تا بانوار این اسماء ظلمات آن خصالت مازائل بشود - و بنور الانوار برسد - و بعضی گفته اند که عمل بمقتضای هر اسمی بر حسب طالب است - عن ابی هريرة رضی قال - قال رسول الله صائم - ان لله تسعة وتسعين اسماً من احصاها دخل الجنة - هو الله الذي لا اله الا هو - خداوند که بم ۹۹ نود و نه نام است - هر که یاد کرد آنرا و ورد نمود همیشه بیشک جنتی خواهد شد - و لیکن از این حدیث حصر نیست که اسمای باری تعالی ۹۹ نود و نه بوده است و بس - بلکه بعضی هزار یا زیاده بر آن اسمای باری تعالی بیان نموده اند - اما طاعت این ۹۹ نود و نه اسمای حسنی را در مخصوص رسد دخول جنت معتبر شرعی کرده اند - که ذاکر این اسمای

حسنى لا کلام جتنى خواهد بود - و این معنی منصوص شرعى بدلیل
همین حدیث مروی از ائمه الهیه رض است

اعلم ان صفات الحق و اسمائه من حیث ما یتصف به حقایقها
على اربعة اقسام - قسم منها صفات جلال - و قسم منها صفات جمال -
و قسم منها مشتركة بين الجلال و الجمال - اما المشتركة فهمها ما هو
للمرتبة كاسمه - الرحمن - والرب - والملك - و مالک الملک -
والسلطان - والولى - والغنى - والعدل - والقيوم - و امثال ذلک -
فانها تلحق بالاسماء الذاتية لكنها جعلناها من القسم المشترك لما فيها
من رائحة الجمال و الجلال

* الله * علم ذاتى است مرذات واجب الوجود را که معبود
مطلق است بحق یا باطل - و در مفهوم وى جامعیت جمیع صفات
ماخوذ است - و باین اسماء دلالت نمى کند مگر بر احاد صفات -
و این اسم را بر غیر وى تعالی اطلاق نمى کنند - نه بحقیقت و نه بمجاز -
و اسمای دیگر اطلاق مى کنند اگر چه بمجاز باشد - پس الله اعظم
اسما باشد - و لفظ خاص مرذات او را است تعالی و تقدس -
زیرا که در حکم توحید جز لفظ الله استعمال نام دیگر نمى شود - و وراى آن
قطع شرکت نمى گردد - و علما تعریف و تصریح و تحقیق لفظى و معنوى
کثیر فرموده اند - که اینجا غیر ضرورى الذکر است

مولانا ابوسعید خراز فرموده -

* بیت *

رفت اوز میان همین خدا ماند خدا * الذفر اذا تم هو الله این است
* الرحمن الرحیم * این هر دو اسم شتى از رحمت اند

برای مبالغه - و رحمن ابلغ که شامل رحمت دنیا و آخرت است -
 و رحمن متعلق است از حیات و ممات بمعنی رحمت که لغه رقت
 قلب و میل نفسانی است. سودی رحم و عنایت - و مخصوص است
 بذات مقدس و می تعالی - و رحمت افاضه خیر است بر محتاجان و
 ارادت آن برای ایشان - و رحمت حق عالم است تنازل نعم
 دنیا و آخرت را - و شامل ضرورات و حاجات عباد بمحض
 جود و عنایت بی شائبه غرض و عوض - و نصیب بنده ازین دو اسم
 آنست که چون بنده بشناخت که منعم حقیقی و دلی نعمت مطابق اوست
 باید که توکل بروی کند - و همه کارهای خود را بوی سپارد - و بکلیت
 خود منوجه بجناب رحمت او باشد - و از غیر وی مدد بخوید - و بغیر
 او روی نیارد - و این وجه تعلق باین دو اسم است - رحمت
 او تعالی که در دنیاها زیست بدان کافر و مؤمن همگنان شامل اند -
 و او تعالی رحیم در آخرت است که بدان عنایت مخصوص مشرف
 اند مؤمنین - و بالتحقیق هر دو لفظ رحمن و رحیم مراد اند لکن -
 در کشف الامر آورده که رحمت برای عامیان است - و رضوان
 و جنت برای کافر و مؤمنان - و هر چند گناه عظیم بود رحمت ایزدی
 از ان عظیم تر است *

* بیت *

گنه ما فزون بود ز شمار * عفو ت افزون تر از گناه همه
 قطره زاب رحمت تو بس است * شستن نامه سبا همه
 * الملک * پادشاه حقیقی که ملک دو عالم در جبطه قدرت
 و تصرف اوست تعالی شانه - بر همه اش با غالب است -

و در همه چیز تصرف بایجاد و اعدام و احیاء و امانت و مرئع و عطا را و
 را است - و او تعالی مستغنی است در ذات و صفات خود از هر موجود -
 و محتاج است بوی هر موجود در ذات و صفات و وجود و بقا و افعال
 و آثار - پس هر چیز که ماسوای اوست مماوکی و منقاد اوست - و وی
 مستغنی است از هر چیز - و منفرد است بنفوذ و تدبیر خود - و هیچیک
 نیست در کننده حکم او و سرکشنده از ارادت او - پس اوست
 بادشاه و حاکم علی الاطلاق - و ملک اخص و ابلیغ است از مالک -
 و هر مالک مالک است - و هر مالک مالک نه - و چون بنده شناخت
 که بادشاه علی الاطلاق اوست - بنده درگاه و گه امی کوی او باشد -
 و طالب عزت از آستان او بخدمت و طاعت او کند - و چون
 دانست که هر چه ماسوای حق است محتاج است بوی - و منقاد
 و سخر است حکم وی را - و قضای وی را واجب است که تعین
 کند بجناب قدرت و تصرف وی - بی نیاز گردد از مردم بالکلیه -
 و ظاهر نگرداند احتیاج خود را بایشان - و بیم و امید ندارد از ایشان ،
 * م * مالک الملک لا شریک له *

* القدوس * بغایت پاک و منزّه از سمات نقصان و لوازم
 حدوث و امکان - بلکه منزّه از هر وصفی که در یابد آنرا حس یا تصور
 کند آنرا خیال یا برسد به آن و هم و گمان یا احاطه کند بدان عقل - چنانکه گفته
 اند - کل ما یحس هالک او خطر فی خیالک فالله ورائه ، * بیت *
 هر چه اندیشی پذیرای فناست * و آنچه در اندیشه نماید آن خداست
 و نصیب بنده ازین اسم آنست - که بداند که ممکن نیست

و موصول بجناب قدس وی مگر بعد از عروج از عالم حس و خروج
از حظوظ جسمانیت و تصفیه لوح قلب از نقوش اغیار و تنزیه
باطن از هر چه ماسوای حق است،

* بیت *

پاک گرداند خدای پاک اگر نه نشود پاک این دل ناپاک ما

* السلام * در اصل بمعنی سلامت است - و مراد اینجاست بمعنی سالم
است - یعنی کسی که سالم است ذات وی از عیب و صفات وی از
نقصان و افعال وی از شرک - و در افعال وی تعالی خیر و حکمت
باشد - و افعال وی تعالی هر خیر باشد بالذات و شر نباشد -
و فرق در میان قدوس و سلام آنکه قدوس دلالت میکند بر پاک
بودن از نقصی که متضای ذات بود - و سلام برین است از نقصی که
عارض گردد بعروض آفت - و بعضی گفته اند که اد تعالی قدوس
در ازل است و سلام در لایزال - و این قریب باطل است -
و سلام بمعنی سلامت بخشش مؤمنان از آفت کفر و ضلالت
آخرت - و بمعنی سلام کننده در بهشت - چنانکه قول وی سبحانه - سَلَامٌ
قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ - بران دلالت دارد - و مسلمانانیکه سلامت مانند مسلمانان
از دست وی و از زبان وی بیاید خدای تعالی را بقلب ملیم، * بیت *

هر که سالم بود بحسب النخیر * اد بیاید خدای را بسلام
* المؤمن * آمان دهند خلق به پیداکردن اسباب آمان و
آلات آن - چنانکه اعضا و حواس و اغذیه و ادویه و بیوت و حصون و
اهلی و جنود و اعوان و انصار در دنیا - و آمان دهند از آفات آخرت
بکلمه توحید چنانکه فرموده - لا اله الا الله حصنی و من دخل حصنی

امن من عذابی - بلکه خود این کلمه حصن است از آفات دنیا و آخرت -
و چون دانسته شد که اوست تعالی شانه امان دهنده از شر نفس و مکر
شیطان التیجا آرد بجناب وی - و امن طالبه از وی از جمیع آفات
و مخافات ظاهره و باطنه - و سزاوارترین بندگان با هم مؤمن کسی است
که سبب امن خلق گردد از عذاب خدا بهدایت ایشان بطریق حق
و ارشاد و هدایت نجات - و این حرفت انبیا است - و بزرگترین ایشان
سید الانبیا است عم و تأیید و ان و می از علمای دین * بیت *

چه پروا کنم از مغار و کبار * چه مؤمن بحالم بود کردگار
* المہمین * در لغت گواه و نگهبان و آنکه ایمن کند دیگر را از
خوف که غبارت از رقیب است - یا زیادت مبالغه است در حفظ و مراقبه - امام
غزالی گفته که معنی وی در حق باری تعالی آنست که وی سبحانه قائم
است بر خلق با اعمال و احوال و آجال ایشان - و قیام وی تعالی
با طلاع و استیلا و حفظ است - و هر که مشرف و مطلع است بر کثرت چیزی
دستوری است بر آن و حافظ است بر آنرا مہمین است - و جمع نیز گردد
این معانی بروج اطلاق و کمال بگردید اعز و جل - و بنده باید که چون
بشناسد که خدا می تعالی مہمین رقیب است بر احوال ظاهر و باطن
او - مراقبت کند این معنی را در احوال خود - و شرم دارد از وی که ناشایسته
کند - و در زبان قوم این را مراقبه گویند *

* بیت *

با خدا بنشین می ای مرد کار * تا بود با تو خدا هم سازگار
* العزیز * بمعنی غالب و قوی و بی مانند آید - و هر آنکه ذمول باد
به آسانی دست نهد وی را عزیز گویند - و این صفات بروج تمام و کمال

بزرگوار را تعالی شانه ثابت نباشد - مگر آنکه وی تعالی
از فیض عزت خود نصیبی بخشد - لقوله تعالی - مَنْ كَانَ يَرْيِدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ
الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ - و کسیکه شناخت که اوست تعالی عزیز
عزت از وی خواهد - و عزت خود در طاعت و خدمت دی محمود -
و هیچ مخلوقی بنظر عزت و جلال ننگر دیگر کسی را که وی عزت
بخشیده و عزیز گردانیده *

* بیت *

عزیزی و خواری تو بخشی و بس * عزیز تو خواری نه بیند ز کس
* الجبار * جبر شکسته بسن و نیکو کردن حال کسی را و بزور
و غلبه بر کاری داشتن کسی را - و بمعنی طرد و از نفع نیز آید - و جبار
مبالغه در جبر است - و تمامی این معنی ثابت است مر ذات پاک
ند اوند تعالی را - و بحقیقت و کمال منحصر است در وی - جمیع موجودات
عالمی و سفلی در تحت غلبه و فرمان مشیت او بند - و هیچ کس را
بجمال خلاف با او نیست - و بنده باید که همیشه در حضرت جبار تعالی
شانه شکسته دل و نیازمند و ماتمجبی باشد - تا شکستگی او را اصلاحی
حاصل شود - و حال وی را و صلاح آرد - و دائم در او امر و احکام تشریفی
و ارادی امتثال و استیلا نماید - و از حول و قوت خود مستبری
باشد - و تدبیر و اختیار ترک کند - تا بصفت عبادت و عبودیت
بشخص گردد - و همیشه خیر کننده است باند دارد - و مصالح احوال
و دستگیر شکستگان باشد - و در اجرای امور شریعت
بر امر معروف و نهی منکر غالب و مسلط بود - و جبر کند و هست
باند دارد *

* ع *

• او کند دائم شکستن مادر است •

• المتکبر • تکبر و استکبار بزرگی نمودن و گردن کشی کردن -

و کبر یا بزرگی - و مراد مبالغه و کمال در کبریا است - و جزا و تعالی

هیچکس مستحق کبر یا دلائق آن نیست - و کبر علی الاطلاق اوست -

و هر که کبر یائی حق را و خلوق را در آشناسد باید که دل را مسخر

کبریائی او گرداند - و طریق تواضع و تذلل لازم گیرد - و گردن در

بندگی می نرم گرداند - و از او امر و احکام سرباز نزنند • بیت •

عزیزی که از در گهش سر نافت • بهر در که شد هیچ عزت نافت

• الخالق الباری المصور • این سه اسم در افاده معنی

پیدا کردن و آفریدن و اختراع نمودن یکی اند - اما هر یکی معنی خاص دارد -

خالق بمعنی انداز کردن است پیش از پیدا آوردن - و برابری ایجاد

و پیدا کردن - و تصویر بمعنی صورت کردن و هیئت بخشیدن - و هر چه از

هم بود می آید محتاج است اولاً باندازه کردن - پس از آن بآفریدن -

و بعد از آن به صورت دادن - بر مثال آنانکه نخست اندازه می کنند و بعد

از آن بود می آرند و بعد از آن صورت میکنند - و اگر چه در پیدا کردن

حق سبحانه هر سه معنی بوجود می آید - و لیکن رتبه یکی مقدم بر دیگری

است - و هر چه از عالم غلوی و سفلی از عرش تا ثری پیدا شده

و پیدا خواهد شد و در ملک و ملکوت ظهور یافته و ظهور خواهد یافت همه

بخلق و تقدیر و ایجاد و تصویر اوست - و آفریدگار همه عالم اوست

تعالی شأنه - که بنترتیب محکم و صورت بدیع بار حایت حکمت و

مصلحت مادر ایجاد و وضع و ترتیب خلق فرموده - قَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنَ

الْخَالِقِينَ - و بنده باید که بهر آفریده که نظر کند از آفریدگار یاد
آورد - و بهر صورت که بنگرد مصور او را بشاهده کند - و دائم
در تذکره و استبصار و نظر و اعتبار باشد ، * بیت *

خالق و باری و مصور من * کی کند از کرم فراموشم
* الغفار * بمعنی مغفرت و غفران که آمرزیدن است - و خدا می
تعالی آمرزنده گناهان بندگان است - و غفار مبالغه است در غافر -
و غفور از ان هم مبالغه تراست - چنانکه در شرح آن بیاید - و غفر بمعنی
پوشیدن نیز آید - و وی سبحانه پوشنده گناهان است در دنیا
و آخرت - و نیز سائر قبیح و مظهر جمیل است - و ذنوب از جمله
قبائح است - و از جمله ستر او تعالی بر بنده آنست - که قبائح
بدن او که در چشم قبیح نماید مثل آنچه در شکم است در باطن
وی . بحمال ظاهر پوشیده - و خواطر مذمومه و ارادات قبیحه که در دل
اوست از علم خلق پنهان داشته - تا هیچکس را بر سر او اطلاع
نباشد - نمود باشد اگر آنچه در دل آدمی است از وسوسه و
ظلمات و ارادات قبیحه اگر بر خلق ظاهر شدی دوست ترین وی
از خلق نیز دشمن ترین وی بودی - و همه در دشمنی و هلاک
وی او کوشیدندی - و بآنچه گفته شد معنی غفار و ستار یکی
است - ولیکن درین روایت ستار مذکور نیست - و احتیاج به بیان
فرق درین دو اسم نه - و اگر مذکور بودی غفار را بر مغفرت ذنوب
جمل کرده می شد - و ستار را بر ستر حیوب - چنانکه در بعضی
ادویه آمده یا غفار الذنوب و یا ستار العیوب - و بنده چون

بداند که وی سبحانه غفار الذنوب است - از مغفرت و رحمت وی
 ناامید نباشد - که وی سبحانه تعالی دست رد بر سینه مجرم نزند - و چون
 دانست که او تعالی ستار العیوب است از شکرتان این نعمت غافل
 و فارغ نباشد - ولیکن باید که بدان مغرور نگردد - و از توبه و انابت
 غافل نباشد - و تاخیر در آن جائز ندارد - که بر عمر اعتمادی نیست

• بیت •

لطف حق گرچه مواحا کند • چون گنه از حد شود رسوا کند
 القهار • قهر غلبه کردن و چیره شدن بر کسی - و وی تعالی غالب است
 که شکننده است پشت جباران و متکبران را - و خوار گرداننده و هلاک
 کننده است ایشانرا - و تمامه مخموقات در تحت صولت قهر وی مقهور
 و مغلوب اند - و عاجز و خوار اند در قبضه قدرت و عظمت وی - و جبران
 و سرگردانند در وادی قهر و جلال وی - لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ
 الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ - و هر که شناخت قهاریت او را از مکر و قهر ناگهانی
 او ترسان و لرزان باشد - و از غایت خوف ماتمبجی بجناب لطف
 و کرم وی گردد - و قهار از بندگان آنست که بسطوت قهرمان
 عزت بر اعدای دین از جن و انس و شیاطین غالب و چیره باشد -
 و مداخل ایشان را بر روی وقت و حال خود بر بندد - تا او را از
 طریق حق بیرون نیارند - و از هلاک آن مانع نیایند - و اعدای همدی وی
 نفس است که میان دو پهلوئی اوست - نفس بنور انیت قلب مسخر
 و مطمئن باشد - و بطاعت و بندگی آرام گیرد - پس باید که خلق را
 بضرب وزر و قتل و اقامت حد و دشرع - و نفس را از ترک آداب و سنن

و از اشتغال بمالایعی و بیهوده بتادیب و سیاست باز دارد -
 و از جمله قهاران مردانند که هر که با ایشان بمعارضت و مقابله متبراید
 مقهور و مغلوب گردد - و صاحب فتوحات بکبریه هر یک از آیات قرآن
 و اینست بیکى از اولیایمیکند - و میگوید آیت شینج محی الدین
 عبدالقادر این است - وَهُوَ الْفَاهِرُ فَوْقَ مَبَادِئِهِ * بیت *
 قهر او میبکند جهان بر باد * الا مان الا مان ز قهر او

* الوهاب * وهب وهبه بخشیدن و عطا کردن - و موهبت بخشش -
 و وی جل جلاله و عم نواله کثیر الهبته و دائم العطا است که بخشش
 او را پایانی نیست - و فیض او را انتطاعی نه - وهبه حقیقی عطیه است که
 خالی باشد از غرض و عوض - چه مطلی بغرض و عوض که در برابر اعطا
 چیزی می ستاند در حقیقت و اهب نیست - بلکه بائع است - پس
 و اهب بمعنی جواد آمده - و اسم جواد در بین روایت نیست - و جود
 وهبه در حقیقت منحصر است در ذات مقدس بارین تعالی - او است
 که می بخشد محتاج را هر چه احتیاج دارد و بیشتر از آن و زیاده بر آن
 بی غرض و بی عوض درین جهان و در آن جهان موافق حکمت و صلاح
 کار بنده - و بنده چون شناخت که و اهب مطابق او است تعالی همه از وی
 خواهد و از وی امید دارد - و از ما سوای وی طمع ببرد - و وی بغیر وی نیارد - و
 توقع و خواهش از غیر وی ندارد - و هر چند دشوار بود بلکه محال نماید
 در طلب آن از وی حیانه ارد - و اعناق کل افراد انسان بر بنده
 رفته وهبه وجود حضرت صید البشر است معلم - که چنان عطا نمود و انعام کرد
 باذن خدا که غرض و عوض را در آن مدخل نباشد - بلکه بمحض استئصال

امر الهی تعالی و تقدس - و همچنین همه انبیاء و مرسلین صلوات الله
و سلامه علیهم اجمعین •

ما نبودیم و تنها ضامی نمود • لطف او ناگفته باقی می‌شود
• الرزاق • روزی رحمت و خلق را - از آدمیان و پریان و
سباع و بهائم و حشرات و نباتات - چنانکه مناسب حال و موافق حکمت
باشد - و رزق دو قسم است - محسوس ابدان - و مغفول ارواح -
و نیز رزق مضمون است که لطف بار باری تعالی بضمانت آن
ایستاده - و این شامل است تمام جانداران را - وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ
إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا - و رزق موعود است - که برای متقیان بی تعب و مشقت
از ان جا که گمان ندارند میرسد - چنانچه وعده کرده است حضرت رزاق
ذو القوه المتین - مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ
لَا يَحْتَسِبُ - و رزق مقسوم است - که آنچه قسمت کرده اند میرسد
خواه رزق مضمون باشد خواه رزق موعود - پس چون بنده شناخت که
رزاق رزق او است تعالی شانه - انتظار رزق جزا زدی و توقع
از غیر وی ندارد - کار خود را بوی گذارد - و توکل بروی کند - و چون
دانست که روزی مقدر است از جهت روزی دل تنگ نگردد -
و گاه و شکایت از خلق نکند •

• بیت •
گر کسی نعمت دهد منت نهد • رازق ما رزق بی منت دهد
• الفتح • فتح کشادن - و بمعنی حکم کردن نیز آمده است - او
تعالی شانه کشانده در ای رحمت است بر الهی هر بیت - و طاکم طی
الاطلاق خلایق است - و کشایش همه کارها از دست - و فصل همه

خدمت بازو - درد نیابوا سبطه اسباب - در آخرت یرواحطه و بحجاب -
 و فتح بمعنی نصر نیز آمده است - چنانچه اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ -
 وَإِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا - و به تحقیق کشاده است ابواب فضل
 و کرامت خود را بر انبیاء و مرسلین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین -
 و حکم و فصل کرده است میان ایشان و کفار - و نصرت داده است
 ایشان را بر اعدای دین چنانکه - وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْغُلَامَ
 وَأَيْنَهُمُ الْمُنْتَصِرُونَ وَإِنْ جُنَدُنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ - و دی تعالی
 کشاده است بر دلهای مؤمنان در دایمی معرفت و کشاینده است بر
 طامیان در دایمی مغفرت - و یاری دهنده در ماندگان و غمگهار غم زدگان
 است - و بالجماع فتاح اسم جامع است مفتح ابواب خیرات و افاضه
 انواع برکات را - و چون بنده دانست که او تعالی فتاح است - باید
 که بنشیند بر در کرم و می بامید فتح و نصرت و انتظار حصول افضال
 بی ملال و استعجال بآستین و سگون تحت جریان حکم و می * بدت *
 همه در با بگل بر خود فرو بند * در اد گیر و دائم دل در و بند
 * العلیم * مبالغه عالم است - و دی تعالی عالم است با شکار
 و نهان و مخطرات دل و آنچه هنوز در دل خور نکرده - و علم و می محیط
 است بکلیات و جزئیات ظواهر و باطن آن و کنه حقائق آن - و
 و غیر مستاهی اعدت مخلوقات و می - و چون دانسته شد که دی تعالی
 عالم است بظواهر و سرائر و ظواهر و باطن هر چه نشاید و نهاید
 پاک باید کرد از او - و ملاحظه عالم خالق را بر عالم مخلوق مقدم باید دانست -
 و حفظ ازین اسم آنست که تحصیل علوم دینی و تکمیل آن کند -

و حقائق و معارف که سبب تکمیل نفوس و باعث عبادت گردد
و موجب صلاح حال ظاهر و باطن شود حاصل نماید - که علم نافع عبارت
از آنست - و بدعا و ندای - رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا - مشغول و مشغوف
باشد *

علم او عادی علوم جهان * فهم او برتر از همه امکان
* القابض الباسط * قبض کردنگی و تنگی - و بسط فراخی و گستراندن
ضد یکدیگر اند - و وی تعالی تنگ می کند رزق را بر هر که می خواهد و
فراخ می گرداند بر هر که می خواهد - رزق حسی باشد یا معنوی - و قبض میکند
ارواح را از اشباح نزد اموات - و بسط می کند ارواح دران نزد
احیاء - یا قبض میکند در نوم - و بسط میکند در یقظه - یا تنگ میکند
دلها را بسخن و ملامت به تجلی صفات قهریه جلایه - و فراخ میکند بفرح
و مسرت بظهور صفات لطیفه جمالیه - و گفته اند که قبض می کند
صدقات را از اغنیاء و بسط میکند آنرا بفقراء - و این قوم را در معنی
قبض و بسط و آداب آنها کلام است - و چون بنده دانست که قابض
و باسط اوست تعالی شانه - بر قبض مبرکند و امیدوار باشد -
و بر بسط شکر و رزق و ترسگوار باشد - و هر جا که قبض و بسط
بیند از انجاد اند - و امام غزالی گفته که قابض و باسط از بنده گان
آنست که قبض می کند دلهای بنده گان را به تخیف و انداز جلال
خدائی و کبر بای او بعنوان هدای و بلای او - و بسط میکند به بشارت
دادن باطفت و عطای او بصوف آلا و نعمای او - و یا قبض می میکند و
تنگی می آرد و بخل و رزد بر حقائق امرار الهیه از غیر اهل آن - و

افاضت و نشر می کند بر اهل آن - انقی - و گفته اند که در دنیا است نفس
اگر بر طاعت و بندگی آرام دارد از هر تجاوز نباید کرد - تا هر مرده
و ملول کار نکند - که طاعت با نسیاط و نشاط بقبول نزدیکی است -
اما اگر در پی هوا و هوس رود و متابعت شیطان بکند تا پیر سیاست
بایغ باید نمود *

گر کتی یک آرزوی خود تمام * در تو مدالبی پس ز ابد و الحلام
* الخافض الرافع * خفص فرو داشتن در رفع برداشتن در لغت
است - فرد می دارد دشمنان را بد و برگردانیدن - و فرد می آرد
کسی را که می خواهد با سفلی صافین طبیعت - و بر می آرد بعضی
را با اعلی طیبین محبت - و فرد می آرد یکی را با راکت بحجیم
و بر می آرد دیگری را بجنات نعیم - و این دو صفت را مراتب
و درجات بسیار است - و بنده چون شناخت که وی تعالی
خافض و رافع است باید پناه بومی برد از پستی مرتبه و مجاورت
اشقیاء - و در خواهد باند می درجه و مصاحبت معمار ادر هر دو جهان -
و بنده باید خود را نداند - و اگر داند از دون داند *

هنرمندی که ره را با نظر دید * ز خود عیب و زیبگانه هنر دید
المعز المذل * اعزاز عزیز گردانیدن - و اذلال خوار کردن -
او تعالی شانه عزیز گرداند آنرا که خواهد در دنیا بتوفیق طاعت و هدایت
و حمایت از طریق مصیبت و ضلالت - و در عقبی بتعالی مرتبت و نعیم
و زوایت ذات پاک خود - و خوار گرداند کسی را که خواهد با ضداد
این صفات - امام غزالی گفته - دوست که میدهد وی کشد ملک را

از هر که خواهد - و عز دایم و ملک حقیقی هر دو خلاص دهنده از ذل حاجت و اسیری
 نفس و غلبه شهوت و وصمت جمالی است - پس کسی که برداشته
 شد حجاب از دل وی مشاهده کرد جمال حضرت عزت را - و روزی
 کرده شده و او را ملک قناعت و بی نیاز مندی از خلق - و مدد کرده
 شد بقوت و یابید - و غالب شد بر مقامی نفس - پس تحقیق عزت
 داد او را - و داد او را ملک دین و دنیا - و کسی که در راز کرد چشم
 او را بسوی خلق - و محتاج کرد او را به ایشان - و مساط گردانید بروی عرص
 را - و محروم گردانید او را از قناعت - و مغرور گردانید به نفس و استعزاز -
 و ماند او در تاریکی جمالی - تحقیق خوار گردانید او را - و کشید از وی ملک
 انهنی - و این اعزاز و اذلال حقیقی روحانی است که امام ذکر کرد -
 و اعزاز و اذلال حق - سمائی نیز از صفات و افعال او عز و علا است -
 چنانکه قوت و کمال و جاد و بطلال و مال و منال و شرف و نسب و
 نظایر متاباع و انصار - و اخلاص آن اگر ظاهر گردد نفع و ضرر آن در
 دین - و باقی ماند اثر آن در اهل دین - و بنده چون دانست که مغرور و ذل
 او است تعالی - عزت دنیا و آخرت از وی خواهد - و از خواری و ذلت
 بنده بد رگه عزت وی برد - و بداند که عزت در طاعت است
 و خواری در مصیبت - و محرم و طمع و شهوت نفس خود را خوار
 نگرداند ،

* حکایت *

آورده اند که دو کزدک بازی میکردند - یکی نان خشک داشت
 و دیگری نان خورشش - آن کزدک باین کزدک دیگر گفت مرا هم

نان خورشیده - گفت بیا سگ من باش - تا ترانان خورشیده
 آن کید کبر راضی شد - ریسمان در گردن او کرد و می کشید - فسخ
 مویلی دید - فرمود اگر این کودک بنان خشک قناعت کردی
 سگ یار خود نگاشتی *
 * بیت *

بنان خشک قناعت کنیم و جامه دلن * که بار محنت خود به ز بار منت خلاق
 * السميع البصير * این دو صفت است مرحق تعالی را که
 میکشف میگردد با آنها سموعات و مبصرات بانکشاف تام بی
 احتیاج بآلات و حاسه - و وی تعالی شنوا است نه بگوش - و بینا است
 نه به چشم - و این اکمل است - زیرا که جوارح و آلات محل تغیر
 و آفات اند - و دور و نزدیک نزد وی برابر است - و شنیدن و دیدن
 چیزی او را از شنیدن و دیدن چیزی دیگر مانع و مزاحم نیست - و
 اثبات این دو صفت محل خد را از تشبیه است - و چون ثابت شده
 است تنزیه وی تعالی از صفات چشم - ثابت شد تنزیه وی از ان -
 و قرآن مجید ماطق است بنبوت این دو صفت - و نادیدنی آن بعالم
 خلاف حق ظاهر است - و هر که دانست که حق تعالی سمیع و بصیر
 است - تکلم نکند مگر با آنچه راضی است وی تعالی از ان - و هر چه گوید
 با ادب گوید - و از غیبت و بهتان و لاف و کزاف و مدح نفخ و لعن
 و طعن بهره یزد - و نه بیند و نشنود مگر کلام خدا و رسول خدا و تابعان
 او را آنچه راضی است حق تعالی بدان - و از نظر حرام دور از کردن
 چشم بر زهرت دنیا و زیانت آن بهره یزد - و نظر کند بصنائع و بدائع
 الهی - و عبرت گیرد از ان - و لازم گیرد دوام مراقبه و مطالبه نفس

بمحاسبه - و اشارت - بمعنی یسمع و بی بصیر همبرین است * بیت *
 خداوند ما از کس و ناکان * سمیع و بصیر و علیم و خیر
 * الحکم * بمعنی حاکم است - و وی تعالی حاکم علی الاطلاق است
 بحکم تشریف داری - و حکم کننده است میان خلایق بر رفع قاعده ظلم
 و دفع طریقۀ جفا - و انصاف ستاننده مظلومان است از ظالمان
 در روز جزا - و حکم کننده بشقاوت و معذات ربندگان - در قاموس
 گفته است که حکم بمعنی قضا است - و در صراح بمعنی منع کردن
 کسی را از بدی بوده است - علمای دین میگویند که از حکم منشعب میشود
 قضا و قدر - پس ندبیر وی تعالی اصل وضع اسباب را حکم است
 که عبارت از امر است و کلمع البصر است - و خلق اسباب کایه
 مانند زمین و آسمان و کواکب قضا است - و ترتیب سببات بر
 اسباب لمحظه با محظه تقدیر است - و این را بیانیه است که امام
 غزالی در شرح اسمای حسنی آورده - و چون وی تعالی حاکم است
 باید که بنده استسلام کند او را و انقیاد آرد مرا و را - و راضی باشد
 بتضای او - و برای ذمه خود کند از حقوق - و از خصومات خلق بر خیزد -
 و اگر کسی را با او خصومتی افتد انصاف بنگاهدارد تا در زمره ظالمان
 محشور نگردد - و در روزی که وی تعالی حکم گردد رسوا شود -
 و از سابقه حکم ازلی مراحسان و اندوگین باشد * بیت *
 حاکمی که از عدم بوجود * کرد این کائنات را موجود
 * العدل * عدل در اصل بمعنی داد و دادهنده است - و عدل ضد ظلم
 و جور است - و بمعنی استقامت و اعتدال یعنی برابر کردن چیزهای را

محبوبی نیز می آید - وومی تعالی منزله است از جور و ظلم چه ظلم تصرف
در ملک غیر است و کل عالم ملک او است - و همه افعال حق
مستقیم و معتدل است و متقمن حکم و مصالح لا تعد و لا تحصی
چنانکه باید و شاید همچنان است - قول تعالی - ما تروی فی خلق
الرحمن من تفاوت - وومی تعالی با هر یکی معامله برابر عمل می کند -
و سزاوار محبت و نعمت گرداند - داین از عدل باشد - و گاهی
عفو کند بلکه سبب محسنات مبدل گرداند - داین فضل او است - و
چون بنده دانست که حاکم مطلق او است - و همه اقتضا و قدر او است -
و در همه افعال او را حکمتها است - باید که در افعال او تدبیر حکمت
او اعتراض نکند - بلکه همه حق و عدل داند *

* سعاد یار استروان گومی سعادت بردند *

* راستی کن که بمنزل نیرود کج رفتار *

* اللطیف * لطیف نرمی و نازکی در کار و کردار و نیکی کردن
است بکسی و لطیف خدا به بنده توفیق طاعت و عصمت از مصیبت
است - و از جمله 'لطیف' او به بندگان اعطای می است فوق کفایت
و تکلیف او دون طاقت و رسانیدن بسعادت اید بسعی خفیف
در مدت قصیر که عمر است - بلکه در یک ساعت چنانکه کسی ایمان
آورد و گاهی مشقت مجاهدت و کلفت ریاضت بلطف و نرمی
آسان میگردد - و اگر خواهد بی زحمت ریاضت و مجاهدت بمنزل
مقصود می رساند - و بقرب و قبول درگاه خود مخصوص و مشرف
می گرداند - و لطیف را بعلوم بد قایق مصالح و خفیات امور و رسانیدن

آن مستصلح بر سبیل رفق و نرمی نیز تفسیر کرده اند - و این مرد
 امر یعنی اعطاء حق سبحانه بدقایق و خفایا و رفق در افعال و لطافت
 می دران از اعطاء حصر و حیطه بیان بیرون است - امام غزالی
 در بعضی از امثاله آن گفته - چنانکه لطف او در خلق چنین تا آخر عمر
 در ساینده غذا به در شکم و به در حالت رضاع و بعد از آن
 در اخراج شیر مافی شیرین از میان خون و سرگین و بر آوردن
 جواهر نفیص از میان اجبار و بیرون آوردن عمل از گس و
 ابریشم از کرم و دراز مدف و عجیبتر از همه پدید آوردن آدمی که
 مستودع معرفت و حامل امانت و شاهد ملکوت ستموات
 دارض و عارف ذات و صفات اوست و امثال این - بیرون
 از هر حصر و احصا است - و هر که دانست که وی تعالی لطیف و عالم
 بمکنونات ضمیر است و موصّل جلایاں نعم - باید که ظاهر و باطن را از
 مکر و تدبیس و ترک ادب و اخلاق ذمیمه نگاهدارد - و شکر نعمت
 می گوید - و توفیق یخرد طاعت از وی جوید - و بتقصیر خود معترف
 آید - و تائب و متذکر گردد *

* لطیف و کرم گستر و کارماز * که دارای خلق است و دانای راز
 * الخبیر * خبر آگاهی و خبیر آگاه و دانا - و نیست هیچ شی
 در ملک و ملکوت و متحرک و ساکن نمی شود در زمین و آسمان
 و ذره مضطرب مطمئن نمی گردد و در کون مکان نفسی نمی زند مگر آنکه
 نزد او ست تعالی شانه از آن خبر - و باین معنی خبیر راجع بمعنی علیم گردد -
 مگر آنکه خبیر را مخصوص باخبار دارند و بمعنی عالم باخبار گویند امام غزالی

گفته که خبیر بمعنی علیم است - لیکن عالم چون اضافت کرده شود مخفیایمی
 باطنه آنرا خیرت گویند - و صاحب آنرا خبیر نامند - انتهی - و گاهی خبیر
 بمعنی مخبر نیز در آید - یعنی خبر دهنده از مکنون عالم خود - و وی تعالیی خبر
 دهنده است از گذشته و آینده کلام خود - و باین معنی را جمع بصفت
 کلام گردد - و خبرت و اختیار بمعنی آزمودن نیز آید - و وی تعالیی
 آزماینده است بندگان را با مردنهی و تکلیف شرعیه چنانکه فرمود -
 لِيَمْلِكُمْ اَيْكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا - و بنده چون دانست که حق تعالیی
 خبیر است - مراقبه عالم او را از دست نهد - و تصدیق نماید انبیاء را
 در آنچه خبر داده اند - و امر و نهی را بجای آورد * بیت *

خبیر است از مادرش نشان * و د عالم ز فهمش پریشان
 * الحلیم * عالم آسنگی و بردباری - و حلیم آنکه او را خشم
 از جای نبرد - و باعث براستی جمال عقوبت بنده و سارعت
 انتقام گردد با وجود اقتدار - اگر بتوبه تدارک کند عفو فرماید - و اگر
 نخواهد بی توبه نیز رحمت کند - حلیم علی الاطلاق او سبحانه است -
 و بنده گاهی استعجال نمی کند در عقوبت و لیکن بر عزم آن می باشد
 و کینه نگاه میدارد - تا نزد فرصت کینه را می کشد - و وی سبحانه خود را
 با انتقام نیز و صبر کرده است - پس حق عید آنست که از انتقام
 وی خایف باشد - و از جهت حکم وی امیدوار عفو باشد - که چون
 در حال حاکم کرده است در مال نیز مغفرت کند - و باید که این چنین
 ذاتی را که با وجود کمال قدرت بر عقوبت به انتقام نمی گیرد - و عنو می
 کند - و نعمت که داده است باز نمی ستاند - شکم گوید و شرم دارد

که در نظر چنین کرمی نافرمانی کند ، * بیت *

و کونش یکی قطره در بحر علم * گنه بیند و پرده پوشد بحلم

* العظیم * العظم و العظمت بزرگ و بزرگ شدن و عظمت گاهی

در اجسام که در رکات ابصار اند اطلاق باید - و گویند که این جسم

عظیم است و آن جسم عظیمتر از دست و ذبیکه امتداد مساحت

وی در طول و عرض و عمق آن بیشتر از این باشد - باز این دو قسم

است - یکی آنکه بر میکند چشم را و محیط میگردد با صره بدن - چنانکه ذیل

و امثال آن - و یکی دیگر است که محیط نمی گردد با بصیر طراف وی -

چنانکه زمین و آسمان - و این اعظم است از اول - و گاهی در درکات

بصایر استعمال کنند - و آنها نیز اجسام آند - قسمی است که محیط میشود

با دراک حقیقت آن عقل - و قسمی است که قاصر است از آن اکثر

عقول یا بعضی - و قسمی است که متصور نیست ادراک عقل و احاطه

وی بان و حقیقت آن - و عظیم مطابق ادست که عظیمتر از همه است -

و متجاوز است از حد عقول و بیرون از دایره ادراک که هیچ عقل

بکند ذات و صفات وی نرسد - و آن ذات حق است تعالی و

تقدس - و یکیشناخت عظمت حق را محقر و خوار داند

نفس خود را در جنب عظمت او - و اقبال کند با مثال او امر و خواهی

و احکام وی تعالی شانه و اعظم بر مانه - و بنده را باید که عظمت و

جلال حق چنان و چندان در دل فرود آورد که هیچ کس و هیچ چیز را

در جنب وجود وی سبحانه مستی نماند ، * بیت *

نام او شد عظیم در عظمت * عظمت شان او مهر من از من

* الغفور: بمعنی غفار است - هر دو میفرد برای مبالغه - و غفور مبالغه
 بر از غفار است یعنی غفار بسیار بخشنیده و غفور باین معنی است که
 گناهان عظیم بخشد که مغفرت او با قصی مراتب و درجات رسد -
 و بعضی گفته اند که غفور آنست که چون از بند نوعی از گناهان بخشنید
 از همه بندگان آن نوع گناهان را بخشد - و چون غفور بمعنی پوشیدن
 است غافر آنکه پوشد گناهان را در دیوان اعمال بندگان - و غفور آنکه
 از همه بر فرش بندگان نیز محو و پوشیده گرداند تا ذلت آن ستور ماند
 بلکه برگزیده را نیز فراموش میگرداند تا از خجالت و شرمساری
 در پرده تشویر نماند *

مر خجالت در وی پس زان بود در بایش که گر گناه به بخشنه شرمساری هست
 فراموشد گناهانش گدیه گار * که تا شرم گدیه گاری نباشد
 * الشکور: شکر و سپاس داشتن و ثنا گفتن منعم را است
 بستب نعمت - و این معنی شکر گفتن بنده است مر خدا را - و شکر را
 اسناد بخدای تعالی نیز کنند و شاکر و شکو را نام وی تعالی دارند -
 و معنی آن ثواب جزای دهند در همان تالیل - و که ام ثواب جزای
 و عظیمتر از ثواب آخرت است بر عمل در ایام ممد و ده دنیا - و بعضی
 گفته اند که معنی شکور ثنا گویند بر بندگان مطیع شاکر و این معنی قریب
 تر است بمعنی شکور - و بعضی گفته اند که جزای شکر را شکر نام کردند
 بطریق مشاکات - و چون وی تعالی مطی ثواب جزای است
 و ثنا گویند بر طاعت وی - بنده باید که در ثناء و شکر و طاعت وی
 تعالی پیفزاید و صدق و اخلاص نماید *

بر بنده ضرور و واجب آمد * هر لحظه شانس و شکر گفتن
 * العلمی * علو بلندی و بلند شدن جای و پر بلندی بر آمدن و بر این
 چیزی شدن و آن دو قسم است حسی چنانچه جسمی بالایی جسمی
 دیگر باشد - و عقلی چنانکه رتبه چیزی فوق رتبه چیزی باشد -
 و وی تعالی و تقدس در مرتبه بالاتر است از همه - و هیچ رتبه فوق
 رتبه او نیست - و همه مراتب پایین تر از رتبه او است - زیرا که
 سبب و علت فوق مسبب و معلول می باشد - و وی تعالی سبب
 و علت جمیع مبیات و معلومات است - و بذات وی منتهی
 می گردد مراتب علویت و فاعلیت - بعضی پیچ پیچ می شود و وی نباشد -
 و وی فوق همه باشد - و نیز موجودات منقسم اند به میت و حی - و حی
 منقسم است به چیزیکه او را جزا در اک حسی نیست - و آن بهیمه
 است - و چیزیکه با وجود او در اک حسی او را اک عقلی نیز دارد - و آنکه
 او را در اک عقلی است منقسم است به چیزیکه معارض است در معلومات
 ادشهو و غضب - و آن انسان است - و چیزیکه سالم است
 او را اک او از معارضه مکدرات - و آنکه سالم است یا ممکن
 که مبتلی و ممرض و مج باشد بد آن - و لیکن سلامت نصیب وی شده -
 و آن ملائکه اند - و چیزیکه محال است در حق او ابتلاء استزاج بد آن - و آن
 حق سبحانه تعالی است - پس وی در مرتبه فوق کل باشد که عالیتر
 و کاملتر از آن رتبه نباشد - و در فهم و اعم که در رتبه بهایم اند جزء علو
 حسی نیاید - و خواص که مرتبه شده اند با در اک بصایر علو معنوی
 را و مراتب آنرا بر وفق مراتب علو حسی نهند - و از اینجا معلوم شد

معنی بودن وی سبحانه فوق العرش - زیرا که عرش فوق جمیع اجسام است - و موجودیکه منزله است از تحذیر و تنجید بر بجد و اجسام و مقادیر آن فوق تمامه اجسام باشد در مرتبه - و تنجیه یحیی بعمر شریح جهت فوقیت اوست از جمیع اجسام که چون او شد فوق هر شد - و علو بمعنی غلبه کردن بر کسی نیز آید و وی تعالی غالب است بر همه چنانکه فرمود - واللّه غالب علی امّره - پس بنده باید که قیاس عظمی و تزییب فکر را در کنه ذات و صفات او راه نهد - و چونی و چگونگی از راه معرفت بردارد - و بهیچ معترف آید - که کمال معرفت این است - و خود را در جنب غلبه امر و حکم وی تعالی نیست و نابود دارد - و باستانال و تسلیم پیش آید ،

* بیت *

مهر اذاتش از چونی و چندی * منزله نر ز پستی و بلندی
 * الکبیر * بزرگ و صاحب کبریا و کبریا عبارت است از کمال ذات - و مراد بکمال کمال وجود است - و کمال وجود وی تعالی راجع بدو چیز است - یکی دوام وجود - و چون مدت وجود آدمی در از گردد گویند که وی کبیر السن است - و چون طویل الوجود کبیر شد - پس دایم الوجود ازلی وابدی ادلی باشد که او را کبیر خوانند دوم آنکه وجود وی تعالی وجودی است که صادر است از وی هر موجود - پس کبیر بمعنی کامل الذات نام الوجود باشد - و عظیم بمعنی کامل الصفات و رفیع القدر و عالی مرتبه بود ،

* بیت *

مراد از سده کبریا و معنی * که ملکش قدیم است و ذاتش غنی
 * الحفیظ * حفظ نگاه داشتن - و نگاه دارنده هر که و هر چه در عالم

است از آفت و ضیاع اوست تعالیٰ شانه با بنوا و میانست چیزها که
 ضد و دشمن یکدیگر اند - چنانکه عناصر را در موالید نگاه میدارد بهتر کیب و
 مزاج و تعدیل قوای آن - و نگاه میدارد حیوانات را به پند اگر کن
 آلات و جوارح در ذوات آنها چنانکه شاخ و ناب و د چنگاها و خارج
 از آن چنانکه اسلحه - و به بید کردن معرفت و هدایت بر راست
 کردن آن و استتعال آن به بید کردن خواص که در رنگ جاسوسان
 اند که می آگاهند بقرب اعدا و آفات - چنانکه چشم و گوش و جز آن -
 و هم چنین در حفظ اوست تعالیٰ هر ذره که در ملکوت آسمان
 و زمین است حتی گیاهی که از زمین میروید نگاه میدارد لباب او را
 بقشر - و طرادت او را بر طوبت - و بخارها که میروید از وی - و خار صلاح
 نبات است چنانکه شاخ و ناب و چنگل صلاح حیوان - و با هر قطره از
 آب عافطی است که نگاه میدارد او را از آنکه مبدل به هوا گردد - و در خبر
 آمده است که فرود نمی آید قطره از باران مگر آنکه با وی فرشته
 است که نگاه میدارد آنرا تا میرسد بمسقطه خود از زمین - امام غزالی
 گفته که این حق است - و مشاهده باطن ارباب بصایر بران دال
 است - و ایشان ایمان می آرند بدان بصیرت نه بتقاید - و ابواب حفظ
 الهی تعالیٰ شانه کثیر است لایعد و لایحصن - و از جماع حفظ اوست
 انما ایمان مربوطه منان را و حفظ عقاید ایشان از زیغ و زلل و
 میانست عقود ایشان در توجید با قاست دلائل و برای همین بر صدق
 دین - و اقوای دلیل و برهان نور یقین که در دل انداخته - که کسب و
 اختیار بنده را در آن قطعاً دخی نیست - بزرگی گفته است که شکر این

نعمت چگونگی گویم که با چندین اختلاف از بیان مذاهب که در عالم
اسات املاً مخطور خاطرمان نیست - و موجب اشکال و اختلال و انخال عقده
ایمانی نه - و نور ایمان در دل باقی و ثابت است - یا مقلب
القلوب نیت قلبی علی الایمان - و حفظ بمعنی از برداشتن چیزی که ضد
آن نبیان و فراموشی کردن است - نیز آید - و باین معنی نیز
اطلاق آن بر پروردگار تعالی صحیح است - که همه اشیا محفوظ
است در عالم وی - و ممکن نیست زوال آن از وی بسو و نسیان -
و نفاس است که یکی از صلاخا را مال بسیار میراث رسید - گفت
الهی مرا باین دراهم محتاج آفریده اما محافظت این حضور قلب مرا
تفرقه میرساند - خداوند اتو حقیقی از برای من نگاهدار - و هر چه بود همه
را بدرویشان داد پس هرگاه که او را بچیزی احتیاج می افتاد حق
تعالی آنرا از غیب بوی میرساند و چون بنده دانست که پروردگار
او حفظ است باید که از همه آفات مخیفات و از غله نفس دهوا پناه
بمحفظ و حمایت او برد ،

• • •

هر کس بخدمت پناه آورد • او را از بلا نگاهدارد

• المقیت • خالق اقوات و رساننده آن بآبادان است - و قوت
خورش و آن چیز است که بوی برپایستد بدن انسان از اطعمه -
و اقامت خورش دادن و این قوت آبدان است - و قوت ارواح
معرفت و ایمان است - و مقیت بمعنی توانا و نگاهدارنده و گواه و حاضر
نیز آید قول تعالی - و کان الله علی کل شیء مقیتا - ای طالع آقا را
پس وی جامع معنی علم و قدرت باشد - پس بنده باید که قوت و قوت تن

و جان از وی خواهد و بعلم وی اکتفا کند - از سهیل نستمی پرسیدند
 ما القوت - قال ذکر الحی الذی لا یموت - و بعضی اینچنین حکایت
 کنند که از وی پرسیدند که قوت تو چیست گفت الله - گفتند مندری که
 از آن بهره نیست گفت از الله بهره نیست - گفتند از چیزی می رسم
 که قوام جسم ما بان است گفت قوام جسم ما به الله است اگر شما
 الله را می شناسید *

او منفیت است در همه احوال * و شود صادر این همه افعال
 * الحسیب * کافی و بسنده در جمیع کارها - و احساب بسند آمدن
 چیزی - احسبنی الشی میگویند بمعنی کفائی یعنی بسند شد مرا این
 چیز پس حسب بمعنی محاسب است - و این ومعنی است که مقصور نیست
 ثبوت وی حقیقه مر غیر حق تعالی را زیرا که احتیاج بکفایت از جهت
 وجود دوام و وجود و کمال وجود است و هیچ چیزی نیست که کافی
 باشد چیزیرا مگر الله تعالی زیرا که با وسعت وجود اشیا و دوام
 وجود و کمال وجود آنها - و اساسیکه آنها را داخل است در وجود اشیا
 و کمال آن همه بنخلق اویند پس او ست حسیب مطابق و بعضی
 گفته اند که حسیب بمعنی محاسب است چنانکه جلیس و ندیم بمعنی
 محاسب و مراد م است - و وی تعالی حساب میگیرد از خلایق
 روز قیامت و می شمارد برایشان انفا س ایشان را در دنیا
 و آخرت - و بعضی گفته اند که حسیب بمعنی شریف است از حسب
 بمعنی فضایل و مناقب شمردن - و چون بنده دانست که وی تعالی
 کافیست باید که اکتفا کند بوی و بحسن تدبیر وی و توکل کند در جمیع

امور بر وی و من ینوکل علی الله فهو حسیبه - و چون دانست که
 انفس او را می شمرد و بر آن حساب خواهد کرد ضبط کند افعال
 خود را و نیک گرداند احوال خود را و چون دانست که مراد راست
 شرف و کمال ظاهر گردد بروی خصاست نفس و دنایت آن
 بس تکیه نکند بذات خود و عجب نیارد بافعال خود * بیت *
 تمکیر عزای زین را خوار کرد * بزمندان لعنت گرفتار کرد
 * الجلیل * الجلال و الجلاله بزرگی و بزرگ قدر شدن -
 و اوست تعالی جلایل مطلق جامع نعوت جلال و صفات کمال - امام
 غزالی گفته حمة الله علیه - کبیر را جمع بکمال ذات است و جلایل بکمال
 صفات و عظیم بکمال ذات و صفات جمیعاً منسوب بادراک بصیرت
 که محیط بان نتوان شد انتہی - و در اصطلاح قوم ظهور آثار صفات قهریه
 را جلال خوانند - انوارهم - اعلم ان جلال الله تعالی عبارة عن
 ذاته لظهوره فی اسمائه وصفاته کما هی علیه - هذا علی الاجمال -
 و اما علی التفصیل فان الجلال عبارة عن صفته العظيمة
 والکبریاء والمجد والسنا وکل جمال له فان شدة ظهوره یرسمی
 جلالات کما ان کل جلال له فی مبادی ظهوره علم الخلق یرسمی
 جمالات و من هنا قال من قال ان لكل جمال جلالات و لكل جلال
 جمالات - آه - و ظهور آثار صفات لطیفه را جمال و جمیل نیز در اسماء
 الهی آمده اگر چه در روایت مذکور نیست کما صرح به الامام الرازی -
 اعلم ان جمال الله تعالی عبارة عن اوصافه العلاء و اسماء الحسنی
 هذا علی العموم و اما علی الخصوص فصفة الرحمة والعلم والرزق

وامثال ذلک - و هو منقسم علی نوعین الاول معنوی و هو معانی اسماء الحسنی و الاوصاف العلی و هذا النوع مختص بشهود الحق ایاة و النوع الثاني صوری و هو هذا العالم المطلق المعبر عنه بالمخلوقات - بالجماله جمال و جلال مطابق مر ذات او تعالی است جل شأنه و الله تعالی و تقدس عما سواه علوا کبیرا - و جمیل در اعلی موضوع است موصوفاً بظاهر و مدرک بصیر را از آنچه بحسن و ملات ملائم ببصر و موافق آن باشد بعد از ان نقل کرده شد بصور باطنه که مدرک بصیرت گردد چنانکه سیرت جمیل و خلق - و جمیل مطابق اوست تعالی چنانکه جلیلی مطابق اوست عز اسمه زیرا که هر جا که در عالم حسنی و جمالی و کمالی و جلالی است بر توار انوار ذات و آثار صفات اوست و چون بنده شناخت که جلیلی بحق و جمیل مطابق اوست تعالی و تقدس تعظیم نکند مگر او را - و دوست ندارد دیگر او را - و در بزرگی قدر او و مقابله انوار جلال و جمال و عظمت و کبریای او جل جلاله و اعظم شأنه و جوید مجازی خود را در زیان و گذارش دارد و نیست مطابق گردد ناهست مطابق ظهور کند چنانکه گوید *

شوقنی غربنی - اخر جنی من وطنی * اذا تغیبت بدا - و ان بدا غیبی

- * گم شدم در گم شدن دین من است *
- * نیستی از هستی آئین من است *
- * تو در او گم شدی که بجزید این بود *
- * گم شدن گم کن که تفرید این بود *

* الکریم * بزرگ و عزیز - گفته اند که چون کسی را مکتوب بکرم کردی همه صفات نیک را اثبات نمودی - و گفته اند که کرم آنست که چون قادر گردد عفو کند - و چون وعده کند وفا کند - و چون عطا دہد بیش از امید دہد - و هر که بوی التبتا آورد او را غایب نگذارد - و از جمیع وسائل و شفاعت نیاز گراند - و کرم بمعنی مکرم نیز گفته اند - چنانکه جلیل بمعنی مجل - و بمعنی جواد نیز آمده - و تمامه این معانی بر وجه کمال خاصه ذات کریم متعال است ،

نقل است که اعرابی از حضرت رسول کریم صلوات الله علیه سوال کرد که یا رسول الله عتاب ما روز قیامت که کند رسول فرمود که خدای تعالی بخجندی خود عتاب کند - اعرابی را خوش آمد و تبسمی کرد - پرسیدند که چرا تبسم کردی - گفت کریم چون عیب بیند پشود - و چون قادر شود عفو کند و بندد باید که وظیفه شکرم و کرم و اکرام و عنو و جو را پیش راند - و دوستی اینچنین کریمی گیرد ، * بیت *

ای کریمی که از خزانه غیب * گهر نرسا و بلغم خور داری

دوستانرا کجا کنی محروم * تو که باد شمنان نظر داری

* الرقیب * فی الصراح رقیب نگهبان و چشم دارنده

و موکل - طیبی گفته رقیب حفیظ که مراقب باشد اشیا را و ملاحظه

کند آنها را - پس غایب نگردد از وی مقدار ذره در زمین و نه در آسمان -

امام غزالی گفت - رقیب علیهم حفیظ - پس کی که مراعات کند

چیز را تا آنکه غافل نگردد - و ملاحظه کند او را ملاحظه لازم و دائم - او را

رقیب خوانند - پس رجوع بمعنی رقابت بعلم و حفظ باشد ولیکن

باعث نیاز لزوم و دوام - و سابقا گزشت مهیمن را تفسیر بر قیاب کرده اند - لیکن اخذ کرده اند در مفهوم وی مبالغه در رقابت - و باینجه فرق بود میان هر دو *

* بیت *

* خلوت آرای دل خاکی بحر تو شد که ام *

* دیده سست تو چون بردل پنهانی کند *

* المجیب * اجابت جواب دادن و اجابت دعا کردن - اوست جواب دهنده هر که او را خواند - و اجابت کننده هر دعا و عطا کننده هر سوال اوست تعالی شانه - و اوست اجابت کننده دعا و مظهرین بر زبان قال و حال - بلکه اجابت کرده است پیش از سوال - و از جمله اجابت اوست دعوت خلق و کفایت او حاجات ایشان را که تدبیر کرده است کار ایشان را پیش از آنکه بپیدا کند ایشانرا به بید کردن اسباب از اوراق و آلات در آسمان و زمین - پس بنده باید که اجابت کند دعوت خلق را در امر و نهی و اجابت کند بندگان او را با نجاح مرام و بر آوردن حاجات ایشان آنقدر که تواند و ممکن باشد - و اگر عاجز باشد با طاعت و سخن نرم و با حاجت دعوت ایشان و قبول هدیه ایشان - چنانکه رسول خدا میفرماید - لنفوله تعالی - اجیب دعوة الداع اذا دعاه - آه -

* بیت *

چو عاجز را ندانم ترا * درین عاجزی چون نخواهم ترا

* الواسع * سعت فراخی کردن - و همه را فرار سیدن و سعت را اضافت بعلوم میکنند - و میگویند که علم وی وسیع و محیط

است بمعناوات - و اضافت بادمان میکنند و میگویند احسان وی و سبب
و نعمت او بیطاقت - و اضافت بقدرت و ملک و فنا میکنند - و واسع
مطابق در جمیع این صفات اله تعالی است - و آنکه گویند سحت
بمعنی نوبگری و توانائی و دسترس است. همین عاقله است - و حق
است هر کسی را که شناخت خدا را و فراخی علم و قدرت و ملک
و غنا و او را که باقی نماند در مضیق جمل و عجز و فقر و احتیاج بلکه
مستغنی گردد از همه - و در همه کارها التیجا باو کند و در تنگی پناه
باو برد *

بند با بر دار اگر خواهی کشاد * دست دل بکش اگر خواهی مراد
* الحکیم * حکمت عبارت است از کمال علم و حسن عمل
و ایتقان و احکام علم و عمل - و حکمت علم محکم را نیز گویند - پس
بمعنی حلیم باشد زیادت ادکام - بیضی گویند حکیم مبالغه حاکم است -
و حکیم میگویند کسی را که عالم باشد بحقایق اشیا که نیک داند
و فایق اسرار را - و کبیکه شناخت که پروردگار تعالی حکیم
است - بروی لازم بود که راضی گردد بحکم او - و بداند که ویرا
در ان حکمت بالغه خواهد بود - اگر چه ظاهر نگردد بروی - به اعتراض
نکند و سخط نگیرد بروی - و بداند که وی فاعل مختار و حاکم علی الاطلاق
است - یفعل ما یشاء و یحکم ما یزید - باید که در فهم حقایق متوجه
بیض اسم الحکیم باشد *

* حکایت *

از ذوالنون مصری منقول است - شنیدم که در زمین مغرب

مردی بعلوم و حکمت میروفت است - بر شش رفتیم - چهل روز
 بر در خانه او ماندیم - میدیدم که بوقت نماز بمسجد می آمدی -
 و همچنین والد و حیران باز گشتی - بمن هیچ التفات نکردی -
 از آن بجان آدم - وقتی باد گفتیم که چهل روز است اینجا ام
 یاس پرا التماس نمیکنی - مرا پندی کن - تا یاد گیرم و عمل
 کنم - گفت: دینار دوست مدار - و فقر را غناشمار - و بنا را نعمت
 دان - و منع را عطا گیر - و با غیر حق انس نگاه - و صحبت مدار -
 و خواری را عزت پندار - حیات را موت شناس - و طاعت را
 عزت بین - و توکل را معاش خود ساز * بییت *

از سینه محو کن همه نام و نشان غیر * الا کسی که میدهد از وی نشان ترا
 * الودود * بضم و فتح و کسر - و همچنین و داد مکر و مودت
 دوست داشتن - و بعضی گفته اند دوست داشتن قوی و اکید -
 و وی تعالی دوست میدارد مؤمنان را - و دوست میدارند ایشان
 او را - چنانکه فرمود - یحبهم و یحبونه - یعنی رحمت میکند ایشان
 را و جرمی خواهد ایشان را و نعمت میدهد و احسان میکند بایشان -
 و ستایش میکند برایشان - و دوست میدارند مؤمنان او را -
 یعنی طاعت میکنند و تعظیم میکنند او را - و هیبت میدارند و ذکر
 میکنند او را - فرمود - و هو الغفور الودود - اسم غفور را برابر اسم
 دود مقدم داشت - تا عامیان و گنگباران که آلود غبار مصیبت
 اند نیز نا امید نباشند - یعنی اول غبار مصیبت را بغفو و مغفرت از
 رخسار حال عامیان می برافشانم - و پاک میگرددانم - بعد از آن

و در دایره محبوبان و مودودان خود می در آرم . * بیت *

از من گنه آید و من آنم * و ز نو کرم آید و تو آنی

یکی از دوستان آنحضرت را هفتاد هزار دینار از میراث پدر رسیده بود - ناگاه موی مبارک آنحضرت صلعم به دیده اش -

آن همه مال را داد و موی مبارک را بخرید * بیت *

جمادی چند دادم جان خریدم * بحمد الله عجب ارزان خریدم

و گفته اند که طاعت صحت محبت حق تعالی سرایت محبت

است بآنحضرت صلعم - و نشان راستی محبت مصطفی صلعم

محبت اهل بیت و منتسبان اوست * بیت *

* دوستی را دوست داری دوستش را دوست دار *

* دوست را بر دیده دار و دیده را بر دوست دار *

سگی دو سه روز در پی دوستان قدم زد صورت

انسانی یافت - آدمی چون نا امید باشد

* المعجید * مبالغه ماجد است - و فی الصراح مجد بزرگی و مجید

بزرگ - و فی الفا موص - المعجذ ذیل الشرف و الکرم - و طیبی

گفته - محبت کرم - و امام غزالی فرموده که مجید کسی که

شریف باشد ذات او - و جمیل باشد افعال او - و عزیز

باشد عطای او و نوال او - پس مجید جامع معنی اسم جلیل و

و اب دکریم باشد - و بنده باید که وظیفه حمد و ثنای حق بجای آورد -

و شکرت و نعمت و عطای او فردنگذارد * بیت *

هرگاه لطف و بزرگیش بر * بزرگان نهاده بزرگی ز سر

• الباعث • باعث برآنگیختن میت از گور - و بیدار کردن نابرم
 از خواب - و فرستادن کسی را برای کاری - داد تعالی بر آنگیزنده
 مرده است از قبور - و بیدار کننده دل‌های غافلان است از خواب
 غفلت و غرور - و باعث رحل است بسوی خالق - و بعضی گفته‌اند
 که برآنگیزنده همت است بر نیکوکاری - پس بده باید که از خواب
 غفلت بیدار شود - و از فرمان رسول بیزار گردد - و از روز بعثت
 و نشو و یاد آرد - و خود را بکار آخرت مشغول دارد • بیت •
 ز جان شو مطیع خدا و رسول • کند تا دایمیت خدا هم قبول
 • الشهید • از شهید است بمعنی حاضر آمدن - یا از شهادت بمعنی
 گواهی دادن - حق سبحانه حاضر و مطلع است بر ظاهر و باطن و بر غیبت
 و شهادت - و گواهی دهنده است بر اعمال و احوال غایب روز قیامت -
 و تواند که مراد باشد بر روحانیت خود باشد چنانکه فرموده است
 شهد الله انه لا اله الا هو - یا شاهد است بر اخذ میثاق از پیغمبران
 بایمان و نصرت دادن مر رسول را که بیاید بعد از ایشان و مصدق
 آنچه بایشان است چنانچه قول وی تعالی - و اذا اخذ الله میثاق
 النبیین الایه - و ال است بران - و بعضی گفته‌اند که شاید بمعنی مبین
 نیز آمده دومی تعالی بیان کننده است بکلام و طریق وحی و الیام احکام
 دین احکام را - و شهید بمعنی شهید نیز گفته‌اند که انبیا و اولیا
 و طاهران گواهی میدهند بر روحانیت ذات و کمال صفات وی اگر چه
 باد را که ذات و صفات عاجز و قاصر اند • بیت •
 خطیب بر نام تو خوانند این همه • از توبه زانمی ندانند این همه

گرچه تو حید تویی خواهییم ما • هم تو میدانی که نادانیم ما
و بنده را باید که از مراقبه حضور و اطلاع حق و از شهادت وی بر
اعمال غافل نباشد و بشهادت وی بجای رسول و صدق وی
مصدق بود - و احکام دین اسلام را متبوع و برکمال ذات و صفات
وی معتبر باشد؛

* الحق • بمعنی ثابت و هست - و در مقابل اوست باطل بمعنی
نیست و ناپرز و معدوم - و ثابت و هست مطلق الله تعالی است
و سایر موجودات به حیثیت امکان معدوم و ناپرز چنانچه گفته است الا کل
شیء ما خلا الله باطل - و تفهیل کلام آنست که اینها سه چیز است
حق مطلق - و باطل مطلق - و حق بوجهی - و باطل بوجهی پس مستتبع بالذات
باطل مطلق است و ممکن لذاته حق است بوجهی و باطل است بوجهی - و اد
را از جهت ذات خودش وجودی نیست املاً پس باطل است
بذات و مستغنی است وجود را از غیر خود - و از وجیهه بجانب مقید
وجود دارد موجود است پس وی باین وجه حق است و این است
معنی قول وی سبحانه کل شیء هالک الا وجهه پس معلوم شد
که حق مطلق همان موجود حقیقی است که بذات خود موجود است -
و هر چیز وجود از وی میگردد و ان خدا است عزوجل و تقدس -
و حق بمعنی صدق و راستی و درستی که اقوال و اعتقاد است
و مذاهب را بدان وصف میکنند نیز نسبتی بوجود حق دارد باعتبار
ثبوت ازین جهت او را حق می گویند - و حق بمعنی سزاوار نیز
می آید و اوست الهی سزاوار الوهیت - و اقوال و افعال وی

از شایسته بطلمان و کذب بمنزه و مبرا است - حق بنده گان آنست
که طای و به الکمال خود را انا عبد الحق و بحق از کذب و باطل بسوی حق
گراید - و در تفسیر انا الحق ندقیق علما دین و احاطین شرع متین را نهایتی
ندست - بالجماعه حق آنست که مولوی گفته ،

• بیت •

* این انا بیوقت گفتن لعنت است *

* این انا در وقت گفتن رحمت است *

* این انا را لعنت الله شد لقب *

* و ان انا را رحمة الله در عقب *

مولوی احمد جیون قدس سره در تفسیر خویش تصریح آن
در نفس رکن الدین علامه وله تفصیلاً بیان فرموده - فلینظر فیه ،
* الوکیل * و کیل آنکه کار را با وی گذارند و زمام تصرف
در دست وی دهند و وی تعالی خود بخود کارهای بنده گان را بر خود
گرفته قایم شده با مور حباد در مباد و معاد تحصیل هر چه بدان محتاج
اند - و کفایت می کند بعنایت و کرم خود مهمات همه را بی آنکه کسی
توکیل و تفویض کند و وکیل گاهی و فائز میکند قدرت وی باری
که وکیل است در آن و وکیل مطلق آنست که امور موکول باشد
بوی و وی کافی باشد بقیام آن و دانی بود با تمام آن و آن کرم
و عنایت باری تعالی است پس بنده که همه کارهای خود را
بمحضرت وی سپارد و بند پیروی باز گذارد و بکلیت خود متوکل گردد
بر وی پسندگی کند باستعانت و استمداد وی از یغروی • بیت •
کار خود را بخدا باز گذار • کت نمی بینم ازین بهتر به کار

و حقیقت توکل ثقت است ب ضمانت حق و اکثر استعمال توکل در امور از حق است و مفهوم او عام است ،

* القوی المئین * قوی توانا - متین استوار - امام غزالی گفت قوت دلالت میکند بر قدرت تمامه کامله بالغه - و متانت دلالت میکند بر شدت قوت و الله تعالی ازین جهت که قدرت بالغه و کامله دارد قویست و ازین حیثیت که شدید القوت است متین است که در قرآن مجید وصف کرده است خود را به ذو القوة المتین و مرجع این معنی قدرت است - و ذکر آن بیاید - و دومی تعالی از عجز و مانده گی و ضعف و فروماندگی منزّه و سبها است و بعضی گویند قوی متین بمعنی خالق قوت و متانت است - فعیل بمعنی مفعّل پس در همه کار قوت و نصرت از دخواهد و خود را و همه کس را و همه چیز را منخر و منقاد او داند - و در وقت عرأت ولی ادبی از قوت و قدرت او هراسان باشد ،

* بیت *

* نفس کا فرکیش را بر خویش تن سلطان مکن *

* دشمن است او هر چه فرماید که آن کن آن مکن *

* الولی * محب و ناصر - و حق سبحانه محب مؤمنان و متقیان است - و نصرت میدهد ایشانرا - و دومی تعالی دوست میدارد مؤمنان را الله ولی الذین امنوا - و ولی بمعنی متولی امور نیز آمده - و دومی حق سبحانه متولی امور صالحان است باطاعت و اصلاح که توکل کرده اند بر دمی و تنفویض کرده اند امور خود را بوی - و متولی امور نامه خلائق است از آنچه محتاج اند ایشان بآن از امور معاش و معاد - و بمعنی قریب نیز

آمده و رحمت وی تعالی قریب است. بحسنان و اذاماً لک عبادی
 عنی فانی قریب - پس بنده باید که به تکمیل شعب ایمان خود
 را شایسته تزیید و دوستی حق سبحانه گرداند و در هر کار امد و نصرت
 از وی جوید و بر تولیت و محبت وی شکر گوید و از قرب وی تعالی
 آگاه بود و التماس بنماید تا بپذیرد؛ اذا احب الله عبدا لم يضربه
 ذنب فیض یاب شدن تواند، * بیت *

* دل بدست آر گردلی داری * در ره فقر حاصلی داری *
 * الحمید * حم و محمد ستودن و ستوده شدن - و ادست ستایند *
 ذات خود دستایش کنند؛ صفات خود بکلام خود در ازل و بهشت
 آیات بینات و ر لایزال لا احصی ثناء صلیک انت کما انیت
 صلی نفسک و لیل آنست و ستایند؛ انبیا و اولیا و مقربان است
 بغضیات ایمان و احسان و عرفان و ستوده شده است. بتایش
 جمیع آفرینش خود و آن من شیء لا یسبح بحمده - یا حمید بمعنی
 مستحق جمیع محامه است - که موصوف بکل کمال و عطاکننده هر نوال
 است و هر حمد و ثناء را جمیع بذات اقدس اوست * بیت *
 * حمیدی که نه ملک به کند آن نه انس و جان *
 * بل خود بذات خود مستعد می آن بود *

* الحمصی * احصا شمردن و دانستن بر سبیل استقصا
 و احاطه - و امام غزالی محصی را بعالم تفسیر کرده و گفته علم را چون
 اضافت کنند بمعلومات از حیثیت هر دو احاطت بدان احصا گویند
 و محصی مطلق کسی است که منکشف گردد و در علم وی هر معلوم

و دوی و مبالغ وی - و بنده اگر چه ممکن است که احصا کند به علم خود
بعضی معلومات را و لیکن عاجز است از احصای اکثر معلومات
و ما اوتیقم من العلم الا قليلا پس محصی مطابق نیست مگر خدا
هز شانه - و اوست که داناست به قایق اشیا و محیط است علم او
بذرات کاینات و احوال و احوال مرآت باشد و از حساب روز قیامت
بکل شیء علما و احصی کل شیء عددی - و بنده باید که علم الهی را
بجزایات اعمال و احوال مرآت باشد و از حساب روز قیامت
خافل نباشد و در محاسن حساب معاد برگردد و بداند که هیچگاه
بر ترک نیکوی ناسف خواهد بود بر ترک نیکوترین نیز نادم خواهد بود

• بیات •

خافل مشو که عمری زین تازه تر نیایی • دادش یده که چون شد عمری دیگر نیایی
• الحمدی المعید • ابداء ابتدا کردن و نو آفریدن - و احادیث باز
گردانیدن و بعد از هم ایجاد کردن نو - و بیرون آرنده منابع و بدایع
بفیض و باز گرداننده احیاء بعد العمم است تعالی شانه و قدرت او همه
را شامل است و خود هر که از عدم چیزی را بوجود آورد و بعد از امانت
احیا نیز تواند کرد - و گاهی معید را بر احاده پرودگار تعالی عواید و فواید
والطاف و افضال خود را که بر بنده افاضه میکند و بسبب بعضی
اظهار و تقصیرات وی بعدم و انحطاط می نهد و بغض و کرم و احسان
خود باز احاده می فرماید نیز حمل می کنند - اینچنین جاری شده است
صفت الهی تعالی که میدهد و می ستاند و باز میدهد تا قدر نعمت بشناسد و
شکر میکند و برین معنی مبدی بمعنی منشی انعامات بود از وجود

لوازم و هوامی النعم قبل استحقاقها و بر هر تقدیر بنده را باید که
شکر نعمت حق گوید و در همه حال رضائی او را جوید و شکر نعمت
معاش که حیات این جهان نیست و سازگاری معاد که حیات آن
جهان نیست بکند *

آنکه ما را اول از خاک آفرید * این چنین شایسته و پاک آفرید
گر کند ما را پس از مردن درست * کی بودش کائنات از کار نخست
* المحی الممیت * پیرا گردانده حیات در جسم و دور
گردانده آن از وی که اعیان و امانت صوری و جسمانی است و زنده
گردانده دلها بایمان و معرفت و میرانده آنها بکفر و غفلت که اعیان
و امانت معنوی و روحانی است اوست تعالی شانه و اعظم برهانه
بنده باید که بشکرانه نعمت حیات مشغول باشد و زندگانی فانی
را در تحصیل حیات ابدی صرف نماید و هیچ سبب را در حیات و
موت موثر حقیقی نداند *

حیات القلب علم فاختنه * و موت القلب جهل فاجتنبه
* المحی * زنده ازلی و ابدی اوست تعالی شانه که هرگز
نمیرد و زوال و هلاکت نپذیرد - و حیات مفق است که موجب ظلم
و فعل ارادیست و هر کرا ادراک و فعل ارادی نبود میت است
و ضی کامل مطابق آنکس است که مندرج است جمیع مدرکات تحت
اداک وی و جمیع موجودات تحت فعل وی تا بیرون نبود هیچ مدرکی
از مدرکات وی و نه هیچ مفعولی از فعل وی - و آن خداست - پس
اوست صی مطابق و مرضی که سواهی اوست حیات بقدر ادراک

و فنا دوست و کسبک شناخت که وی تعالیٰ حی است که هرگز
نمیرد توکل کند بر وی و توکل علیٰ الحی الذی لا یموت اولی
باشد - و هر که اعتماد بر مخلوقی کند احتمال است که وقت حاجت بمیرد
و ضایع گردد امید وی،

• بیت •

• هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به مشق •

• ثابت است بر جریده عالم دوام ما •

• و قدمات قوم و هم فی الناس احياء •

• القيوم • قائم بذات خود و قائم دارنده و زنده کننده و رفیق
خود را که ممکن و متصور نیست اشیا را وجود و بقا بزی بوی - و وجود
و بنمای جمیع موجودات بقیومیت دوست - و گفته اند که قیوم مبالغه
قیم است و مصلح امور را گویند و بصلاح آرنده و مدبر امور عباد
و باز نمایند طریق صلاح و سداد معاش و معاد دوست - و هر که
داندست که قائم باشی و مصلح امور او هست فارغ گردد از تعب
تدبیر و کد است تعالی و زندگانی بر اوست کند در سایه توکل و تقوی نفس -
و نصیب بنده ازین مفت بقدر استغنائی دوست از ماسوی
الله و انداد مردم و اصلاح ادا امور عباد الله را - و گفته اند که الحی
القیوم اسم اعظم است - هر که در سجده بگوید یا حی یا قیوم
بر حمتک استغیث حاجت او بر آید،

• بیت •

تعالی الله زهی قیوم و دانا • توانائی ده هر ناتوانا

• الواجد • وجود هستی و یافتن مطلوب و وجه و هدایت توانگر

شدن - و وی سبحانه واجب الوجود است که هیچ کمال و مراد

و مقصود از وی مفقود نیست و هیچ چیز بوجود او موجودند و غنی است
علی الاطلاق که به هیچ چیز و هیچیکم محتاج و نیازمند نیست و هر که
غیر اوست بوجهی واجب است و بوجهی دیگر فاقه و از بعضی چیزها
بی نیاز است و همچنین می دیگر نیازمند - و بعضی گفته اند و هر
بمعنی علم نیز آمده و همه اش با هر صفت که هست در علم او ثابت
و موجود است و فرق میان واجب و غنی و علیم بآن تواند بود که
در غنی دو چیز است و هر آن آنچه می خواهد و عدم احتیاج بغیر - باعتبار
اول واجب و باعتبار ثانی غنی - و هم چنین در علیم انکشاف است
و حصول - از حیثیت اول علیم است و از حیثیت ثانی واجب
و الله اعلم - و بنده را باید که بر ادق باشد و احتیاج بوی دارد
و از علم وی آگاه باشد *

توئی آنکه با من منم با منی * ازین در مبادم نمی دانسی
* الماجد * بمعنی مجید است چنانکه عالم بمعنی علیم و لیکن
در معنی مجید مبالغه و تاکید است و همه صفات الهی تعالی بالغ
و کامل است - لیکن گاهی در لفظ اشعار و اعلام بآن میکنند و گاهی
باثبات اصل معنی اکتفا می نمایند که در نفس خود کامل است احتیاج
به لالت لفظ ندارد *

توئی برترین دانش آموز ناک * ز دانش قلم رانده بر لوح خاک
* الواحد * یکی است والوحدة یگانه شدن - و وی سبحانه
یکی است بذات خود و یگانه بکمال صفات خود - و این نه آن اهل است که
مبداء اهل است که محدود و منتهی است - آنحضرت سبحانه راه

و نهایت نیست و جامع اخذ اداوست - و واه در حرف بد و معنی
 است یکی آنکه متجزی متبعض نباشد مانند جوهر فرد - دیگر آنکه
 بایش و مانند بود چنانکه آفتاب که نظیر ندارد ولیکن ممکن است
 که او را نظیر پیدا شود - و موجود دیگر متفرد است. مخصوص و خود خود
 و قابل انقسام نیست و وجود نظیر وی ممکن نیست - گاهی میگویند
 واه بمعنی همیم التجزئی که اجزا ندارد - واه بمعنی عدیم الشیء که نظیر
 ندارد - و واه مطابق اوست از لا و ابد - و بنده گاهی واه میشود وقتی که پیدا
 نشود مرا و را در اینای جنس دی نظیری در خصاتی از خصال در وقتی از
 اوقات با وجود آنکه در خصلت دیگر در وقت دیگر موجود است پس
 واه علی الاطلاق نباشد - و کتیکه شناخت که خدای تعالی واه
 است در صفات کمال که شریک ندارد - باید که متوجه نگردد دیگر وی
 و شریک نگردد اند یغرا و را با او - شباهی قدس سره العزیز
 بد و کان ففناعی گذشت فریاد میکرد که یکی بیش نماد در رقص آمد
 فریاد کرد که کئی بود جز یکی *

- * بیت *
- * از بهر آن یکی دو جهان داده ام بماد *
- * جیبیم مکن که حاصل هر دو جهان یکی است *
- * الصمد * سیدی است که قصد کرده میشود بدرگاه او در
 جمیع مطالب در غایت آرزو - از صمد بمعنی قصد - و منزه است از جمیع
 نمایش و آفات و جامع تمام کمالات از صمد بمعنی صمد که میان نمی
 باشد و نعمت است در مصمت - پس بنده باید که همیشه بنقص درگاه
 وی تعالی بپاید و جمیع مقاصد و مآرب از وی جوید و او را از جمیع نمایش

و آفات منزّه داند و از وی استمداد و استكمال خواهد و روی از
وی بجانب دیگر نگراند *
* بیت *

عزیزی که از در گهش سر بتافت * بهر در که شد هیچ عزت نیافت
* القادر المقتدر * قدر و قدرت و اقتدار و قدرت توانستن
و توانایی و قادر و مقتدر بمعنی خداوند قدرت و در مقتدر رب العالمین است
و قادر آنکسی است که اگر خواهد بکند و اگر خواهد نکند و قدرت عبارت
است از این معنی که موجود میشود بوسی ممکن بر وفق ارادت - و
قادر حقیقی آنکسی است که اختراع کند هر موجود را اختراعی که یگانه
باشد بوی و مستعنی باشد در آن از معاونت غیر - و آن خدا
است جل جلاله و اما عبدا قدرتی هست بقادر گردانیدن حق
مراد را فی البسمه بر بعضی اشیاء در بعضی احوال قدرتی ناقص -
و مختصر عات بنده تابع است بقدرت خدا - پس سزاوار
است که گفته نشود او را قادر مکر بصورت مجاز مفید پس
نمیست قادر علی الاطلاق مگر وی معبانه پس کبک شناخت که ادست
علی الاطلاق قادر بر کمال بر هر چه خواهد اگر خواهد نیست را نیست
گرداند و اگر خواهد نیست را نیست گرانده همیشه خایف باشد از
فهر وی و امیدوار بود بلطف وی و تسلیم بود بحکم و ارادت وی و
نیز چون دانست که موافق قادر است بر انتقام ترک کند انتقام
کشیدن از هر که ظلم کرد یا رنجاند او را با اعتقاد آنکه قدرت حق و
انتقام دی اشد و اتم است از انتقام کشیدن وی برای نفس *

* بیت *

• قادر قدرت تو داری هر چه خواهی آن کنی •

• مرده را بجانی تو بخششی زنده را بی جان کنی •

• المقدم الموحده بکسر دال و کسر خا - تقدیم در پیش کردن و تاخیر از پس افگندن - ادست و زحلا که پیش کرده و ستان خود را به نزدیک گردانیدن از درگاه عزت خود و راه نمودن بجناب قرب خویش و پس افگندن دشمنان دین را بدور افگندن از لطف خود و هر ده افگندن میان ایشان و میان شناخت خود - و کسی را که نزدیک گردانید پیش کرد او را و کسی را که دور گردانید پس افگند از شرف و رتبه - و تقدیم و تاخیر گاهی در مکان می باشد و گاهی در زمان - و گاهی بشرف و رتبه می باشد - و رتبه همه از خدا است - آدم عم را درین جهان تقدیم کرد و محمد را صلعم تاخیر - و در آن جهان بر عکس - و هم چنین حال امم سابقه نسبت باست محمد به صلعم چنانکه فرمود فحن الآخرون السابقون و در قرآن مجید فرمود و السابقون السابقون اولئک المقربون - و چون بنده دانست که تقدیم و تاخیر از خداست از حول و قوت خود متبرمی گردد و نظر بر فضل و کرم حق مقصّر گرداند •

مقدم تر از هر دو عالم خداست • موخر هم از هر مقدم خداست •
• الاول الاخر • ادیست ازلی که وجود او را اندانی و هستی او را افتتاحی نیست و آخریست دایمی ابدی که بقای او را نهایتی فی دوام او را انقضای فی - یا سابق است بر اشیا بوجود کان الله ولم یکن معه شیء و آخریست باقی بعد قنای خالق کل من

علیها فان ویبقی وجه ربی ذوالجلال والاکرام یا ازل است
 بوجود و آخر است بساوک و از وسعت مبداء اول و بسوی اوست
 مرجع آخر - یا اول است باحسان و آخر است بغفران - یا اولی است
 که بهدایت و احسان عارفان را به یگانگی خود شتاب شناسا گردانند
 و آخریست که با کمال لطف و استئمان کار ایشان تمام ساخت پس
 اولیست بابتدای عرف و آخر است با کمال لطف پس یک
 هدایت کرد در ابتدا اوست که کفایت میکند در انتباء * بیت *
 او بفضل و کمال راهنمای * اول و آخر است در همه کار
 * الظاهر الباطن * ظاهریست که بهدامت وجود هستی او
 به آیات باهره در ارض و سما - و باطنی است که محتجب است کنه
 ذات مقدس او بحجاب جلال و کبریا - یا ظاهر است به نعمت
 و باطن است بر حمت - ظاهر است بقدرت و باطن است از فکر -
 ظاهر است بر بصایر - باطن است از ابصار - ظاهر است بنی اقتراب - باطن
 است بنی حجاب - چه خفای او از جهت شمت ظهور است و ظهور
 او سبب بطون او در نور او حجاب نور اوست فسبحان من خفی
 بشدة ظهوره و احتجب نوره بنوره پس اوست ظاهری که نیست
 ظاهر تر از وی و باطنی است که نیست باطن تر از وی - حفظنده از بین
 اسمانست که اهتمام کند بشان خود و فکر کند در اول خود و تدبیر
 کند در آخر خود و اصلاح کند ظاهر و باطن خود را - و حدوث عالم و فنای
 آنرا بداند دل بران نه نهند و با نظرند بر ازایشان ساخت مانع
 بنی برود در کار دین سابق و اول باشد در کار دنیا پسین و آخر

بود و با احکام شریعت ظاهر بود و با سرار حقیقت باطن - و ظاهر با خلائق
و باطن با خدا - چنانکه گفته اند الصوفی کاین و باین است * بیت *

* هو الاول هو الآخر هو الظاهر هو الباطن *

* بغیر از هو و یا من هو دیگر چیزی نمیدانم *

* الولی * و لایت بالکسر تصرف کردن و دست یافتن
و ولایت بالفتح یاری کردن و شایستگی راندن - و سیبویه گفته که
ولایت بفتح مصدر است و بکسر اسم - و والی کسی است که متولی
شود امور را و مالک بود جمهور را و ولایت مشعر است بهدیر
و قدرت و فعل تا این معنی جمع نشوند اسم والی اطلاق نکنند و والی
امور علی الاطلاق نیست مگر الله سبحانه که متفرد است بهدیر آن اولاً
و منفذ احکام است در آن ثانیاً و قائم است بومی باد است و ابقا
ثالثاً و بنده که اطاعت امر و فرمان برداری باری تعالی لازم داند و
مملکت وجود خود را بحسن تهدیر و تنفیذ احکام شریعت مضبوط دارد
و از غارتگران شیاطین جن و انس محفوظ گرداند و بامر الهی و حکم
وی والی مملکت وجود شود و حاکم در آن باشد * بیت *

* کی بود آسان که فکر خویشتن سازم بحن *

* کار ساز ما نباشد گرچه فضایل او نخست *

* زستن از دست شیاطین بهر ما مشکاثر است *

* گرچه لطف او سازد کار و بار ما درست *

* المتعالی * بانه قدر بر جمیع دلات و والی - و از سایر تنبایص

و آفات مرتفع و عالی - و متعالی ابغ از اعلی است * بیت *

او برتر از دو عالم و عالم فدای او * نه بپرکانات هر بر رضای او
 * البر * بکسر یا بکوفی کردن و بفتح یا نیکویی کننده - بحقیقت بکوفی
 کننده و احسان نمایند اوست جل جلاله و عم نواله - و بفتح بکوفی
 و احسان نیست مگر آنکه اوست سبحانه متولی آن و تفصیل بر خدا
 و احسان وی بر خلق از حد حصرو بیان بیرون است و ان تعدوا نعمته
 الله لا تحصوها - و بنده باید که شکر نعمت و مهربت خدا بجا آورد -
 و بخلق خدا نیکی و احسان نماید خصوصاً بپدر و پدر و اقارب و همسایگان
 و سایر اهل حقوق و بمستحقان بلکه بغیر مستحقان نیز

آورد و آنکه شخصی بحضرت غوث الثقلین شیخ محیی الدین
 عبد القادر جیلانی قدس سره مالی آورد از غیر مال زکوة و گفت
 مستحق از ناماستحق نمیدانم و تمیز میان اینها نمی توانم کرد بهر که
 فرمانی بهم فرمود بدو مستحق را و غیر مستحق را نامد به خدای تعالی
 تر اینرا آنچه مستحق آنی و مستحق آن نه * بیت *

فرا موشت نکر دایزد را خال * که بدی نطفه مذموم و مدحوش
 تو می بنداری ای مانا چهره هست * که خواهد کردنت ایزد فرا موشت
 * التواب * توبه بار گشتن از گناه و اصل معنی توبه رجوع است -
 چون نسبت به بنده کند رجوع از معصیت مراد دارند - و اگر به پروردگار
 نسبت کند رجوع برحمت و توفیق اراده نمایند - و وی تعالی نیز بیدار
 می کند اسباب توبه را و توفیق میدهد بنده را بآن و بیدار میگردد اند
 از خواب غفلت با تخیفات و تحذیرات و تنبیهاات برو خاست
 عواقب معاصی پس رجوع میکند بنده توبه و مذمت و رجوع میکند

دی سبحانه بفضل و کرامت - پس بحقیقت توبه حق سابق است
بر توبه بنده چنانکه فرمودنم تاب علیهم لینبوا * ع *

* توبه کنیم و بشکنیم توبه ده که نشکنیم *
و بنده باید که دایم در امید زند و در نومیدی بر بندد - و از جناب حق توبه
طالب دارد و از گناهان پشیمان گردد و گوشش عبرت باز دارد
و در توبه تاخیر نکند و امر عجلوا بالتوبة قبل الموت را امتثال کند

* حکایت *

عیسی بن عیسی وزیر باکو کبه سواران میراند خلق را چنانکه
حادث است می پرسیدند این کیست - زالی برهنگذری نشسته
بود گفت چند گزیده این کیست این بنده است که از چشم عنایت
حق افتاده و باین حال مبتلا گشته عیسی بن عیسی بشنید و بمنزل
خود بازگشت در رک وزارت کرده بدولت توبه مشرف شد
و بکبه مبارک مجاور گشت - بیان توبه حق و خلق تفصیلاً در بیان
توبه بیشترین مرقوم شد *

* بیت *

* تویی ستار حبیب ما تویی غفار جرم ما *

* تویی تواب و فضال و تویی بیشک رحیم ما *

* المنتقم * انتقام بعبوبت پاداش کردن - و یکی از صفات
حق سبحانه انتقام است، ان الله عزیز ذو انتقام - و این بعد از
انذار و امهال اشد و اظلم است از مجابیت و مبادعت -
و دی سبحانه انتقام میبکشد و عقوبت میکند کافران را و مردمان را
بسبب کفر و گردن کشی - و عاصیان و فاسقان را اگر خواه عقوبت

کند و اگر خواهد به بخشید - پس بند را باید که از انتقام حق بر خیزد
باشد و از معاصی مجتنب و منتهی ،

• بیت •

• شوند بر تو جهان بهجور روز معاصی •

• که با که باخته عشق در شب و بهجور •

• العفو • محو کننده سیئات و در گذراندن از معاصی قریب بمعنی
غفور است و لیکن المبلغ است از آن زید که غفران مبتنی بر معنی
ستر و کتمان است پس غفار بمعنی پوشنده گناهان - و عفو مشعر
بمحو و اعدام است - و بند هر چند گناهکار بود بعفو پروردگار امیدوار
بود - پس دست را در پیشانی هیچ مجرم نباید نهاد و شاید که
مولی کریم به بخشید با قاست هر شرع و حکم دین ،

• رباعی •

و در گمن بد را چه دانی در ازل • نام او در نامه نیکان بود

و در روزی جای نیکان این گمان • بد تو در روز جزا تاوان بود

• الودف • رافت شدت رحمت و غلبه آن - و بعضی گفته

رافت انسانیت که مبدأ آن مشفقت محسن است و رحمت

انسانیت که مبدأ آن حاجت کسی است که احسان کرده بوی -

و می تعالی مهربان است بر بندگان بار سال و سال و بیان

شریعت که موجب حفظ ایشان است از اسباب عفو بت

عقبی - و عصمت از ذلت المبلغ است از غفران مصیبت پس رافت

عبارت از معنی اول است و رحمت از ثانی ،

• بیت •

خداوند و بخشنده و دستگیر • کریم خطا بخش و پوزش پذیر

• مالک الملک • نافذ است حکم او و مثبت او در مملکت

دی بایجاد و احاطه داینها و افنا • مصرع • مالک الملک لاشریف له •
 • ذوالجلال و الاکرام • آنکه هر جمال و هر کمال ثابت است مراد را
 و هر کرامت و هر کرمات مبادر است از وی جل جلاله و هم فواله
 پس جمال مفت ذات اوست و کرامت فعل اوست که
 فایض است از وی بر بندگان او - و انواع اکرام او بندگان را خارج از
 دایره حصر و ثناست - و مجمل آن در ضمن قول وی و لقد کرمتنا
 بنی آدم • و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها مندرج و مذکور است
 و هر که جمال خدا را شناخت ندان نماید بدرگاه وی و هر که اکرام او را
 دید شکر گوید مراد را - پس خدمت نکند مر غیر او را و سوال نکند از
 غیر وی •

نداریم غیر از تو فزاید رس • توفی عامیان را خطا بخش و بس
 • المقسط • قسط جور و بیدادی - انفاط عدل و داد گستردن
 و متوسط عادل که انصاف میگیرد مظلوم را از ظالم - و کمال ابن معنی
 آنست که در روز قیامت ظالم و مظلوم را از یکدیگر خشود گرداند
 چنانکه در حدیث آمده است و شرح آن در اسم العدل گذشت •

• بیت •

باادبفضل کارکن ای منفضل کرم • که عدل تو بفضل تومی آورد پناه
 • الجامع • جمع گرد آوردن و گم دآرند خلق - متانبات چنانچه
 آدمیان بر روی زمین و بر آنگیزند ایشان در محشر - و متانیات
 همچو جمع میان آسمانها و کوهها و هوا و زمین و دریا و حیوانات
 و نباتات و جهاد و معادن مختلفه و همه اینها مختلف اشکال و الوان

و طعوم و اوصاف آند و همه را در زمین جمع کرده و همه را در عالم جمع کرده - و همچنین جمع کرده در حیوانات میان استخوان و بی و است و منفرد سایر اجزای حیوان - و جمع کرده میان منصادات چنانکه عناصر و کیفیات آنها را در مزاج - و این ابلغ و جوه جمع است - و جمع کرده دلهای عارفان را بشهود تقدیر ناخلاس شده آند از اسباب تفرقه و روبت و سایط و حادثات - و جمع کرده هموم ایشان را در طلب خود و دلهای ایشان را بذاکر خود الا بذكر الله قطع ثمن القلوب - و جمع کرده فضایل و کمالات در انبیاء و اولیا و علما - و جمع کرد در بعضی از کتب اولیا علم و سیادت و کرامت و عزت و قدرت - و جمع کرد فضایل اولین و آخرین در سید المرسلین صلی الله علیه و سلم و اصحابه و اتباعه اجمعین - بنده باید که تأمل و تفکر کند در اجتماع صنایع و بدایع الهی و افعال غیبر مناهی * بیت *

در جمعیت کوشش همه ذات شوی * ترسم که پرانده شوی مات شوی
 * الغنی المغنی * غنایی نیاز شدن اغنایی نیاز گردانیدن - و وی
 تعالی غنی است که در ذات و صفات و افعال از همه بی نیاز است
 و با وجود آن بی نیاز گردانیده است دیگران را از بندگان خود ولیکن
 آنکه غنی گردد با غنای غیر غنی مطابق نخواهد بود - فرضاً اگر از امثال
 خود غنی گردد بمعنی خود محتاج است و غنی مطابق حق است تعالی
 و قدس - یا ایها الناس انتم الفقراء الى الله واللّه هو الغنی الحمید
 و بنده چون دانست که حق سبحانه بی نیاز است نیاز محضت او برد
 و چون دانست که بی نیاز گرداننده است طمع از همه قطع کند و سوال

نمکند فخر از وی و روی نیاز نیارد مگر بوی و از خلق بی نیاز گردد * بیت *
 بدرگاه تور و سیاه آدم * ز کردار خود عذر خواه آدم
 المعطی المانع * هر که امر به خواهد بد و هر که را خواهد بد لا مانع له
 اعطی و لا معطی له مانع - و بنده چون دانست که حق تعالی معطی و مانع
 است به عطای او امیدوار بود و از منع وی خایف * بیت *
 کریم به بخششای بر حال ما * که همستر اسیر کند هوا

* الضار النافع * خالق خیر و شر و نفع و ضرر اوست تعالی
 و آفریننده درد و دوا و رنج و شفا و گرمی و سردی و خشکی و تری
 اوست تعالی - گمان نه برید که دو انافع بذات خود است و زهر مهملک
 بنفس خود - و طعام بنفس خود سیر میگرداند و آب بذات خود
 سیراب میسازد - اینها همه اسباب حادثی اند بمعنی آنکه حادث
 بر آن جاری شده که میسازد اینها را اسباب ساخته بواسطه
 اینها خالق میکند اگر خواهد بی اینها نیز پیدا کند و اگر خواهد با وجود
 اینها نمیکند - و همچنین کل اجزای عالم از علویات و سفلیات
 و وسایط و اسباب مستخر قدرت کامله نامهربانی تعالی اند
 و همه اینها نسبت بقدرت ازلیه مانند قلم در دست کاتب اند
 بی توقف - و قدرت صفتی است شامل اکثر صفات خصوصاً صفات
 فعلیه - و فرق بعموم و خصوص و جهات و حیثیات است - و بنده باید که ضرر
 و نفع همه از حق تعالی داند و عالم اسباب را مغلوب قدرت
 او شناسد و حکم قضای الهی را تسلیم گردد و تنفویض امور
 بوی کند و زندگانی کند وی از خلق در راحت و خلق از وی در راحت

• دکایت •

آورد ده اند که موسی علیه السلام از درد دندان بحضرت حق بنا لبه
 حکم شد که فلان گیاه را بر دندان بنه تا آرام گیرد - گیاه بر دندان مبارک
 نهاد و آرام گرفت بعد از مدتی باز درد دندان کرد - هم از آن گیاه
 بر دندان نهاد و درد زیاده گشت گفت الهی این همان گیاه است
 که تو تعلیم فرمودی خطاب با عتاب در رسید که آن کث روی
 بجانب ما کردی شفا دادیم داین کث توجه بگیاه کردی در در ا
 زیاده گردانده هم تها انی که شفا دهند ما یم نه گیاه ، • بیت •
 شفا بخشند هر درد مرا دست • چه نسبت باشغائی از گیاهی
 • النور • نور در عرف عام بمعنی روشنی است - امام زاهد رح
 فرموده که خدای را نور توان گفت ولی بهارسی روشن نشاید
 گفت چه روشنی ضد تاریکی است و خدای آفریدگار این هر دو را
 ضد است و نور متعارف کیفیتی است که با صره اولاد را در باید
 و بواسطه او ثابا مبضرات را در اک کنه - صاحب تفسیر بیضادی
 گفته النور فی الاصل کیفیة تدركها الباصرة اولاد و بواسطتها سایر
 المبصرات كالکیفیة الفایضة من النورین علی اجرام الکیفیة
 المحاذیة لهما - صاحب کتاب کشف ذوالنور السموات والارض -
 امام یعقوب جرجی در شرح اسماء تعالی معنی نور برین وجه
 آورده که اوست تعالی شانه جهان آرای دیکشای ، • بیت •
 در ظلمت عدم همه بودیم بیخبر • نور وجود مرشود از تو یاذنیم
 همه عالم نور اوست • بیدا • کجا او گردد از عالم هویدا

زهی نادان که او خورشید تابان * بنور شمع جوید در نیابان
 نور در اسم الهی تعالی بمعنی منور - و دی تعالی روشن
 گردانده است بکواکب و سیارات و روشن گردانده
 زمین بانبیا و اولیا و علما و مومنین و مومنات و ساطین و راجین
 و روشن گردانده دلهای مومنان و عارفان است بنور ایمان و طاعات
 و اخلاق و معارف و حقایق نور علی نور بیهدی الله لنوره من یشاء -
 و نزد خواص نور عبارت است از چیزی که ظاهر تر بود بر خود و ظاهر کننده
 غیر خود را - و چون مقابله کرده شود وجود را بعدم ظهور بر وجود را
 باشد و خفا بر عدم را - و هیچ چیز تا یکتر از عدم نیست پس کسیکه برمی
 باشد از عدم بلکه از امکان عدم و بیرون آرند باشد ماهیات را
 از ظلمت عدم سزاوار تر است از غیر خود که نامیده شود او را نور -
 و وجود نور نیست که فایض است بر جمیع اشیا و وجود همه از نور ذات اوست
 الله نور السموات و الارض - و بنده باید که از ظلمات طیب و کدورات
 نفس برآمده و اقتباس انوار از مشکات هدایات و مصباح
 شریعت نموده بنور علم و عمل نیک از بد تمیز نماید و خواطر شیطانی
 و نفسانی را از مایکانی و رجمانی جدا کند - بزرگان گفته اند که هر حالیکه نتیجه
 عالم نباشد اگر چند آن حال عظیم باشد ضرر او بیشتر از نفع بود و
 هر که رعایت ظاهر علم و آداب شریعت فرد گذاشت کند حقیقت نور
 بدل او فرو نیاید * بیت *

ای ذات تو از صفات مایاک * که تو برون ز حد ادراک
 هم از تو منیر چشم انجم * هم از تو باند قصر افلاک

• الهادی • هدایت را نمودن و بمنزل مقصود رسانیدن راه نامی
 همه رده‌دان اوست هر که راه دنیا می‌برد و بهینا اوست و آنکه
 راه عقبی می‌برد و بهیر اوست و آنکه راه وصول بجناب قرب وی
 می‌برد و مادی جذبات عنایت اوست • بیت •

• گزنی چراغ لطف تو راه نماید از کرم •

• قافله نامی شب روان پی نبرد بمنزلی •

و انواع هدایت پروردگار تعالی را حصر نیست الذی اعطی
 کل شیئی خلقه ثم هدی چنانکه طفل را بسجده برآمدن از شکم
 بمکیدن پستان هدایت کرد - جوجه را بسجده برآمدن از بیضه بچیدن دانه
 راه نمود - و گیس شهید را به بنا نمودن خانه بر شکل مسدس که موافق
 ترین اشکال است بومی هدایت فرمود و شرح این دو رده را از
 است - و افضل و اعظم هدایت راه نمودن است بطریقیکه موصل
 بجنات نعیم و رویت و به کرم اوست و ابداع کردن در باطن خواص
 عباد از انوار توفیق و اسرار تحقیق که سبب هدایت است بطاعت
 و معرفت • بیت •

یارب مددی کن ز خودی خود برهیم • و ز بد بد آیم و از بدی خود برهیم
 در هستی خود مر ز خودم میخود کن • تا از خودی میخود می خود برهیم
 • البدیع • می‌شأن و مانند و هر که در ذات و صفات و افعال
 می‌شأن و مانند است آن بدیع مطلق است - و آن جز باری تعالی کسی
 نیست - و بدیع بمعنی مبدع یعنی نو بیرون آورنده پیردارند و بهر دو
 تفسیر کرده شده است - قول وی سبحانه تعالی - بدیع السموات

والارض - و بنده را باید که در هر چه از بدایع و صنایع نظر کند دل
بخدای بیمثل و مانند که مبدع اوست برد - و از هر دو حادث وجود
قدیم استلال نماید و قول رسول صلی الله علیه و سلم در وقت
دیدن نوباوه 'هذا قریب العهد من ربی' - اثر آن معرفت است و هر بنده
که مخصوص است بنحایتی خاص مثل نبوت و ولایت و علم بر وجه
بی مثالی و بی نظیری - یا نوید آرنده است چیز را از امور راجع
بصفت کمال در جمیع اوقات یا در عصر خود را بدین گونه و ابداع
مخالفات محمد رسول الله است - صلی الله علیه و سلم - و اوست فرد
کامل و احد در اتصاف بصفات حق ، * شعر *

منزه عن شریک فی صحابته * فجوه الرحمن فیه فیروزه تقسم
* الباقی * دایم الوجود که هرگز فنا نه پذیرد - و بنده باید که در پرتو
بقای حق از خود فانی شود و دل از تعلیق بها سوای او بگناه دارد ،

* بیت *

خداوند باقی و فانی همه * جز او الفی هست جانی همه
* الوارث * مراد بوارث باقی بعد فنا ی موجودات که تمامه امارک
فانی مالک بعد فنا ی مالک راجع بوی گردد و بوی رسد و این
نظیر بظواهر است و الاوست مالک علی الاطلاق از ازل تا ابد
بی تبدل مالک و ملکوت و تمامه مالک ملکوت مراد راست
بی شریک و همتا و همه ارباب بصایر همیشه ندای لمن الملك
الیوم لله الواحد القهار - بگوشش هوشش میشنوند جل جلاله و اعظم
شانه - پس بنده را باید که در بند مال و میراث نباشد و داند که همه

گذشتی است و از وی باز داشتی است موتوا قبل ان تموتوا
از اشیاء عارفان است * بیت *

دل برین منزل فانی چه نهی * رخت بر بند که اذال الله
* الرشید * رشد در لغت سامان و بره شدن بر خلاف
غی - و رشید آنکه اقوال او بر نهج رشاد و افعال او بر سنن صواب
بود و احکام او بر طرز اتقان و احکام - و خلل و زلل بهیچ کار او
راه نیابد و همه تدبیرات او منساق بغایات گردد بر سنن سداد
بی استشاره و بی استرشاد - و گفته اند که رشید این جا بمعنی
مرشد است که بنده گان را در مقاصد دین و دنیا و مبادی و معاد بکتاب
و شریعت بطریق ارشاد و سداد خوانده است * بیت *

راهی است پراز خطر ره عشق * انجامه ره زمان بی باک
بی بد رقه عنایت تو * نتوان شد از آن ره خطرناک
* الصبور * صبر در لغت شکیبائی کردن - و صبور آنکه در گرفت
گنگاران شتابی نکند و در عقوبت انتقام ایشان تعجیل
نورزد - و صبور نزدیک بمعنی حلیم است و فرق آنست که صبور
بشعر است با آنکه اگر چه اکنون صبر کرد ولیکن در آخرت میگرد
و حلیم مطابق است - و بعضی گفته اند که در صبور خوف خدا
غالب است و در حلیم امید عفو - و بعضی گفته اند که صبور بمعنی صبر
دهنده است - صبر دهنده مر بنده را بر بلا و مصیبت - و صبر دهنده بر تحمل بار
امانت - و صبر دهنده بر مخالفت هوا و شهوت - و صبر دهنده بر مشقت
ادای عبادت اوست - بجا - و بنده باید که در جمیع بلا و زحمتهای

و فرقی ما صبر از وی خواهد و از نا فرمانی وی دور باشد * حکایت *

آورده اند که یکی از اکابر گفت که در مکّه منظره بودم در ویشتی دیدم که بسجده حرام در آمد و طواف کرد و رقعّه از جیب بیرون آورد و در وی نگریست و برفت روز دیگر همچنان کرد و برفت چند روز مراقب حال او بودم بر همان منوال می آمد و میرفت روزی در آمد و طواف کرد و در رقعّه نظر کرد و جان بحق تسلیم کرد - برخاستم و رقعّه را دیدم نوشته بود و اصبر بحکم ربک فانک باهیننا * بیت *

صبری کنیم تا کرم او چه میکنند * با این دل شکسته غم او چه میکنند عیسی دم است نفس و هوا پیش او بکاش * و آنکه نظاره کن که دم او چه می کند

پرتو هفتاد و هفتم

* در بیان اسم اعظم *

في حجة الله البالغة لأمولانا شاه ولي الله المحدث قدس سره
و أعلم ان الاسم الاعظم الذي اذا مئل به اعطي و اذا دمي به
اجاب و هو الاسم الذي يدل على اجمع تدلي من تدليات الحق
والذي تداوله الملاء الاعلى أكثر تداول و نطق به الترجمة في
كل مصر و قد ذكرنا ان زيدا الشاعر الكاتب له صورة انه شاعر و صورة
انه كاتب و كذلك للحق تدليات في موطن من المثال و هذا معنى
يصدق على انت الله لا اله الا انت الاعدد الذي لم يلد و لم
يولد و لم يكن له كفوا احد و على لك الحمد لا اله الا انت الحنان

الضمان بدیع السموات والارض با ذا الجلال والاكرام يا حي يا قيوم
و یصدق علی و اسماء تضاهی ذلک - شاه عبد الحق قدس سره فرموده
که اسم اعظم لا اله الا انت الاحد الصمد الذي لم يلد ولم يولد
وام یکن له کفوا احد است - و سیوطی از شیخ ابن حجر نقل کرده که وی
گفته است که این قول راجع است از حیثیت سند هر چه دارد شده

پرتو هفتاد و هشتم

در بیان واقعات ایام هفته که معلومات آن از امور دینی است
• روز شنبه • فریب کردن قوم نوح با نوح علیه السلام و مکر قوم
صالح با ایشان و فریب برادران یوسف با یوسف علیه السلام
در آنداختن به چاه و فریب قوم موسی با ایشان و قوم عیسی با عیسی
و قریش با رحالت مآب صلعم و نافرمانی بنی اسرائیل با موسی
علیه السلام در همین روز شنبه واقع گردید
• روز یکشنبه • خاقت آسمان و زمین و کواکب و دوزخ و دریای
عمیق و اعضای انسان و ایام و زمان باین روز یکشنبه واقع گردید
• روز دوشنبه • درین روز حضرت ادریس
علیه السلام بر آسمان تشریف برد و موسی علیه السلام
بطوی و نزول قرآن و توحید و تولد و وفات رحالت مآب علیه السلام
و نزول جبرئیل بر رحالت مآب علیه السلام همان روز و رویت
نامه اعمال است نیز آن روز است

• روز سه شنبه * درین روز بایں و برجیس علیہ السلام و یحیی و زکریا و جادوگران فرعون و بنی بنی آسیه زوجه فرعون بنات مزاحم و گاوین اسرائیل مقتول شد،

• روز چهارشنبه * این روز روز نحس است لدوله تعالیم انا ارسلنا علیهم ریحا صرصرا فی یوم نحس مستمر - بحریث انس این مالک ثابت گردیده که آن روز چهارشنبه بود در آن هلاک شد عوج بن عنق از بدد و قارون از زمین و فرعون با جنود او از دریا نمرود از پشه و قوم لوط از سنگ ریزه و دشادار آواز هیب جبرئیل علیہ السلام و قوم عاد از باد مغرب،

• روز پنجشنبه * یافث بنی نوح را ابراهیم علیہ السلام و از قید نجات یافتن آبدار عزیز مصر و برادران یوسف علیہ السلام بر ایشان و نیز بنیامین بر یوسف علیہ السلام و رسیدن یعقوب علیہ السلام بابی بنی ایشان بمصر و تشریف آوردن موسی علیہ السلام بمصر و قتیق که بر حالت مآب علیہ السلام بروز پنجشنبه واقع گردیده،

• روز جمعه * بروز جمعه شادی آدم با حوا و یوسف باز لیلخا و موسی با صیغور او و سلیمان با بلقیس و خدیجه الکبری و عایشه مدینه بانی صلی اللہ علیہ وسلم و علی با فاطمه و روز خلق و وفات آدم و موسی ارض و دخول جنت آدم و فرزند آدم و قیام قیامت روز جمعه است و روز جمعه حاجتی خاص است که بدان لا محاله قبول و فایز شوند کریم میکند و فیما بین علما اختلاف آن حاجت خاص است و بسید الایام نامزد روز جمعه است؛

قد تم هذا الكتاب بالكمال - وانا بيد قدرة الجليل ذى الجلال
كاملت في يد الغسل -

* تاريخ ختم كتاب مؤلفه *

کرده شد ضبط این مسائل دین * بهر تعلیم نفس ناطقین
در دو ماه بنویسند ربيع نخست * شد بحق ثبت نکته اسرار
سال تاریخ ختم این مکتوب * جستم از ماهم نیکو کردار
گفت با بکر مناسب و نالی * هفت غیب برگزیده شمار
چار را ضرب کن بر دود * هفت را باز نه بحسب قطار
سال تاریخ مدت اسلام * یاد برگرزین خجسته شمار
خاکبایین چرخ است * یاد گاری بر منار و کبار
* ومنه *

شد رتب جوان کتاب غریب * از همه فضل والی متعال
بامه زادن رسول کریم * اول و آخرش نمود وصال
جستم از غیب سال تاریخش * بامه اعتقاد و صدق مقال
گفت تاریخ ختم بادل خون * شد مرتب صحیفه اعمال
قد تم هذا الكتاب

بعون الله الملك الوهاب الذي افقه واختتمه العبد الضعيف

محمد الكویم خاکی

بزمان قیامه فی بلدة زکوره المرجو من الله تعالی ببركة
رسول الله صلی الله علیه وسلم يجعله خالصا لوجهه الكريم وینفع
به المبتدین و سائر المسلمین الطالبین - ربنا اقم بیننا و بین قومنا

بالحق وانت خير الفاتحين - ربنا انت السلام ومنك السلام وادخلنا
دار السلام بحرمة نبينا شفيع المذنبين رحمة للعالمين - اللهم صل على
محمد و آله واصحابه اجمعين ادلا و آخر ا ظاهرا و باطنا - آمين
آمين آمين • سبحانك اللهم وتحيينهم فيها سلام و آخر دعواهم
ان الحمد لله رب العالمين •

لله الحمد والمنة

که این رساله غریبه و جبره نادره در سنه ۱۲۹۴ هجری قدسی
شهر میام نیک انجام بمطبع مظهر العجايب المعروف
به اردو گایده برس ساوکه جناب مولوی کبیر الدین احمد صاحب
دام ظله العالی واقع کبیران باغ سن محلات بلده کلکتہ باہتمام
احقر المعباد

مولوی بخش غفر الله له ولوالديه مهتمم مطبع
تالیہ طبع محالی شد



صحنه نامہ تنویر القلوب

صفحہ	نظم	غزل	مجموعہ
۲۹	۶	مذاکرہ	مذاکرہ
۴۱	۵	لرد	لرد
۵۳	۱	یہ	مہموت
۶۶	۱	الر	اگر
۶۷	۴	کردن	کردن
۷۹	۱۱	اغنا قہم	اغنا قہم
۹۹	۱۹	بی ایمان	بی ایمان
۱۰۳	۲۱	کردہ	کردہ
۱۰۶	۴	یاب	یک
۱۰۸	۸	لرد	لرد
۱۱۷	۹	تریحہ	تردیحہ
۱۲۷	۱۰	مہرک	مہرک
۱۴۱	۲	لنالم	لنالم
۱۴۵	۱۳	تولد	تولد
۱۴۶	۴	ہرانیہ	ہرانیہ
۱۴۷	۳	تسمی	تغذی
۱۴۸	۲	دیحہ	ذبح
۱۴۹	۳	محر	نحر
۱۵۱	۸	ذبحہ	ذبح

شمار	غایب	صحب
۱۲	ذاندن	خواندن
۱۳	خودن	خوردن
۱۲	دو ناس	
۱۵	جا آمد	
۱۶	جمیعاً	جمعا
۱۲	پوستن	پوستین
۱۷	خداوند	خداوند
۴	عام	عام
۱۸	از رغبته شنیدن	رغبته از شنیدن
۱۸	ما تقو	ما تقول
۹	ضرر	ضرور
۱۰	شروع	مشرع
۱	رخشاره	رخساره
۲	نوسد	بوسه
۱۶	فرند	فرزند
۲	دارنی	دارنی
۲۰	خویشان و ندان	خویشاوندان
۱۱	ست	است
ایضا	تحقق	تحقیق
۲۰	ظا	ظلم
۲۵۹		
۲۵۱		
ایضا		
۲۲۰		
ایضا		
۲۰۱		
۱۹۸		
۱۹۵		
۱۹۳		
۱۹۰		
۱۸۶		
ایضا		
۱۶۵		
۱۵۶		
۱۵۶		
۱۵۵		

مصحف

صفر	سطر	فاط	مصحف
۲۵۹	۱۹	حام	حام
۲۶۰	۸	طراف	طراف
ایضا	۱۲	داشتن	داشتن
۳۳			
۲۶۵	۶	پرورگار	پرورگار
۲۶۷	۹	حمته الله علیه	حمته الله علیه
ایضا	۱۳	جو	جو
۲۷۱	۱۶	ب	ب
۲۷۲	۷	مگر	مگیر
ایضا	۱۵	حر	خیر
۲۷۳	۳	بیدار	بیدار
ایضا	۸	حان	جان
۲۸۰	۱۶	ظلم	ظلم
ایضا	۱۹	ادراک	ادراک
۲۸۳	۱۶	گمراخته	گمراخته
۲۸۵	۱۸	اندائی	ابتدائی
۲۸۸	۶	مبهرت	مبهرات
۲۹۱	۲	ذوالجمال	ذوالجمال
۲۹۵	۵	ردش	روشن
ایضا	۱۸	دور	نور

